

سپای ووت

شماره ۱۲ ماه خوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در شمار مسلسل ۸

Ketabton.com

فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT



لکی فایف

555

دموتهای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نمایم . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرن - مقابل مسجد جامع شیرپور - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرغونه میدان
 شهرنو



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 ازوبایی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات مکتوبی : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتها تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایم

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منور د
ضرورت خانواده ها
راتا زه وارد نموده
است .

آدرس: چهارراهی

انصاری متعصب

نماینده می بشتی

تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

یمارامین ویدئو کست

یمارامین ویدئو کست

فلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه ها ی
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگ

تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



شریفی
ویدئو کست

محافل خوشی و

سرور شما را در

کست های با کیفیت

ویدئویی فلیمبر داری

مینمایند .

آدرس: شهرنو

متصل رستوران

لکی فایف .

خوراکه فروشی

عبدالخالق

متصل رستوران لکی فایف

بفزی

بفهادشما و خانواده های
شماست

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما

آدرس: قریه شیرپور شیرپور لودنویسی سید جاده اندرانی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو

آدرس: شهرنو چهارراهی شهرپور

تلفونهای دفتر و منزل: ۳۰۲۸۳-۳۲۱۰۲۹

مخندیان

قرطاسیه و مجلات مورد

نظر تا نرا عرضه

میدارد .

آدرس: مقابل دروازه

جنوبی روضه مبارک شهر

مزار شریف و مقابل

هوتل بلا زادر

کابل

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارتهای

تبریکاتی ارزان و خوب .

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات

مورد نیاز شما

را به قیمت مناسب

عرضه

میتواند

تسلیک

مرکزی

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتمان

آدرس: بین چهارراهی

شیرپور و چهارراهی

انصاری

تلفون: ۳۲۶۸۵

فردین

موزیک

انواع مختلف کسبهای

موسیقی افغانی ، هندی و غربی را

به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند

آدرس: مارکیست جمعور

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش را جدیداً

وارد نموده است . همچنان

فلیمبر داری محافل خوشی در کست های ویدئویی

پذیرفته میشود .

آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شرح بشتی: انیل کپور وید هوری و ستاره موبی سینمای هند

آدرس: بازار دانه که از وی تشریف مینمایند

شماره ۱۲ ماه خرداد سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و آرزو



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تغافل است که می مانسد
مفحه ۱۴

دخورک و ژدن

آیا میتونان از سرطان نجات یابن؟

وقتی کودکی آب می شود

حیران و ننگی حافظه

۲۸ مخ

چهار و شش

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت الله عليه
صفحه ۳۲



بیاکدي باري ۱۶



انجوسی خند متابوز خند هفته
صفحه ۲۴

روزنامه‌ی گنجینه می بخیزد

صفحه ۲۶

مدیرمسئول: د. کورظا هرطنین
تلفون: ۶۱۱۵۲
معاون: محمد اصف معروف
تلفون: ۶۲۲۵۲
سویچورد: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۸-۵۴-۳۹

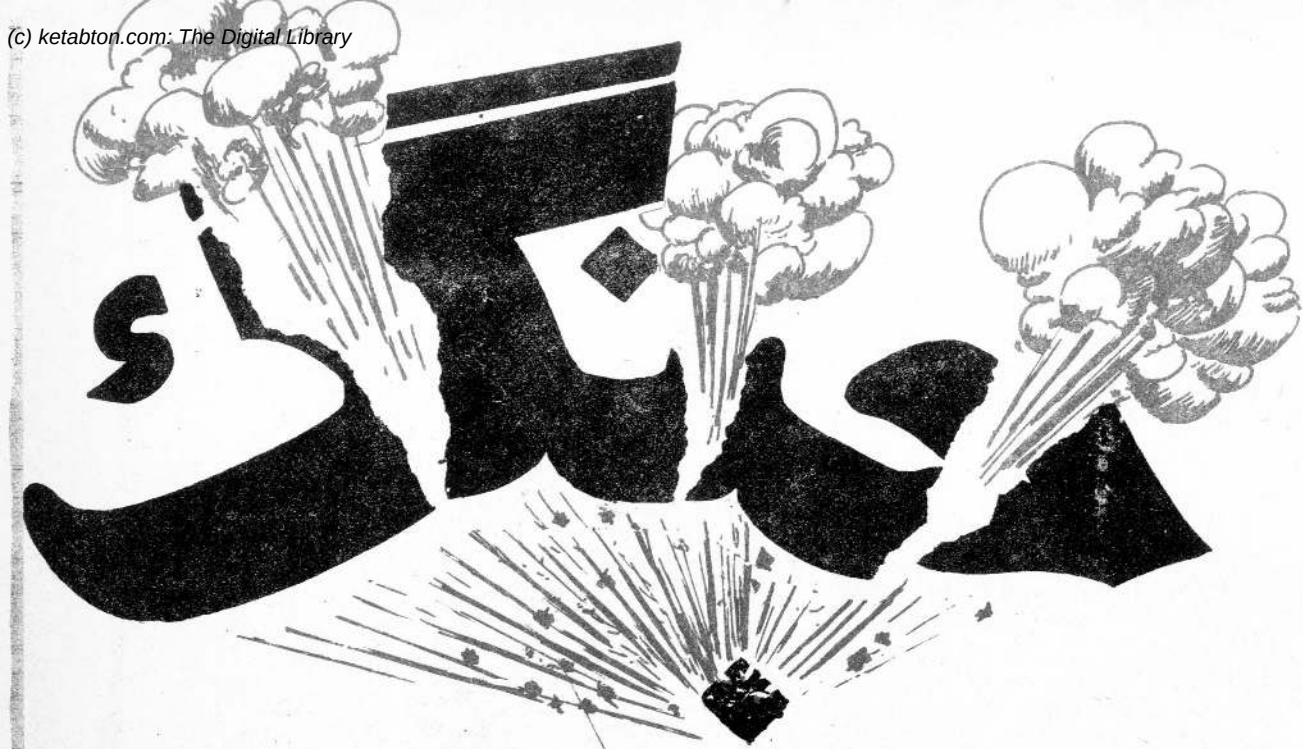


نشریه اتحادیه روزنامه‌ستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر:
بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت و گرانیک: حمید حلیمی و
وحمید محمود
خطاطی: کیبیر امیر
عمیسی قائمی
مهتم: محمد گل
عکاس: شریف لطیفی
عما بیون

اداره مجله در تمجید و تقدیر قیق مطالب دست آزاد دارد. مناسبت
وارد در صورت نشریات نمیگردد. نظریات ارایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انسان همد یگر را کشت می‌کند. آنکه آخر همه میرفت صرف یکبارگی دست داشت و آنچه تنبان او کشال بود و با همان یک باخیز بر می‌داشت.

مادر به د هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید. در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد. جوانی شبیه پسرش بود. مادر نزد یک او ایستاد. چشمان جوان بدو ن آنکه یک بزنده به سقف اتاق دوخته شده بود. همه وجود او بند از هیچ بود. با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی‌نالید. موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاده بود زن با خودش گفت: چقدر به پسر من شباهت دارد. دوستان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید. آنرا المعرکد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد. اشکهایش فرو ریختند اما جوان با خودش خلوت کرد بود.

او با خاطر همه زخمی ها و با خاطر همه معیوبین گریه میکرد. بعد به همه اتاقها سر کشید، برایش گفتند: بمرت شهید شد. آتش ماین او را سوختانده بود. هیچ نقطه بی در وجودش سالم نبود. زن در طول راه با خود میگفت: کاش میبود زهر زخم او را میپوسیدم. آنقدر که از لبانم خون می‌آمد. و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در همن کشوده باشد.

من بازمان و مادران صبیحت

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می‌بند

من چهره جنگ را در سیما ی جنگ زده یاد یدم. چهره عریان وحشت را در آینه چشمان جوانانی مشاهده کردم که دست یخما گر جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود. مفهمم جنگ ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست یدم. آنها برایم از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم. ستون ششم تیر میکشید، قلم می‌لرزید، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زده انی کرده بودم، شعله های انشرد رسیه ام زیاده میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو می‌پاشد.



سینه تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

۳- مدیریت کارت و کتاب این شعبه در صدد تهیه نمودن -
کارت های علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت
نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خویش را پیش میبرد .
در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در-
تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پر اہم های
شان مشورہ میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی
بنام انجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای
امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :
تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ و ات فعلی و باغ چرمگری سابق
موقعیت دارد ، تعمیر آرشیف ملی باید دیوار سنگی کتاره دارا احاطه
شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست و لسی
نظر به روایاتی پس از اعمارستانسرای ساخته شده که به
سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش)
صادف میباشد .

این تعمیر دارای تعدادی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد
آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بیک میباشد) دیوارهای آن از
خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و -
عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن
در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک هال ورودی ، یک
سالن پذیرایی خصوصی شاه یک سالن وسطی مشکی است . در
سالن اولی دوالعاری متناظر یکی به شکل محراب و منبر ، با آئینه
قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه
محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل هرگ و سمرق دولتی که از
چوب ساخته شده ، جلالت نظر میکند . العاری دیگری در همین سالن به
شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تکه ، مافوقی
ماش است ، چنین فکر میشود که این العاری برای آرایش بکار میرفته
است .

این هردو العاری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور
خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

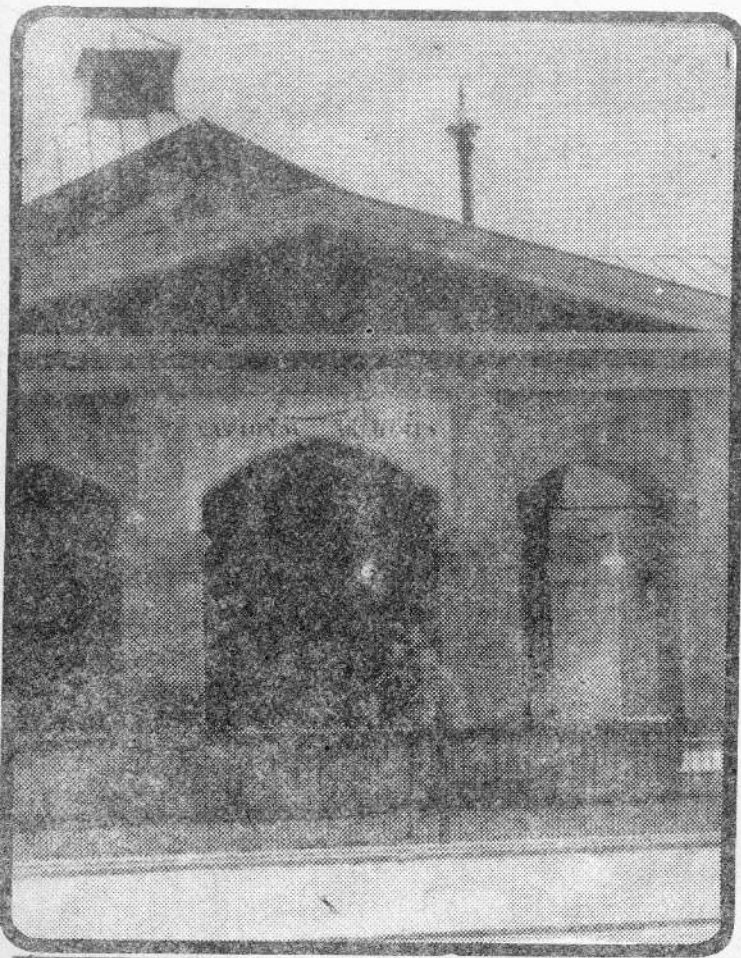
سالن وسطی یا هال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگ های
منقش و الوان مختلف بر روی فلز در سقف آن مینما تور
شده است . در قسمت وسط هال یک میز سنگی که پایه های آن به
گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ،
یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) را
سانتی متر جلالت نظر میکند ، در دو جناح این هال دو سالن بزرگ
نمایشی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی
لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظهر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعصار
و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید
آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر
انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است . از سوی دیگر آنچه
را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست
که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای
تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد گام نهادن در این
عرصه میباشند ، از استناد به اسناد مؤثق و معتبر ناگزیر اند ، زیرا
برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای -
تحقیقات و اطمینان گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی -
رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از -
آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های
آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی -
(بیش از دوصد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای
نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه
راد و چندان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی
به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از
یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصه
مؤظفین این موسسه را مملو از حسرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل
دارای این چهار شعبه مسلکی است :

۱- مدیریت مکرو فلم و فوتوگرافی : این شعبه ابر اتوار مجهز
به غرض تهیه فوتوگرافی و مکرو فلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط
را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های مقدماتی
برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بحث همکاری دایی -
مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایشی
باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینته ها به منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات یادروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تداپیرمناسبی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سفت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این روزگار کابین دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متدور نباشد، لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، راپر خصوص تعبیه شد است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرازیر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و زیر زینته، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که درباره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم تعمیر گردد. انجنیر عبدالله خان (نچید) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون افغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از منبزل اول متحیت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملحقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تعبیه مایکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود، لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هترو و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. در بین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیر محمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری ها سرلوحه یی که معروف گل و برگ است جلب نظر میکند، در وسط سرلوحه، که از چوب ساخته شده است، امضای امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کده کاری شده است، سطح انباری با گل ها و برگ های برجسته تزیین یافته است، در اعراض این سالونها چهار پرند، بازو بسته و چهار اتاق کوچک گشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و پرند ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز - غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواخیج، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سر پرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی واریایی کننده (تضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار از گزند حوادث حفظ

وظیفه اریایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی).
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیر محمد نجار، محمد عزیز ایک و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواخیج جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی).
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهلت داشت دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حریبه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادر خان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزله ای صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تهدابهای - تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض تهایی - دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد با آنهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزله ای از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاکسی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد، در این چاه و اثر پمپ اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (مستند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از زرات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی یا جناح تهدابهای اصلی تکرار گردیده است، پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دو گانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در



برای يك مرد كتر عالی و اخلاق نيك لازم است

عفت اراحصاري كارمند شركت افغان كارت :
- خويستين مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود ؟
به نظر من بهترين و عالی ترين مرد کسیست که
دارای کرکتر عالی بوده و با نظافت ، با نزاکت ،
اخلاق خوب و نيك باشد زیاد سخت گیری مساوی
نباشد . و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهي فکر ضرر به هموطنانش
ندارد و مسئولیت داشته باشد . چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می پذیرد من هم با چنین مردی
مهر می رانم از دواج خواهم کرد .

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند ؟

پس از این گفتگو...

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد کهکشانی فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل :
- خويستين مرد به عقیده شما کیست ؟
به عقیده من خويستين مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن پیروی نموده و به مثابه يك جوان
روشنفکر و دارای يك روحیه عالی و وطن پرستی ، مرد -
انگی و شجاعت باشد ، عنعنات و رسوم پسند یسد ،
مردم خویش را پیوسته رشد دهند ، نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگرد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان پیروی از مذهب و لو کس
بودن یا بولد اراخان دیده ، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند . همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد ، در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت



دختران و پسران



دختران و پسران

دختران و پسران

دختران و پسران

دختران و پسران

دختران و پسران

دختران و پسران

دختران و پسران

په تمام معنی یك زن

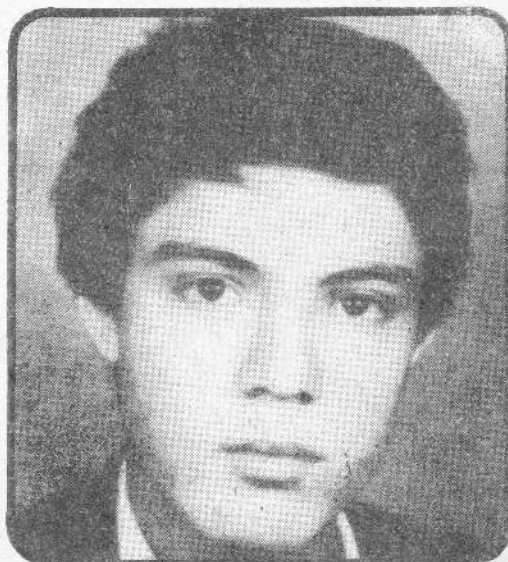
سید یوسف محصل سال دوم
انستیتوت طب کابل :
— عالی ترین دخترانظر شما
کیست ؟

— عالی ترین دختر به عقیده
من دختر است که از صفات عالی
انسانی برخوردار بوده و په تمام
معنی یك زن باشد ، همچنان
باغورزو یا معاشرت بوده در فامیل
همیې باشد و میتواند در آینده
مادر خوب برای فامیل و اجتماع
خود باشد . فراموش نکنم که
تحصیل و ناسوادې در تکمیل
شخصیت مرد و زن حتمی است .
من زیبایی باختر را ترجیح
میدهم بر زیبا پرستی ظاهرې



د دختران نباید تقلید بیجا کنند

دوران محصل پوهنځی طب کابل :
— عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
— به نظر من دختری که دارای طبیعت خالص
افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غریبی
خود داري نماید و داري کونکر عالی و احساسات و
عاطفه که شایسته یك دختر غیور افغانی بسود و
و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان
باشد ، یك دختر دارای صفات عالیست . خصوصاً
دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر
خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند
تا د رمورد بد و فیشن بیند یشتند و دختری که بتواند
بعد از ازدواج یك همسر خوب برای شوهر و یك
مادر خوب برای اطفال خود باشد .



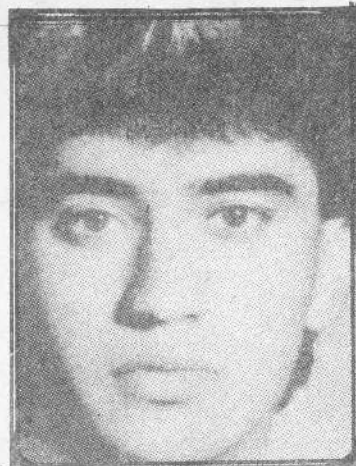
همکار خوب خانواده گي

صابره محصل پوهنځی علمي :
— خویشتن مردانظر شما داري کدام صفات
میتوانه باشد تا شما اورا پند بربند .
— جوان مورد علاقه من باید باغورزو ، دارای
شخصیت عالی و ممتاز و سویه تحصیلی خوب باشد .
و در عیلولي داشتن این صفات میاش نبوده در امور
خانواده گي همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد
مورد علاقه من باید از اخلاق و کونکر خوب در اجتماع
برخوردار باشد تا همه مردم اورا پند بربند .



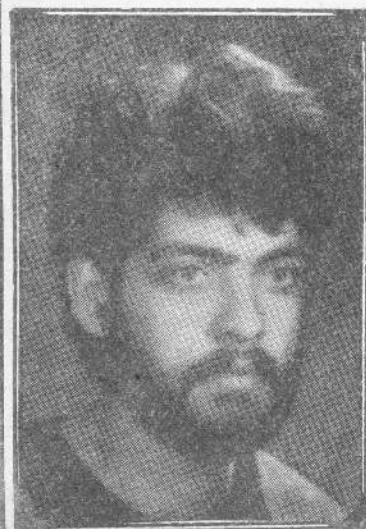
تحصیل یافته نه دستلو

علاؤ الدین سیفی فارغ لیسه
مولانا جلال الدین بلخی :
— میخوام با دختر عروسی
کنم که عنعنات افغانی را رعایت
نموده و مطابق شرایط خانواده گي
ام زنده گي خود را عیار بسازد .
از دخترهاي ((ديسكو)) مجاز
خوشم نمی آید .
البته باید دختر مورد نظر
حتماً تحصیل یافته باشد .



راستگوي زبور زن

شاه ولی حکیم کارمند
سازمان جوانان شهر کابل :
— خویشتن دختر به عقیده
شما از چگونه صفات برخوردار
باشد .
— من از مردام با دختری
ازدواج کنم که دارای تحصیلات
عالی بوده و مانند زبورنالیستان
راستگو واقع بین و سخت گیر
باشد و در حق و حق مساوی
زنده گي از منوره نار بگیزد .



کلاما نوری

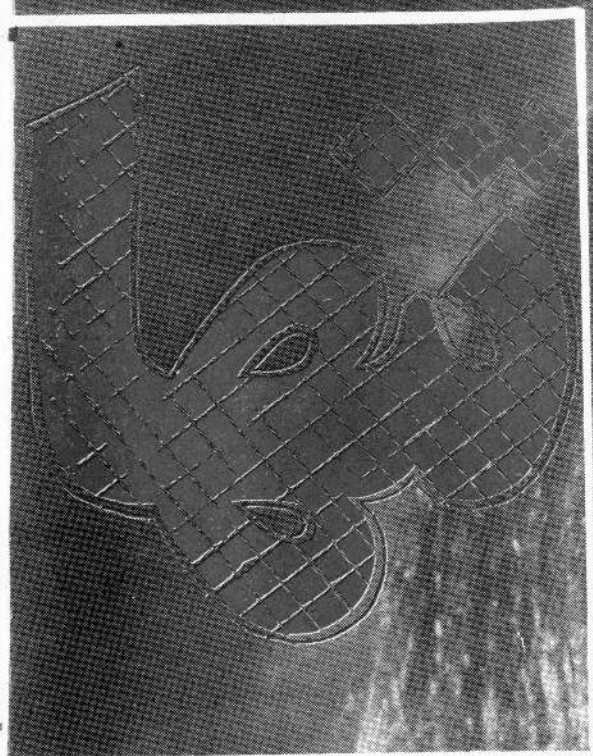
که می ماند

غزل‌های سعدی را بسیار دوست داشت و گاه گاه بهت‌هایی را تکرار میکرد: ای که از کلام هنرنفش دل انگیز خدایی حیف باشد من کاین همه از مهر جدایی به ویژه این بیت را دوست داشت: شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودرخانه مایه‌ی وا نگاه شورش را بطور میزبانی که آنگاه از شور و هیجان بسود شور میداد. وقتی گپ از خیل و ریاضیات او بود چنان واکنش نشان میداد که گویی خیل همزاد او بود ماست و آنگاهی کاین ریاضیات را زبانه میکرد چنان حالی داشت که گفتمی سروده‌های پنهانی‌اش را باز میگفت. از شاهان معاصر ری زبان کشوره اشعار خلیلی بی‌سواک دهقان، لایق و ناطق آشنایم و علاقمندی بسیار داشت و از شاهان معاصر ایران نادری و پور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۷۴

و برخی از برنامه‌های فوق العاده را در یو بی و تلویزیون را فریده نه تنها به یک کلمه اشعار و گوینده‌گی برنامه‌های ادبی می برداخت بلکه گاهگاهی نقش‌هایی را در داستانهای دنباله‌دار را در یو بی و درامه‌ها و قصه‌های تخیلی ایفا میکرد. فریده در تخیلی، استعداد فراوانی داشت. او نقش زنده ارباب را در داستان دنباله‌دار را در یو بی به همین نظم با موفقیت بسیار ایفا کرد. همچنان او در سلسله‌ی آزاد استانی که دو آخر سال‌های چهل توسط (مراد) نوشته و تهیه میکرد به، آنچنان با مهارت و توانایی نقش‌هایش را ایفا میکرد که مورد توجه فراوان تلم نشو. نده‌گان و مخصوص نسل جوان آن زمان قرار میگرفت. فریده انوری در بوهر سفلی و کودکی و به‌خودی سرچشمه واکنش نشان میداد و با گستاخی و سرکشی و فرود در برابر سفله‌گان و نابخردان برخورد میکرد. بوکس در بوهر سحر ساجد لان، ادیبان و هنرمندان محبوب و مهربان بود و آثار او فریده‌های هنری و ادبی شایسته آنچنان ستایش میکرد که گویی آن ادیب و آن هنرمند شکاری آفریده ماست.

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمیشد که آن صدای لطیف زنانه که شعری و لوی سعدی و حافظ و دیگران را یکله میکند از آن او باشد. او در پشت میکروفون دنیای روز مره و صدای عادی عادی عادی و به جهان تازه‌ی از احساس و صدای پیوسته.

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با فاروق شوهرش مسیح پسرش و ساره دخترش زنده‌گی میکند. در سال ۱۳۴۵ او به هنتون کابل به تحصیل در رشته هنر و ادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در او آخر سال‌های چهل به وطن بازگشت و به گوینده‌گی در رادیو آغاز کرد. بعداً در رادیو عمومی هنر و ادبیات رادیو بی‌حیث بود و سراسری از برنامه‌های ادبی موظف شد. از سال ۱۳۵۲ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات ایفای وظیفه کرد و درین سمت تا سال ۱۳۵۷ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو تلویزیون مقرر شد او در انتخاب شعر برای یکله



فریده انوری
یک کلمه انوری می ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه‌های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است



مرکه کونگي : د لهرم

له اسماعیل پروز او عزیز افغان سره مرکه

پیلیدیزدیزدیز



سره اشنا شوي نه واي نوستانه
هنري فعاليت به ترکومه خده پرمخ
تللي واي .
— د اچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندې کولی شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندې کړي د اټول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همغسې پټ تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اټلونو کلونه و .
پيروز نه يواځې له ماخوځه رښتينی
هنرمند ؤ چې د کړه بلي زما
کورنۍ پي هم هنر په ارزښت
و پوهوله او دده د هلوځلو مېتجه
کې وروسته د کلونو کلونو زده خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
— اوس پوه شوم چې تاسې ولېسې
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيموڅخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد حسن
زاخيل په مرسته راد پيوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
پرمخ تگ وکړ .
— عين پوښتنه له عزيزي افغان
څخه کوږ . خوڅخه چې دده د
سترگولاندې پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې گواکې د خبرو کو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته وايي : ورکه خواب ماته ولېسې
گوري . نو ياداسې په خبرو پيل
کوي :
— کله چې په مالدېا کې پکېسم
اواز اورېد . زه به مې په توپونو
شواوډه اهيله په راته پيدا شوه چې
کاڅکيزه هم کله داسې سندرغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط مې د پيري
کې د ويلي او ټول ولیدل . به

له همدې سره سم عزيزي افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راغی . عزيزه —
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړي . پداسې حال کې چې
موسکاي پېر شوي ونځيزي په خورا
صميميت راسره روغې کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرڅه د مخه غواړم پوښتنه
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موڅوځلي ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه ياست او نه وي
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د نېوې پياهم د وړ ونه و .
بست کوي . مگر تصادفاً تاسې مې
د شورخون وپه څوړ لويوخت وليدې
انه چې تاسې د غرمې پوهې به
لځاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غږ

عزيزه افغان: د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي راوړسيزي...



پيروز څخه اخلي .
— کوره ته موږ غلط درک نه کړي .
د يولاس څخه غږ نه څيزي . که
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوږ . او ده ته د کوږ
رڼي د رئيس په سترگه گوږم .
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي وايي : اصل خبره دا ده چې
په کور کې تر ټولو مينه او باور
ضروري . له نيکه مرنه زمونږ ګډ
ژوند بڼست همداسايل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندې باوري لري . د وړې خبرې
په اوږد و سره شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې په
ماتيد و سره ختميزي . ولي موږ
د چا خبروې غوږ نه وړو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
ويل : ((عزيزه جان جيري ده .
بقيه د صفحه (۸۸)

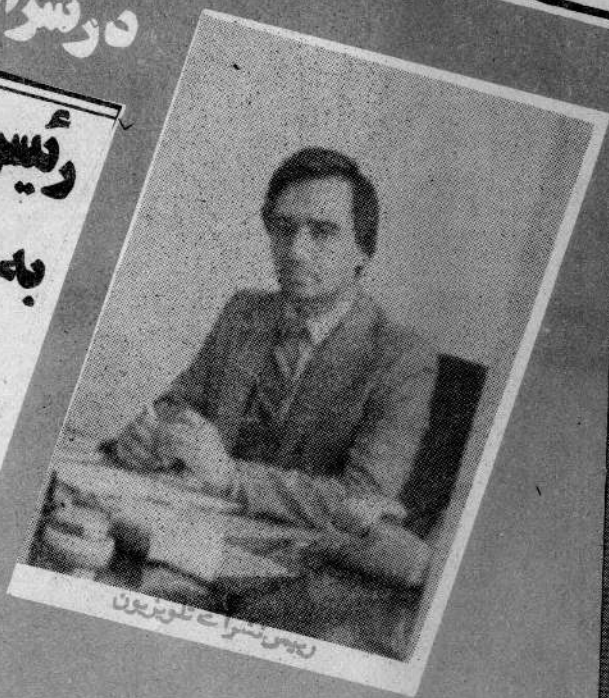
همدې وخت کې ماما مې زما د اميدونو
او ارمانونو د ملانده لمر په خيبر
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکه چې کابل ته راغلو
د موسيقۍ په رياست کې د نېرګس
د اسماعيل سندرغاړې شوم .
— د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
— زه د نرګس د اسماعيل سندر
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شول چې اشنايې
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد پيوته راغلم .
او په هغه کال مې د هغه سره
غېرکه سندرې ((بياگې باريزي))
ثبت کړه .
— که فرض کړو چې تاسې د پيروز

خاندې وايي :
— ماغونښتل چې هلته موتهر
ومينځم چې په شورخون وې سترګې
ولگيدې نو څرګه چې غم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نو ترکې وکړ .
چې راځه په شورخون وکړه و غولوه .
— يعنې د اچي د ((نيم او))
په لځاي مو شورخون وځوړل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څوټو ته که پدې باب
وځيزي .
— زمونږ به د پروا و حجرې ته
ټکور د رباب سره پيړود و چې ما
ورسره ليونې مينه د لرود . د پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقۍ نه به
خوښيد . خو ما د هغه څخه پستېد
منګې او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد پيو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد



رئیس نشرات تلویزیون

تلویزیون امروز بخشی از زندگی ما را فراگرفته است. در خانواده ها تماشاگر این صندوق اعجاز انگیز جایی که چیزهای را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلمی میشود و بی آنکه امروزه کسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند. دقیقاً تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبائی هر جامعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجا است که این پرسش ها مطرح میشود: آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟ آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟ آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان پر وسعت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میریم به سندی های تلویزیون - وضع کار درین سندی ها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر قرار دارد؟ وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموماً مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایل اطلاعات عامت جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنحان و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتلف وید له گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید پاسخ میدهد بلی، ۱۲ فیصله هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسش هایم را مطرح میکنم.
- نابه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشت، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفع خواهید نمود؟
- نابه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات اتماسی بینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسایل نظامی و وطن پرستانه نیز پیوند آید.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و طنیرستانه نیز وجود ندارد، آیا آهنگهای حماسی جدید ویر - نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بایی تهیه شده اما طوریکه میدانید وضع اضطرار حالت نورمل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و طنیرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات نداشته باشد.
- تفسیراتی که بسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها مؤثر خواهند بود؟
- طوریکه گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند، درین زمینه به ابتکار کار دایرکتوران و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی ببرد بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چطور این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط صمیمانه کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا حالي

مدال طلا برای

گل ساز افغانی در جاپان

عباسی بیا گل ساز افغانی در
باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند
و سحر می آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگ را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیای شرقی جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستریم بیا به دهافت مدال طلا مفتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیا را بشناسیم :

سید عباس بیا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسؤول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل سازی آغاز نموده اید ؟
- از آوان کودکی به هنر گل سازی شوق و علاقه فراوان داشتید و الاخره در سال ۱۳۵۷ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه و دوستان و خویشانم قرار گرفت .
- پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
- خیر قبل از آنکه دوستانم مرا در این راه تشویق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و منحصراً گلپتین دوزی دست می زد کامل داشت مرا در این راه یاری رسانید و تمام همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .

بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزشهای نهاد است که فراتر از هنر گل سازی مادی در نمایشگاه های جهانی نیز نمونه های کار گل سازان به نمایش قرار میگیرند .

ما به مسترم سید عباس بیا یکی از گل سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیا در نمایشگاه های کپا ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، برقصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



• مصاحبه‌ی با ممشل خوب نصرالدین شاه • کمیدینی به سبک خاصی.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این را
گام برداشتم •

استاد شما در این زمینه

کجاست ؟

— من هیچ استادی ندارم، مخوادم
شعرو آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم، مثلاً من میخوانم :

یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد، پشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمیک را می
آفرینم •

— پس شما زیاد بالایی خود حساب
می کنید •

— بلی • زیرا هیچکس مثل من یک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از عهد این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیود صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طبله را

با دهنم بکشم و امثال اینها •

— شما چه وقت به هنر آواز خوانی و

تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید ؟

— من سه سال شده است که آواز

کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم

— آیا این مدت بسیار ناچیز است

نیست اگر شما علاقمند به هنر بودید

پس چرا زود تر شروع نکردید ؟

— در روزهای کودکی و جوانم

را دیوکت و تلویزیون وجود

نداشت و در این وقت ها من تلویز

یون را می بینم و کست میشنم و علاقه

گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها

چه کسی دارم، وقتی که دیگران

میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم

میتوانم، یک دوخواندن و پارچه

های کمیک را در حضور دوستانم

اجرا کردم، آنها را تشویق کردند و

هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت

است، حرف دیگری است که بتوان

با فراهم سازی زمینه ری را کمک

نمود تا خود نوآوری کند او

از کمبود امکانات گله مندا

است مخصوصاً از پیدا نشدن

مجال هنر نمایان اش در تلویزیون

او نصرالدین نام دارد و مردم هم

آوازه همین نام می شناسند •

او در دفتر مجله به منظور مصاحبه

در مقابل می نشیند، کلاه شیویش

را از سر برمیدارد و بالایی میزمینگردد

به نظم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج

ساله می آید •

— هنر شما چیست؟ یعنی شما

کدام کارها را انجام داده اید و می

توانید ؟

— من میتوانم بخوانم، برقصم،

تمثیل کنم، از حرکات مختلف

تقلید کنم، صدای ماشین مونترا

الایمفان، ناخواند مرا ماهی نیز

بجای خوش هوطنان ماست •

وقتی در هروسبی یا محفلی در

هوتل استی، می بینی که اوس

آید، همه به او توجه می کنند •

به همه احترام میکنند، اما با هر

حرکت خود مردم را به خنده وا

میدارد، با احترام صحت مردم را

می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،

لحظه بی هنر خویش را با

خدمت میکند، صداها و آواز

های مختلفی را تقلید میکند، گاهی

مونتر است، گاهی گادی ران،

زمانی هم هنرمندی از هر کجای

دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها

جان پا است •

شاید به شکل بتوان او را

هنرمند گشت اما او یک هنرمند است

استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن داس تان

زموږ کور د ښار په منځ کې و. اړخو ته یې څلور خوا ته د تلور اتلسو لاري د کور له مخې تیریدي. د دې وضعې زما سره ایلارم غور وړاوه او یو ورلور په کپوهه. د دې څخه په گټه اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوی و. ترې وروسته موچې د ښار په شمالی لویه پخی پخی کڅنې کې اوسیدل ژوند یو د وروسته وروسته شوې. زما مور ایلارم ته تل د کور په میلمستون کې د ستر خان غورولې و. اود یو دې مارنم یې گټلې و. د لري وطنو څخه موهم څه ناڅه د وستان لرل. د کال په بیلابیلو وختونو کې به د بیلابیلو سیمو یوې اوغلې راتلې. خود د وخت په تیریدو زموږ سیمه د ښار له زړو سیمو څخه شوه. او اوس اوس یې هغه پخوانی برم نه لاره. له سترگو ولیده. او د پره زړه شوه. زما مور ایلارم به داسیمه خوښید. خوزه که رشتیا ووایم د وروسته خوښ نه و. زما نه خپله ښار د ستر خوښید. اونه می هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تل راته ویل چې د داسې کور په لرلو کې داسې یو. او بیا به خواب ورکسوه چې چندانې یې په دلیل نه پوهیږم. زړه یې داسې ځای غوښت چې هلته یې هر یو ول څیړي نه لیدای. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشیاران. هوشیار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو د وړان. صادقان. د روانجن رشتیاو یوکی او نور. خپلار په تل نصیحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند همداسې وي. ته لانه پوهیږي.

رشتیا هم زه نه پوهیدم. یوازې د ځوانۍ په وروستیو وختونو کې د دې دغه داسراود روازې می په مخ خلاصه شوه. خو په وروستیا که د روازې نه. اود دې د ژوند د نقاشۍ پرده یې په مخ کې پرته ده. زه د پلار په خبرو پوهیږم. داپوهه ماته زما پوانې یوال راځي. صادقان د رستم.

صادق جان د پرمو زموږ سړي و. همدغه پرمو زوالی یې زما خوښید. رشتیا ورته وایم. همدغه پرمو زوالی یې وچې زه یې ورچڼ ب کسرم. ده به په هرڅه کې پوښل څه لیدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځان ته تمه پرېدلې ده. ښه په ځای مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولو شيانو کې د ده له نظره سیوري د پرتو پرتو لرل. د سیوري خوښیدل لوییدل. وپېدل. او پرته کیدل. د هرچا په مقابل کې یې د دې نظر څخه دفاع کولای شوای. چا چې ورته غوښتو نو یوې پوهېدل. د سیوري د سړي بله خوا گټه.

دې زموږ کور ته چې اوس نوله نظره لوییدلې اود ښار وروسته پاتې سیمه وه. پر راته هغه زما د پلار څخه و. تل به یې زه په دې هکله وډ گلم. او پوهېدل ځای څخه یې راته وویل:

— د ښه لټونکې سړي سره دې انو یوال ده. خدای دې خیر پوښی کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېده. دلته وه چې هغه زما پوځیږه. او یوې ول د پیري اوسیدي اړیکې مو په منځ کې ټینګې شوې وې. هغه په پوره زغوره زما د خپل خپلوانو په هکله خپله رایه ښکاره کوله. دې موضوع پوځیږه را کاوه. د خپلوانو سره یې یوه غوسه کړه. پدې اړه وې. ده به دوي ټول غندل. د هر چاپې اهدا ف به یې راته سپړل. هیڅوک نه و چې د هغه اهدا ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ د خپل خپلوانو دې شو. که د چاپه گوتو

د بريالۍ چندرليکنه



د خور کورنۍ

ورځي وايي نووې ته یې ورته ځنګلې وې. اوزه په دې خبرې پوهیدم خوځه وکړم چې په دې وروستيو وختونو کې می خبرې له واکه ووتې. ده له واکه هم ووتې.

خبره خونداسی وه چې زما د خور کورنۍ وه. ماد نور وپېلېږه. په لاسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کپې زما بلنه ومنله. اود خپل همېشې حالت سره یې راته د هو خواب راکړ. خو خواب یې ماته یوې ول ښکاره شو. موښکایې هم وکړه. ماته د موسکا یوې ول ښکاره شوه. د ده غوندې می د هغې شاته د پوښل شته والی ولید. بیا می وویل چې زه لانه پوهیږم. داپه یوازې یوشک او گمان وي.

پلار یې د کورنۍ ټول اختیا راته راکړي و. زه یې مشر و. د هر څه می کولای شوای ښه همدې دلیل وچې ماد کورنۍ په شپه هغه د اصادق جان د رستم د خپلې خور واکمن وټاکه. ده بیا هم یوه ښه موسکا وکړه. منظور یې ښه شیطاني موسکا وه. بیا می غوږونو کې کوم چا څه وویل. ده د شونې وډ نقاشۍ پس دې پرمو زموږ ښکاره کس وه

دې پرمو زموږ ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله دې پورت ماڅه لیدل. یانې لومړي می خپلې سترګې پټې کړې وې. خو که رشتیا ورته ووايم نو سترګې می هم خلاصې وې. له دې پورته می څه نه لیدل. ناڅاپه می د دې موسکا سیوري په سترگو شو.

له ځانه سره می سوچ وکړ. د موسکا سیوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهیدم. داسیوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق یې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سیوري پټ کړ. مانور څه ونه لیدل. یوازې د ده خبرې می په یاد شوې چه صلی و:

((سیوري خلک لومړي سیوري خلک کوچنی کوي. سیوري خلک خوري او سیوري هر کار کولای شی. د ژوند پای د سیوري په منگولو کس دی. وکړه. شپه خپله یو سیوري دی. د ورځی هم یې سیوري نه یې. حتما. د یوه سیوري لاندې یې. ایا هم ستا وجود یو سیوري لري. هرڅه یاد سیوري لاندې دی. ایا خپله نور شيان د سیوري لاندې راوړی. ژوند همداسې تیرېزي. د سیوري لاندې شيان

د پرجالب دي. پېرې معماوي په کی شته. د سیور شاته همدغه پراته وي. سیوري د نقاشۍ یوه پرده ده. سړي باید د سیور سره نه بلکې خپله د اصلی شيان سره سړا وکارولري. بیا نو د سړو سره څو بهی بل یوې ول پرځوږه ضروري ده. د ابرځوږه باید صادقانه وي. ځکه اوس خونو سیور ټول شيان خوړلی دي.))

د دې خبرې د زمد صادق جان په هکله وپېرولم. څو ځان می ژر قانع کړ. هوشیاری څه و. فکر یې وکړې یې خپلو خپل کار کړي دي. زړم هغه د موسکا سیوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار می له دې چې مادي د خپلې خورا اختیار من ټاکلی وچندان — خوښ نه و. څوکه رشتیا ورته ووايم زما زړه هم په وروستيو وختونو کې خرڅه پیداکړه. د انځور شک و. په خرڅۍ کې پوهه نه وې. وروسته کی وې. زه هم وپېرېدم. خو په دې دوه کسه تازه راننوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زما له ویلو وروسته تايید وکړه چې خلک هم خپل د نفس واک نه ته. صادق جان ته ورکړي و. د غوږو یوې پټنوس راغی او په کی یوه پېره گلالي توتې هم په خور و غوړول شوې و. ټولې سترګې همدې پټنوس ته ورواړتې شوې توتې خپره شوه. او هغه د چا خبره عزرا بیل د خوشه بوله پاره کوته وکته. ښه شپه وروسته روښانه خبرې وکړ.

— ښه. د تر کومه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې. صادق جان بیا هم موسکا وکړه. موسکایې د اخل ښکاره موسکا وه. زه بیا ورته خبر شوم. د موسکا شاته نري کی وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته یې موقع را نکره چې د موسکا د سیوري لاندې څمووینم. هغه وحشتناک خبر چې د موسکا له ورکیدو وروسته اود هغه د سیوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستی یې وپوښتل:

— اختیار یې زما دي؟

— ما خواب ورکړه.

— هوستا دي.

— زما دي؟

— هوستا دي.

د دې ځل یې دا خبره په ما بیا بیا وکړه. په پای کې یې ښه یوه — د رانه غوږ وویل:

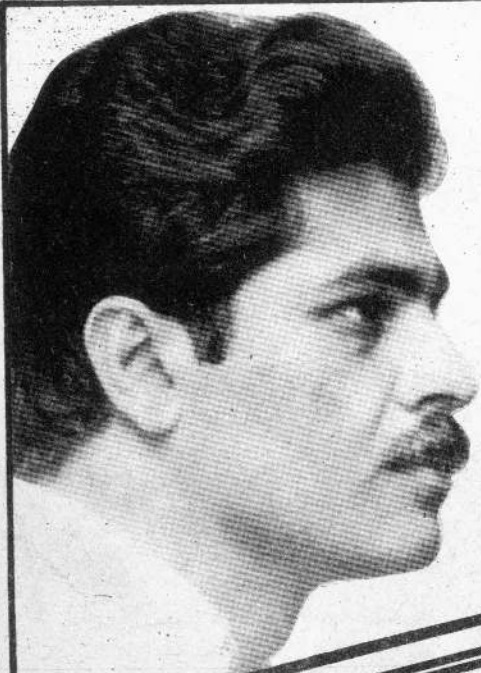
نو تاسی ټول دي خبرې چې —

اود دې (چې) سره یې لاس پېښه کړ. ټوله خوزه یې په توتې — کی وپېچله او خپلې مخې ته یې کښوده. بیا یې نو خپله خبره خلاصه کړه.

— دا خلک ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کورنۍ د خوځو او ونه خلک راپورته شول. اوه یوې شمس کی دې د پېښو لاندې پروت و. زما پېښې سستی شوې وې. په خپلې صادقې می اوسنۍ له سترگو څخه دې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو اوان زما پلار په ماشا همدې وویل چې د اکاډه کړې ما هم له دې چې ځان می گه کار کاږم څخه خلاصون له پاره می هېڅ هم ونه ویل. د دې نن سبا به قاضی په ما خپل حکم صادق وکړي. ندي معلومه چې سبا به څه و. اوچيري به و. — پای —



هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
تارو سوزن کردی؟
- خیر یگویی محصل بوختون
- گپ مرد ها درد لشان است؟
- میاشید.
- از دل هم اگر براید زیبایی
- این کم نمیشود.
- حالی چی بگویم؟
- چیزی گفته نمیتانی؟
- چطور نمیتانم؟
- خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
- میگویند چند سال پیش یک مامور
است.
- خیر یگویی محصل بوختون
- گپ مرد ها درد لشان است؟
- میاشید.
- از دل هم اگر براید زیبایی
- این کم نمیشود.
- حالی چی بگویم؟
- چیزی گفته نمیتانی؟
- چطور نمیتانم؟
- خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
- میگویند چند سال پیش یک مامور
است.
- خیر یگویی محصل بوختون
- گپ مرد ها درد لشان است؟
- میاشید.
- از دل هم اگر براید زیبایی
- این کم نمیشود.
- حالی چی بگویم؟
- چیزی گفته نمیتانی؟
- چطور نمیتانم؟
- خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
- میگویند چند سال پیش یک مامور
است.

ایوبی خنده‌ها

پایان خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدو

برعکس صورت به خوشی
بسیار احترام دارم
- از ترس؟
- نه، به سه دلیل:
اولاً، عرضشوی مادر است.
و عمادری قابل احترام.
دوم اینکه خوش مادر است
انهم مادر یک آدم خاص.
و سوم اینکه، وقتی کسی
از طرف مقابل خود توقع دارد که
مادرش را احترام کند، خودش
هم باید این شهامت را داشته
باشد.
- یعنی احترام کردن خوشی
شهامت کار دارد؟
- اگر ندارد چرا اینقدر
پشت خوشی را گرفتی، نمیدانم
خودت آینده داری یا نه؟
- خوب، غیر از عاشقی و طنز
نویسی یگان مصروفیت می‌ای
زور نالستیک هم دارید؟
- چرا شمارا زور میدهند؟
- انطورا (یکان) گفتی که آدم
فکر میکند فعالیت می‌زور-
نالستیک ام، کارهای تعادلی
و هوایی بوده، آخر خودت میدانی
نسبت به بار مسئولیت تعمیم
گزارش‌های علمی و طبیی مجله
به دوش این حقیر است.
- برعکس، به کارهای خیر
نگاریت توجه دارم، مثلاً صدیق
مخترع راباز به یادها انداختی
بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراسر ایا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



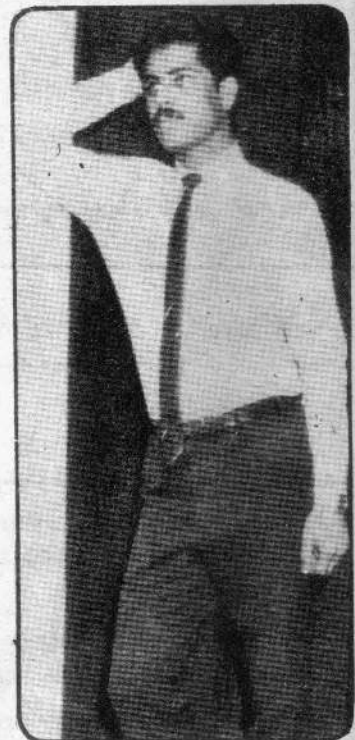
ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
قبل در قریه (نوده) ولایت نراء زاده شده است.
تحصیلات متوسط خود را در لیسۀ عمر شعیب و تحصیلات عالی
خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
می‌نماید. وی در بخش‌های فرهنگی مکتب و پوهنتون همکاری
داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیث ژورنالیست و طنز نویس
با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته‌های او حاکی از
استعداد درخشانی است که باید به آن امید قوی فراوانی
داده شود.
به قاضای علاقمندان باری صاحب بی انجام داده ام که
البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است.
صاحب از صدا:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
فاتحه می‌روم، در سایر روزها
آدم خنده روی هستم. نه چاق
استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
یک متر و هفتاد و پنج سانتی
و برشانه هایم ۳۲ سانتی است.
یک روز که خود را در ترازو های
زیر زمینی پلازا همراي بسوت
و لباس رو یک خریطه سودا هم که
به دستم بود وزن کردم، وزنم
۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
را به حساب لباس سودا تیر کنم
وزن خالصم میشود (۶۰) کیلو.
- امید وارم کبود ارد و شکر
وزن تانرا تقسم چهار نکنند،
در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
- نمبر بام را چی میکنید؟
- هیچ، فکر نکنید به شما
بوت تحفه میدهم مساله بزر
معلومات افاتی بنده است.
- نمبر بام تا دیروز هفت
بوت.
- خورد نیست؟
- نه، بسیار مناسب قد
و اندام است.
- راستی، خودت بیشتر
گفتی که آدم خنده روی استی.
- خیر نیستم؟
- پس چرا یگان و نت کمد

د فتر، همراهیت از نوك بینی بالاتر
گپ می‌زنم سه روز تفر کرده به
شفاخانه جمعوریت می‌روی؟
- اوه برادر، خداوند به
خاطر گپ زدن برای هر کدام زبان
داد و وقتتی که بالاتر از نسوک
بینی گپ زده شود، چطور تفر
آدم نیاید؟
- خیر، اصل گپ اینست وقتی
که قهر میکنی چرابه شفاخانه
جمعوریت می‌روی، نه که در انجا
حرف کلام عاشقی در میان است
و غم غلط کردن می‌روی؟
- ای بابا برادر ت غیر از عاشقی
چهل کار دیگر دارد.
- مثلاً
- حالا چرا از ارم میدهی،
خودت میدانی که انجا مصروف
سیری کردن دوره ستاز طب
استم، یعنی در عیو همکاری
با مجله نازنین ما، سباوون،
محصل فاکولته طب کابل میباشم.
- ازین کسب عایت خبر دارم
عدنم این بود که سرگپ بیمارمت
و ضمناً راجع به عاشقی برسان
کنم، به خاطری که در طول یکسال
که همراي ما استی، در این مورد

- سرو صورت تان زخمی
و افکار معلوم میشود، آیا لست
خورده اید؟
- خیر از موتر ملی بزر
افتاده ام.
- پس ملی بس با سخ طنز
هایتان را داده است؟
- فکر میکنم هنوز دلش پسخ
نشده.
- عمواره علاقمندان تان از ما
می پرسند که ظاهر ایوبی مثل
طنزهای خود آدم بر نشاط
و خندان است یا برعکس، و-
دیگر این که ایا چاق استند
یا لاغر؟ خودتان واقفیت را
می گوید یا اینکه ما افشاکنیم؟
- یک گپ، چاقی و لاغری
دیگر چی رازی است که بزر
میترسانید، افشایش کنید.



کوچه حائری

قصه یک عشق، قصه یک درد

بود، از تیر و خیل مهربان بیگذشت بود، بیاد دارم آنروزهای راک من بناحق بهانه میگرفتم و فقط خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میرفتم و او تهر میرفت با کسی دیگر همبازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد، منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نگی.

ما بزرگتر میشدیم، نه بالغ تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار و زار زار آرزوهایم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ و برگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی ابرو سرم تهر بود، نه تهر بلکه، تهر آلود. لباس نیلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچسبید به نهایی اویس افتاده، او را هرگز بداندن گونه حرف ها ننگه بود، خیلی متعجب به او مینگریستم، اما بعد از حرف هیز، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شده به طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده آن - ن - است. کسسه خودی به دفتر سپارون آمده و این سرگذشت را به استوار با گذاشت.

او با دو چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گشت: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطر یک توهینگاه اینگونه تهر نهاده بودی.

گفت: حالا که تهر، چهار میکی؟ گفت: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد دارم. باخنده می گفت: مفتوت [[یک خاموش میان ماره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما پرازها هو بود، او فقط ایستاده بود و منم ایستاده بودم، ولی هر دو فام یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پراز خطر، پراز تشب و فراز...

روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، زمین کوچه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر را همیشه همدیگر میخواستیم. ما همدیگر به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه تهر اموش هم نمیشدیم. در استعانات چارونیم ما با هم یک کله کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم، سوم) موفق شدم، بهترین تهره برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهتر از زبان اویسی

نتوانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسا گرفته است. بیادم آمد که مکب میرفتم، پای پیاده سوی مکب روان بودم. پارچه امتحانم و درجه اعلی، تهره او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گزافتم و تهرم را شمردم. سپس در بازو اکثری داخل اتاق شد. همنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زد. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاملم از حالسم خبر دارند؟ داکتر خندید و تهری که ایستاده خودش را خم کرد و گفت: فامدی که تهره چه شده، مو تر خوب زده یک.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر و تهر آمدند، یکی ریش را گشتاند و گفت: حالت چیست؟ سرم رابه علامت تاندیشور - دادم. داکتر صنی از دیگری پرسید: داکترها خوب خون بوش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را کافی است. در شفاخانه نبود.

از میانم خواست

یک درد، قصه یک زنده گی

فاملم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرسید پرسید: داکترها صبا از خود فاملم میگرفتین داکتر گشت: او را نبودن، یکی پرسید: از - مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منم که خیم را قیلا معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاملم چطور؟

هرای که او پرسیدم می آمد سوال پیشش میکردم. هر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموش می ماند به فکر میرفت.

شفاخانه برایم یک فم بسیار آلود، فم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی تهر گرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراب بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، از پدر و مادرم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - باخون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفت: دخترم، تود خسترم هستی، فقط دختر ما!]

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا هم به گاه پدرم مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی به تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دیگی از - ولایت بود، در کارها وظیفه اش - استاد همه بود.

ولی مزاج پدری نداشت با من میبرد و خاتمش هیچ گاهی باخنده و مزاح صحبت نکرده بود.

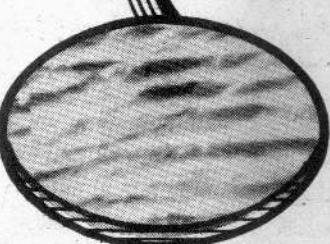
مادرم آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسره با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بایی روی یک ساله کوچه مکب خانوادگی پدرت را طلاق داد و تبعید از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تهر برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فزید خود خواندیم، تهره مکب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، حالا تو هم اولاد ما هستی. تهر دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که مالم آمد. همنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد. من گفتم: آگه. تو مادر میباشی، ایطور دم دروازه نمیشدستی. او تهر میگرد که حرف های او در من اثری نمیکارد و من نمیدانم، امروز دانستم، امروز اثر آن دردمالیم مادرهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزاجش در محوطه دور زهارت بود که - نزدیک صله. ما قرار داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزاجش گذشته بودم. از سزار مادر غمیده ام، مادر شهیدم و مادر پاک و نازنین. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بود، برداشتم مادر جان گفتم و کیستم، صورت تهریش را میبیدم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مارادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردید. مرا از او پنهان دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت مانسدم. برایم گفت: تودم تهره کباب شده ای، تهریک باشد، آنن، از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کابهای هیچ خوش نیامد، اینن درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: تهره کباب شدیم؟ به آوان بلند گفتم: دم تهره، اینه تهره پارچه بکی، شما دختر هسایه همور زده خانه تان آورد.

باخستگی تمام پارچه را گزافتم، یک ورق سپید با چند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را پر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم. او که، از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لفظه بی گناشت تابکیم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهاییم به نوازش پرداخت. بسی دست ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: منی بهم سر قهر... نتوانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادر را میگوید. هر دو با این - قهر مادر من تشنیم. آن قهر، رنگ دیگری داشت، حتی بون دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای کاش آن آغوش یکبار باز میشد و مرا در آغوش میفشرد. باخود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دوست دارم. با آنکه ترانه یده ام، ترانه خیال دارم. مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)



ماون

می توان در هر
شکل است امروز به آن
معجزه داد.
زایش نوزاد در رحم مادر آب
امروز در سالک پیشرفته جهان
روز بلوغ می گردد، تعداد
چنین تولدات در کشورهای
شوروی، فرانسه، ایالات متحده
آمریکا و جزایر اسکاتلند بسیار
به روز از یاد می باید.
پایه از ۲۰۰ تولد در
بحر مدیترانه منحل در ایتالی
رومی ثبت گردیده. ۱۰۰
رومی اقمعه مرگ

و حتی اولین دقایق زندگی
انسان در تشنگی و در
رو بوس مهم دارد. بخصوص
رابطه میان حالت تولد طفل
(انتشار مغزی که نوزاد در انتهای
تولد توسط سر خود متحمل
می گردد) و امراض روانی بعدی را
که در آینده ممکن است مایه
حالش شود به اثبات رسانیده
اند.

و عبارت از بزرگی است
 می باشد ، اگر سر طفل کلان
 برای او تولد شدن مشکلی
 فشار که بالای سر طفل
 را تنگ می کند ، و بزرگی
 می تواند باعث درد تشنجی و
 سرخوردگی گردن و تشنج گردن
 تشنجی و درد نماید . معنیه
 چار که ممکن است رنجها مانگ
 قبلی زن حامله توسط
 تعریات مختلف بشمار
 بازی ، عضلات لگن
 خلعت

نه تنها یک و دو دیده نشده، بلکه
و بانوزاد دیده نشده، زایمان
موجب ناگوار بعد از تولد سالم
دیده نشده است. تولد سالم
این اطفال، درست بودن فرضیه
اد وکتور ریگود چارکوئسکی را
به اثبات می رساند. موصوف ۲۰
سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
را رد وین نموده بود. طفل در آب برای
تولد تسهیلات زیادی را در
مادر و طفل از آن جمله جلوگیری سخت
بود این که از آن جمله جلوگیری سخت
از ختم شدن بدن و بدن های سخت
در راتهای زایمان می باشد. تولد
در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
و طبیعی است، زیرا اطفال در دو
تولد می خود در بطن مادر در -

مایع که در درون ماحول
نموده بدین به حال
از حالت بی وزنی به حالت
بی وزنی که در آب بیان می آید می باشد
همچنان که در شرایط مذکور برای
نوزاد لازم مصرف انرژی جهت
رفع نیروی جاذبه زمین حس
نی گردد. چنین شرایطی برای
نوزاد ۲- مزیت اقتصادی تر
تمام می گردد، واضح است در -
صورتی که نوزاد انرژی ذخیره
شده در بطن مادر را در راتهای
تولد کمتر مصرف نماید انرژی مذکور
در رشد بعدی او تا به ثمر قابل
ملاحظه خواهد داشت. اطفال
تولد شده در آب دارای عضلات

خاصه را بیشتر
(الاستیکی) می
بخشد و تولد نوزاد را
با سوزش سهل تر
می نماید.
اگر از تمام این
تسهیلات -
گذریم
و بنگاه
ایمن
بقیه در
صفحه
(۱۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشانه ډول محبوس شوي و. فعاله او هراړخیزه ونډه واخستله.

کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار-کانتانو)) استبداد د رژیم نسکورې (امپلا) لاسي نیتو په رهبري کوله یواځې ملي سازمان و چې په انګولا کې په پخې او کلکې نظامي او سیاسي ستنې درلودې. او همدارنګه په چې ویی کولای شول د آزادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسي او رهبري یې کړي انټونیو اګوستینونیو همغسې چې د سیاست په ډګر کې یوشمېر شخصیت و. د افریقا د شمېر او په ګانګرې ډول د مبارزو انقلابي شعرونه په آسمان کې لکه ځلانده ستوري اوس هم پخلیزي او راتلونکې کې به هم پخلیزي او ((توري افریقا)) استعماروېلی او استبداد محبوسې ګوتونه په زړه کې یې.

د نیتو شعرونو مشهور مجموعه ((سپېڅلې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په ډېرو ژبو ژباړل شوې ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې داسیا-افریقا د لیکوالو د انجمن ادبي جایزه وګټله.

نیتو افریقا د شمېر د ډي، د انګولا د شمېر د ډي او شمېر د هرتیوني افریقایي په زړه کې لري. هغه په ویل د افریقا د خلکو لږوېلې توند له حماسې شعرونه بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې د کړي د متروکد پښو پراخه دي چې سخت او سار د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه در صفحه (۹۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکنې یې د پرتګال له پولو څخه وتلې وې او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او آزادي غوښتونکي سیاسي شخصیت په ځانګړتیا پیژندلې و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل-سارتر، لوی اراګون، سیمون-دوبوار، نیکولا کیل، د پیکوریرا او ځینو نورو سترو او مشهورو ادبی او فرهنګي شخصیتو دده لپاره د آزادۍ غوښتن لیک لاسلیک کړ.

نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طبابت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل مورنۍ هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((د انګولا خلکو آزادي پخوانۍ جنبش)) رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و، په غاړه واخسته. هغه نو اوس هم اوږدې شاعري هم پوهه طبیب او هم زړور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د دویم لمر لپاره د ((د مافه-مېز)) په یوه ټاپو کې زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د لمر خلکو دده په پلوي اعتراضونه غوندې وکړي او دده د آزادۍ غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولېږدول شو او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې آزاد شو. خو له پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه له پرتګال څخه وتښتول او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د آزادۍ لمر لیدل و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندې ښکارېده. هغه، یعنې ((اګوستینونیو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷).

پلار یې د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کشیز و. او لکه د مورغوندې یې د ښوونکۍ دنده درلوده. نیتو خپلې لومړنۍ اوښاخښې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادي دوست شاعر په ځان یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر په ځلېښته لسیزه کې د انګولا د نوي زیږیدلي ملي فرهنګ په آسمان کې وځلېده. د هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې ډیرې اساسي او مهمې مسالې یعنې له پرتګالي استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

څرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت له لارې هم خپلو ستم خپلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کوپیرا)) په نامه په یوه طبیعي ښوونځیو کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګلسم د سولې انجمن)) لپاره لاسلیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شو او زندان ته ولېږل شو. له آزادۍ وروسته یې د پرتګال د مستعمرو د محصلینو په نامه یو شمېر د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوښته معرفي

دا

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونښه نورو د پده ګانښ است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه یی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حریف نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در همه جهان اسلام فقط او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهبران مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد. قرآن را جستجو میکند. همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین قیدی در مکه (۸۰)

قرآن را آموخته. اهل دهلې لوی ولسوالی تینوار است. چشمان تاریکش انگیزه شوی تیز گویا و نیرو مند ی حافظه اش بوده است. وقتی با رخصت کلام خداوند (ج) را از امواج رادیو شنید، شوقش آن کلام شد و برای فراگیری آن صدا نه تعداد در آن کشور بلکه به سرزمین دور تاهند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت درست کار دیگری است. من در دهلې و دهلې ماه قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت درست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. درست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا پیوسته تسخیر می کند. و کودک کش

((کلام همچون افتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حادثه صدا و احساس انسانی با تاثیر وقت بیت کلام آسمانی می آمیزد، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خواران فرامیگیرد. این پندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند. در بکوچک حویلی ران قی. الباب سکیم. کودک در می کشاید و قاری نیک الله سلم وسط حویلی مرا به اتاقی مشایعت می کند. آنان با قالیچه های نماز گداری مزین است و ظاهره نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زری برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سوا غنیه میتواند. وقتی در فترت شعر او را خواندم بیشتر مایه کردم. او چقدر بی تاثیر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در مکه میزسته و در کجاها



او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: موریل

ماچ

روزنامه مستگی زنان

بین المللی

مازندران دقیقه در زنانه گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکردم بود من شناختن
من آنروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالایی در استان من
میریزند برای من بالاتر
و مفیدتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟
- من وقتی صفت ۲ مکتب
بودم عمیقاً از مایل شفاخانه
میکد شتم زیرا ما را میدیدم
حالت عجیب برایم دست میداد
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟

تنها مساله یونیفورم مطمح
نبود از استان آنها خوشم
می آمدن ستانی که بامرک به مبارزه
بر میخواستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطرس
اوجان سالتیم بعداً از عملیات
کردیم . کیست به بتالونی فرستاده
شد در آنجا کانسرتشیم شد
گفته میسر بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریض
یکماه تحت کنترل مادر داشت
در مدتی که مریض در شفاخانه بود
خون ، دوا و سایر اورا از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
جیب خود یون دادم یکماه که
مریض در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی هم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریض رخصت شد و سه ماه بعد
باز به نزد من آمد اینچنان

در آنجا د وکتور مریض میبود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گسی
نوار دارند و ما باهم توانمندی
میکوئیم اورا نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریض
را از میانه آورده بودند کشته
« کیست تخمدان » داشت در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میکردید . ما طبعی

فندی حمید سرشترولینر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی .
من تا اینجا مردان در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنم باز هم از عملیات
خانه صحبت و اهدم کرد چه کنار
در عملیات خانه دور نیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام...
همیشه فکر کرده ام که چرا بای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرم آنان فشارهای اقتصادی،
ازدیاد اطفال و مخصوصاً ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زنانی که اینجا می آیند.

مریض میباشند، همینجا میمیرند
مثلاً شاه پیری را نمیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مریضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناشی
از شرایط و تأثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانوادگی، کوچه
و بازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن پدر و
مادر و ابتلای طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تأثیر دارد.

بنابراین والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بوی نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای
بقیه در صفحه (۸۰)



غیاث بیگم



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن پسرین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط گلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسب و کار ازبکستان برای انداختن شده، حاصل جوان نائیلیا کوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در گورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداختن شده، گور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پرواک» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعا زیباست.

دیوار قرن بیستم

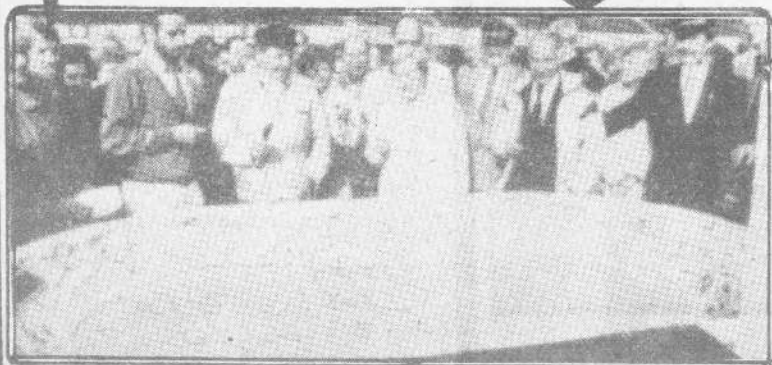
رسم فرانسوی دوینیست در نزد رسی را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در این رسم ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگ که در قرن بیستم نا امان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



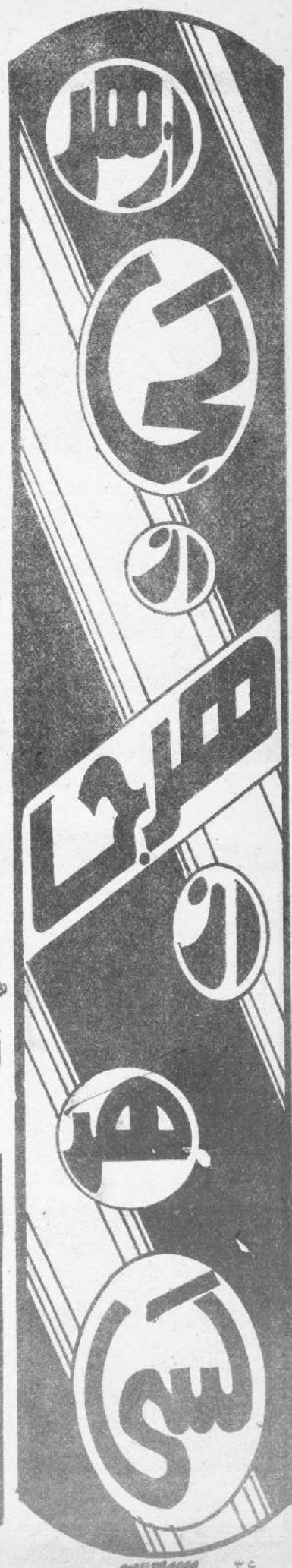
قهرمان بوکس یا درازی نماز

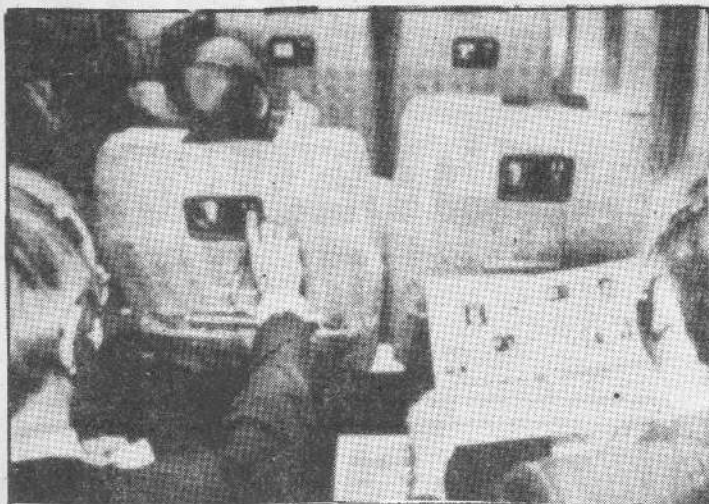
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپیگزر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپیگر به تیسون پاسخ ندادار گفت: «همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزانسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «بهر درازی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در این سالگرد در میدان ستدیوم مودل انرا که از یک تپه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله ی بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصویر زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پوشش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی اظهار داشت که دولت امریکا را به پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده یی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکیدی و ورزشی که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرم وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...

مادر کلان و ریکارد جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب ریکارد های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

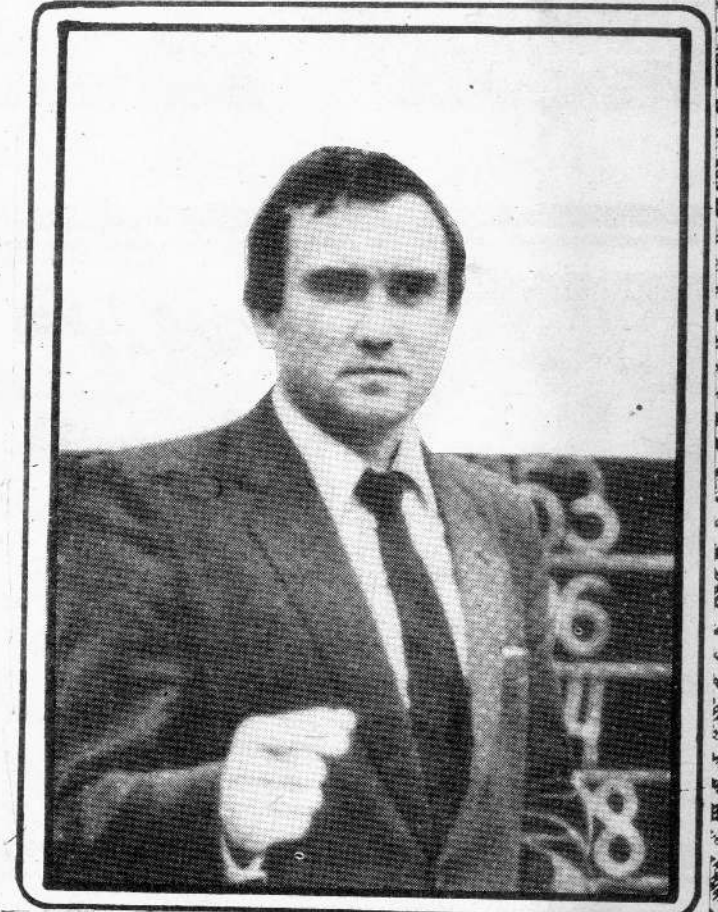
امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت

غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را بخت. فعلاً اوقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چپ بر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۱۶۹ کیلوگرام و ۲۳۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.



ټولونه په زړه پوري دی

حیرانوونکي حافظه



وازمان خوله څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کم - ځانګړي مواد چې دماخذ په توګه ترې کارواخلم نه درلودل - په ځانګړي مواد چې دماخذ په توګه په لومړي سر کې مې له هغې ساده طبعي څخه چې ترې اولونځي - هېڅ لړۍ، ګډه واخستنه - د کوچنيو ((نسخو)) څخه مې پیل وکړ دپانډو ګراماتیکات اهامدونه مې په ځله تکرارول او هرځل تکرار کې مې نوې کلمات اهامدونه مې ورنهاتول - دوخت په تېرېدو سره په دې پوهېدم چې دحافظې د ښه والي له پاره دتېمېنځو محدود متودونه په پراخیزمن دي چې د هغوی له ډلې څخه ځینې ماخپله دخپل ځان له پاره اختراع کړل، دښکې په توګه هغه وخت چې په توره څنگه - باندې لیکل شوي مدونه حافظې ته سپارم - نوڅه کوم چې په مغز کې مې د یوه ټاکلي انځور په څېر ځان ته مجسم کړم او هغه ډول مې په بهرني حافظه کې وساتم - دغه محدود دډېرو اوږدو تمېنونو د اجرا کولو څخه وروسته په بهرني توګه ترسره کېدای شي خوموې پرته مې په پراخه او اسانه ډول څنگه چې په مومې صورت په ذهن کې لیدو انځور اها رسم ساتل کوم ګران کار نه دی خوشحاله باندې په پرله پسې ډول ورته وکتل شي او هرځل دمنظري ټولې برخې پدې هغه پورته شي چې په ذهن کې پاتې دي - لنډه دا چې منظري ته باید ترهغه وخته پورې وکتل شي چې دمنظري ان پېرې کوچنۍ برخې هم په ذهن کې ځای ونهمنځي - باتي په (۱۷) مخ کې

پورې نه پورې چې دحیرانوونکي استعداد ځاوندی، دستېچ پرمخ رانکاره شواو دڅو تننداره چاوشخه مې هیله وکړه چې په تېرېدو سره مرسته وکړي له دغه حیرانوونکي استعداد لرونکي ارتمست پورې نه پورې سره مې د کښې دښار په صوب استراحت ځای کې پېژندګوي شو د هغه استعداد اوحافظه زما دپېرې حیرانتیا سبب شول اوداپوښتنه راسره پیداشو چې څرنگه کېدای شي په انساني مغز کې دومره پېچلي جدول ((ټېبل)) شي؟ لکه څنگه چې څرګند ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له مخې انسان په منځني ډول په

د حیرانوونکي حافظې د څېړنې لار

دشوروي اتحاد د اوکرائین جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي اوهرنیوداکترانو ټولنه شوه نوموړو د زېږت د پراخه هکله بحث وکړ - په دې ټولنه کې د اوکرائین دجمهوریت د علومو د اکاډمۍ غړي ف - نرېس څرګنده کړه د زېږت په مقابل کې مبارزه شونې ده ، داکا په هغه صورت کې کېدای شي چې هغه داوسپني له پاتې شونو (بقایاو) یا ساکوشنه پاکه شي ، داکارد ځانګړي ځایونه واسطه نه بلکه دفعالو شونو په مرسته چې په ښه پلورونکې پېژندل شوي وي سره رسېدای شي - ددې تجربې په جېان کې د حیرانوونکي مواد په څېر وکړي کېږي ، زهري مواد په پېر وکولونکي جذب شي او نه شي کی دتېمېن لاندې پراختیوه تر کنترول لاندې راسي - دلنډګراد دطبی علومو د انستیتوت پروفېټاپال (ډاکتر) څرګنده کړه چې په اورګانېزېم کې یی له متعادلو او ثابتو سولاسو څخه ژوند شونې نه دی - دا

تعدلات په ماشومانو کې په ښه توګه لیدل کېږي هغه ماشومان چې ژوندی د هغوی هڅه کې د گټمن اندازه د زړه نسبت زیاته ده په همدې بنسټ د زړه حجری د هغوی له طبی کتورې هڅې څخه نه شي جوړ - نوموړي داکتر چې دلمان نومېد زیاته کړه چې دوخت په تېرېدو سره د ډېرو ناروغیو علتونه څرګند او دپوښتنې (معاینې) اندازه په راتګه شي - د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ د هروس پېژندنې د انستیتوت پروفېټور ف - بوتسکو داپه ډاګه وېل چې د زېږت د څېړنې اود هغه د نه راتګ په برخه کې د اورګانېزېم دغای قوای ستړول - لوی ، نه پورې وساتل شي چې دقوای له کنټرول څخه ورسول شي او پورې په ورځ انځور هم باندې ځواکمن شي - په دې غونډه کې د شوروي اتحاد د اوکرائین دجمهوریت د علومو اکاډمۍ د هروس پېژندنې د څېړنې کورې برابر شي -



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ د څېړنې د انستیتوت پوه غوښتنه - وکړه چې په ګډه دې څېړنه اصطلاح د ((کهراني تېزاب)) په څېر ولوبل شي ځکه دامواد په په اورګانېزېم کې دمواد و د تېزابي اوهشواو همدارنګه دارګانېزېم د هغې ترکیب لجه تنظیم سره مرسته ایازار څخه بدي امید دی چې دوي دې زار وې څو ګډه ژوند او یا دموادې درمل غواړي نو تر هغه وخته پورې دې انتظار باشي ترڅو چې بدي هکله د پوهانو څېړنې وروستی بري ته ورسېږي - باتي په (۱۷) مخ کې

ګرامافون څنگه او چا را منځ ته کېږي؟



په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون دڅېړنې دټولنیزو استوانه یی ډوله اله برابره کړه - دغه ښځیل تحقیقاتی مرکزي چې د نیوجرسی په منلو پارک کې و د هغه بیلګه جوړه کړه - وروسته یی دخپلو حیرانو شویانو یوالانو پورې اړیکې کښوده او ویی شوه چې ده - اختراع کړي ماشین کولای شي هم ثبت وکړي او هم څېړونکس ده د وړ کتون هغه نامتوسندره چې ((مري یو کوچنی وړید رولډ)) وویل چې د ثبت د ستګاه همدغه سندره په کټسټ ډول بېرته څېړه کړه - ادیسون دغه ماشین ((فونو-ګراف)) ونوماوه چې له دوو کلسو څخه جوړ دی او دغز اخیستونکي مانالري : د هغه اختراع شوي -

د ستګاه دیو ، ساده جوړښت لرونکي د ستګاه وه ((یوه فلسزي استوانه - دغز اخیستلو یواحد - له یو کوچنی زنگ او یو دیاگرام سره تیره پولادین ستن پر هغه باندې تړلی وه د هغې سرګردې وڅو غز صاف کړ او هم یوه حلېسې بانه وه چې داستوانې پر شا وخوا باندې پېچل شوي وه)) دغز اخیستلو څېړنې او سند روپلو په وخت کې استوانه په یوه لاس تاوول کېده - غز د یاگرام بڼه خوځېد وراوست او ستنې به یی حلېسې باندې دننه اوباندې کښته پورته کوله - په دغه ترڅ کې به یوه صفحه رامنځ ته کېده چې پر هغې باندې به زرګونه کرنسې جوړې دي - دا ډول غز چې به

دې توګه به ثبت کېده د اوریدو لپاره یی خبره برعکس کېده - غز راخیستونکي ستن به دمار - پیچې جوړښت دننه اویاد باندې دغز د خوړیدو سبب کېده او دغه غز به بیا یوې داسې برلاسې څپې چې د اوریدو وړ به نه و بیا وړې کله د زمانې په تېرېدو سره ادیسون اونورو مخترعینو چې په دغه برخه کې یی په کار پیل کړي د غښتلي اختراع ته وده ورکړه - حلېسې پوښ لرونکي استوانې خپل ځای مومي استوانې ته ورکړ او د پیچې باندې یی حلېسې داستوانې ځای ونیو څو ځله چې د یوه بل بدلسون په ترڅ کې نه ماتیدونکي صفحه راځي - د کټسټ یا فیتی په رامنځ ته کیدو سره یونوي انقلاب په دغه برخه کې راځي - څومره چې د ګرامافون د صفحه په برخه کې بدلون رامنځ ته شو په هم هغه انداز ماشین هم وده وکړ - دې مانا چې دارایې - امریکایي او جاپاني پوهانو له ځوانو څخه یی وړتیا شول خو چې په اوسنۍ پرمختللي ښه رامنځ ته شو -

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروپ بیماری های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.
حجرات سرطانی در داخل ششی که آنها را احاطه کرده است رشد میکند. این حجرات نمکنت به مجاری

پلی این بیماریست که در آن رشد غیر قابل کنترل کربنهاست. سفید خون وجود نداشته باشد. تومور چیست؟ تومورها رست باورم یا الحشبه

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به سرطان را بیشتر می سازد؟

پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

روشن شده است و این عبارت اند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش افتاب و رادیو کرانی زیاد، دود کردن سگرت و تماس بایست سلسله مواد کیمیاوی. آیا سرطان سار است؟ مسلمان نه.

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان عبارتست از گروپ بیماری های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.
حجرات سرطانی و حجرات نورمال از هم چه تفاوت دارند؟ حجرات نورمال برای یک منظور و هدف خاص رشد میکنند یعنی شکل مشخص یا ترمیم نسج صلب دیده و از بین رفته، رشد حجرات سرطانی هیچ مدنی بدنهال ندارد. اینها حجرات نورمال را تمهض خنوب نمینانند و در صورت عدم تشخیص و معاینه به قسمت های دیگر عضو نیز انتشار میکنند.
آیا انواع مختلف سرطان وجود دارد؟ پلی هر نسج عضو میتواند به سرطان مبتلا شود. حجرات سرطانی میتوانند با سرعت های متفاوت رشد کنند و در مقابل تدای و اکش های متفاوتی دارند ولی وجه مشترک سرطان هادر اینست که در صورت عدم تدای و رشد نموده به قسمت های دیگر عضو نیز منتشر میشوند.
سرطان چگونه در عضو منتشر

لهاوی و خون منتشر گردیده قسمت های دیگر عضو نیز انتقال یابد و در آنجا به رشد خود ادامه دهد. اینگونه انتشار را Metastasis یا انتقال مرض می نامند.
مجاری لهاوی چیست؟ لنف عبارتست از مایع شفاف و هاف که از تمام اشاع سراسر عضو جمع آوری گردیده و در مجاری لهاوی جریان دارد و سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود.
سرطان با چه سرعتی رشد میکند؟ سرعت ثابت رشد وجود ندارد. بعضی از انواع سرطان در ظرف چند هفته رشد بیشتر میکنند ولی رشد برخی از انواع آن چندین سال را در بر میگیرد.
آیا Leukemia نوعی از سرطان است؟

دایمی که بوسیله رشد تازه نسج بوجود آمده هابیمار و دیگر تراکم مایع طور مثال در داخل یک کبه.
آیا تمام تومور ها شکل سرطانی دارند؟ خیر. تومورها دو نوع اند. (۱) تومور های عادی که تدریجاً زندگی یا سلامت انسان را به خطر مواجه می سازد و (۲) تومور خبیث یا سرطانی.
تومور عادی و خبیث از هم چه تفاوت دارند؟ تومور عادی به قسمت های دیگر عضو انتشار نمی یابد و به یک اندازه معین نمو میکند. تومور خبیث (سرطانی) به رشد خود ادامه داده و در صورت عدم تدای به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت میکند.
آیا ممکنست مبتلا به

سرطان را میتوان بایک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.
چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟ زیرا سرطان در تمام اشکال حیاتی وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبی بوسیله همپوتجارب بعمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسانانی رانجات داده است.
چه چیزی موجب سرطان میگردد؟ چرا سرطان بوجود می آید؟ هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یکمعداد سرطان ها

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟ اکثراً دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است. طور مثال، مرگ ناشی از سرطان ریه در میان کسانی که مضمناً سگرت دود میکنند ده برابر بیشتر از کسانیست که هرگز سگرت دود نکرده اند. در میان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یا بیشتر از آن) سرعت مرگ بیست مرتبه بیشتر است.
مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه بر سرطان ریه به سرطان دهن، گلو و مثانه نیز دچار میشوند.
آیا فلتر سگرت از سرطان ریه جلوگیری مینماید؟ امروزه سگرت نسبت به سگرت های که دوده قیل دود میشوند مواد دودی و نیکوتین کمتر دارد. شواهد نشان میدهد بهر اندازه ای

پایب و سیگار چطور؟ کسانی که پایب و سیگار میکنند (و دود آنرا استنشاق نمیکند) نسبت به معتادین سگرت کمتر مبتلا به سرطان ریه میشوند.
هر چند اینها در معرض خطر حتی سرطان دهن، گلو و مثانه مانند معتادین سگرت قرار دارند. در شهر بزرگی زندگی میکنم که هوای آن آلوده است. آیا خطر بیشتر ابتلا به سرطان مرا تهدید میکند؟ عقیده عمومی بر آنست که خطر بیشتر ابتلا به سرطان در مناطق آلوده وجود دارد. هر چند تا هنوز هم درین زمینه مطالعات به مقیاس بزرگتری انجام نیافته است. مرگ در شهرهای بیشتر است. ولسی همینکه همین سرعت با تفاوت میان است. تا آنجاییکه موضوع به سرطان ریه ارتباط میگیرد، سرعت

مطالعات نشان داده که معتادین قوی مشروبات الکلی که به سگرت نیز اعتیاد دارند در معرض خطر بیشتر سرطان دهن و گلو قرار دارند.
آیا صدها یا صفتی ناحیهی موجب سرطان شده میتواند؟ صدها اتفاق در نسج نرم مانند پستان ملت سرطان شناخته شده است.
آیا کدام نوع غذا یا ترکیب غذاها میتواند موجب سرطان گردد؟ خیر، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترل سرطان ادامه دارد. طور مثال، چروچاپانی هانست به نسل مشترک جاپانی آمریکا پس بیشتر به سرطان معده دچار میگردد؟ غذاهای پخته شده با دود مخصوص غذاهایی که کبابی در آن بکار رفته نیز تحت پژوهش قرار دارند.

آیا سرطان ارثی است؟ چندشکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایللات خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کل خیلی بیشتر است. این نسوع تایللات خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات ویه و همچنان در سرطان نسوع است. بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمو ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد.
آیا بواسیر نشانه سرطانتان است؟ خیر، ولی بواسیرها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشهزی بایست همواره مشوره دکتر را گرفت.
آیا هر خوردن شخص در مقابل سرطان یا اثر مدتی بیماری تاثیر دارد؟ پلی هرگاه از دانستن این موضوع که میاد سرطان داشته باشید، بهر اسید ممکنست مراجعه به دکتر را به تحقیق بیندازند و این کار طبعاً فرصت تدای از نو و موقع را از دست داده آید.
تشخیص همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Pap پروکتو Procto توس - سرطان را از خود دور سازند. سلامت کامل دارم، پس چرا به اجرای معاینات بپردازم؟ شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه (۱۴)

تغ ۰۰۰ ها نهیدم ۰۰۰ شاد و مستی و بتول
خانم همسر ساراک مجدی بی، هستی و الهی بعد
از آنکه قصر پاشا به فروش رسید، بتول خان را دیگر
هیچ نهارت نکردم، فرزند شاهم اگر بنام بتول
سراغ او را بگویم، به مشکل موفق خواهید شد، چه
بهرتر که بنام «بتول قند» جستجو کنید، آن وقتها
او را بنام «بتول قند» یا «لقه» شهرت میدادند
کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
صفت داشتند، خان مرحوم ساراک مجدی بی را
«بتول قند» صدا میزدند، منظورشان از مستی
این القاب به بتول خان همان «جاذبه جنسی» یا
«همسری» بود که این روزها روی زبان مجلات و روز
نامه ها مرسوم است. بتول خان واقعا اندامی به غایت
دل انگیز، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
دوستان اروپایی و آمریکایی ساراک مجدی بی، بتول
خان را «ترکش دانه» یا حلوائی ترکی میخواندند
و این بی مناسب هم نبود، البته من دینبازه معلوما
بیشتر ندارم، مرحوم ساراک بی دوست من بود و به
همین جهت بتول خان را کمالیست میخوانم و لای
اکنون نهدام کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ و الهی نهدام چه
بگم، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ تنها
همقدر مدام که همسر ساراک مجدی بی بود و
عمر هفتی آنها ششاه بیشتر طول نکشد، پیچاره
مجدی بی، خیلی زود، راه جهان دیگر گزشت
۰۰۰ میخوام بگم فرزند ولی نهدام چگونه بایست
گفت، نمی ندارد ۰۰۰ بگم ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
بدهید.

یکی از پاشاها، درست نهدام ولی فرض میکنم
سلطان سعد دوم، سرمباشی داشته بنام «پاشا -
ستی فتح پاشا» هر چند این پاشاستی ظاهر را
مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست داشته
است، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرد و
بعدا مناسبات سیاسی و بانکرانی بین ترکیه و ایتالیا
را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند، حتی -
در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
پادشاه ایتالیا نهالتیترین نشان دولتی را به
«پاشاستی فتح پاشا» اعطا کرده است. هنگام -
اطلاع شان به «پاشاستی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
دزدانه از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام
داده به «ده نهدام کوشن از سر جمع» راضی هست
یا خیر؟ پاشاستی پاشا برآشفته و الحاحی تقصیر آفر
به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و نه» خارجیه
عوضی گرفته اید، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
نمیکم. شب دیگر در صفاقتی که در منزل پاشاستی
پاشا برگزار شده بود، وقتی باری دیگر سفیر ایتالیا
بفکر چانه زدن افتاد، پاشاستی با بزرگواری جواب -
داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
نهدام پیشهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
دادم، چانه زدن ضرورت ندارد، مراحتبر میکنید
خیلی متاسفم، چنین حرفهایی حیثیت و نظریه مرا
چیزه دار میسازد، قطعا تحمل آنرا ندارم.» این
گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در زمینه نزدیکی
آنها قرار داشت، شنیده میشد، چهل قطعه تحمل
آنرا ندارم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود،
وقتی بگوش سفره پاشی نشست، پنداشت غذا های
آتش به مذاق ایشان گوارانیا نموده، شامرا
هم زده است، شتابان رفته و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست، یک بوتل کاربنات
بنا خود آورد و با تواضع پیشنهاد کرد:
«بفرمایید پاشای من!»
پاشا پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
و نوشیدن آن، در حالیکه از کسوف استغفر الله میخواند
از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت:
«معدرت میخوام اکلاسی (وقتی صفاقت میشوم
همیشه اینطور است) چه احساساتی من به فلیان
آمده حال معده ام بهم میخورد»
شما جوانها مناسبات این صفات تاریخ مارانها
معمود بی فرزندم، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
و جبروت داشتیم که من انتخاب کواهی بخش کوتاه و
آخری آن را دارم، گفتن چنین جملاتی به سفیر
کبر معظی چون ایتالیا چه معنی دارد؟ و آنکسی
معمود بی فرزندم، در آن موقع که پاشای ماسفیر کبر
ایتالیا را فرقی مرق کرده بود، متخصص امور شرق -
سفارت نیز در آنجا حضور داشته است. این متخصص
معنی ژستی را که پاشاستی پاشا بخود گرفته، «نورا»
درک کرده، سرکوش غیر نهدام، و چیزهایی گفته
است، آنوقت سفیر لیخند زان به ترجمان دستور
داده تا از پاشا بپرسد که «بنا خود نهدام کوشن
آیا جناب پاشا بایستد در یکی از نقاط مورد پسندشان

را از همسر دم پاشاستی پاشا خریداری و بعد قصر را
روی آن بنایی نهاد و کلید طلایی قصر را به سرمباشی
هم سپارند، شما قصر پاشاستی پاشا را ندیده اید؟
ندیده اید، حقا، بفرماید و آن را تماشا کنید، «نورا»
در حال برای یافتن رد پای بتول خان، سری به
آنها هم خواهید زد، در محوطه، بسیار نزدیک ساحل
قرار دارد و آنساه، آن چون قصر پیمان روی نهانها
میکرد.

خدا شعا خیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها،
مرمر و چینی های شتاب ها، آینه ها و غیره همه از
ایتالیا آورده شده، سقف ها و دیوارها همه با رنگ
روشن نقاشی شده، تزیینات صوری طلایی نیز
همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
آن را کار کرده اند، خدام مرحوم مهدی را فرقی نکرد
گفت، چون دوست ایام نوجوانی من بود، لذا من
این قصر را خیلی خوب می شناسم، حرف ای روزگار
گذشت ۰۰۰ زندگی من تقریبا دین قصر سیر
شد، فرزندم، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
قصرها و خانه های افسانه مانند می سازند، ولی
اینها همه به صرف خودشان بوجود می آید ۰۰۰
ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

دستی بکار هزار و یک نام

نوشته: عزیز نسلیان

کار نداشتند هلیکوپتر بازی سیاسی، قصر های
خود شان را به صرف اجنسی ها میپایه کردند ۰۰۰
فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
وارد میشد به شمول مرمر های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
فرزند که انسان در آن شتابهای مرمری حرکت نمیکرد
بناظر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد، خیلی بهخشنود
میکند هنگامی که پاشاستی فتح پاشا بخشم می آمد
می گفت که «(من بچنین دوستی ها قرار داد ها
۰۰۰ میکنم ۰۰۰)» این را گفته همینان خشاکن بسو
آن شتاب های زیبای ایتالیایی میبزنه، مدتی معطل
می شده و هنگام بازگشت غشلی می بوده است، البته
من او را از نزدیک ندیده ام ولی در حال شخص بسیار
وطن پرور و خداند رحمتش کند.

دارم میگویم فرزندم، من باید بشمار باره بتول
خان صحبت کنم بهمن جهت وارد این غوغا شدم.
قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید، «مار»
ساک مجدی ملزومه همان پاشاستی فتح پاشاست
پدر ساراک، مجدی بی که شخص متوازی نبود،
چندان از وی نام برده نمیشود و ساراک مجدی به
همین مناسبت در اسم خود اضافت پاشاستی پاشا
زاده را داده است. مجدی بی، یگانه وارث -
پاشاستی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فراتر و امکان
آنها نمانده بود که بگاری پیردازد یا شغلی را بیاورد.
اگر من میگفت «(کیک موجب برادری من شده همان

قصری بطور حقه امارتکم؟)» جناب پاشاستی پاشا
جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
ساک مجدی بی تعلق گرفت، برای امارت قصر مناسبت
تشخیص دادند. ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
یکار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست، بناچار
آنرا خریداری و قصر انسانی را روی آن زمین امارت کردند.
نگاه کن فرزندم، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
میتوانم سیاست بنام، مگر پاشا انانی بود که یکی از -
ملکیت های خود را در اختیارشان بگذارد، هم
بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفه های نام خود
خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
میکند، غالب تر اینکه آن زمین ملکیت همسر دم خود
شان بوده، البته می نهدام منم که نازکی کار در -
کجاست؟ این را میگویند سهامت، پاشاستی پاشا
پول زنی را که ملکیت همسر دوشی بود، از -
ایتالیایی ها برداخته بنام خود ثبت میکند، انسانهای
آنروزی واقعا چیز دیگری بوده اند، اگر امروز مثل
پاشاستی پاشا، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
میدیدی چه میشد ۰۰۰ حالا هم داریم اما قدیمی ها
چیز دیگری بودند، امروزی ها روی دست قدیمی ها
حتی آب نمیشویند بهترند.

آری مدام، شما خواهید دریا به «بتول خان»
معلوماتی بدست میآورید و منم بهمن دلیل این چیز
ها را بشما باز میکنم، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
مرحوم ساراک مجدی با بتول خان و حتی قوت مجدی
بی، ارتباط نهاده دارد.
طول ندهیم آقای من، ایتالیایی ها، نخست زمین

ماتئ ميله

ستاه هيري که به ته وي !
مگر
ماه لک اوس هسي به نره دي
هغه رخته
هغه شمس جي :
ستاد حسن اويست به گلستان کي
زاد جي فوق وروندو دلي
ستا به هيري که به ته وي !
مگر
ماه لک اوس هسي به نره دي
هغه رخته
هغه شمس جي :
ستاد هيلو هيلو شاکي مي ((به سترگي)) شڪلطي
ه مي ياده
ه مي خيال
ه مي نره ه راييلي ...
ستاد ديا دود خيالونو به خودي
ستاد هير ديمونو وروندو ليوکي
لک شمع لکده ، چلنده ...
ولي بهام خندنده
خو به دکر هيري !
به به خيل حسن هيري !
راه لهر راه بهله شوي جاشوي
دل چاد نره دهاشي
نوروزما د نره به مي کي
د پردو دگوشاگي ته غور مي
هاتي زما د فکر تال کي
دل چاد جي هيلي ته خنکيزي
کمال الدين ستان
۱۳۶۲ ار ۲۲
کابل

دوسال خيال

هي به سترگي مي ستاد حسن وارشي
داختران خورن ژوندني نههارشي
هي د سروزندو تکل ه وي نژدي شوم
لاهنده زندگي مي تيل خمارشي
هي د زلفو خيال د مارا کاژ وږيوه
له سيمي ته مي دوکان جو د مطاوش
هي داستاد وصال خيال سړه جمله شوم
تيل موه راه وښتي بهارشي
ناراس ه مي ستا د ملتين کي شو به برخه
وامه گراږي جي (واج) ليز به قرارشي

۱۳۶۶ ار ۲۳

سوده زر

ستاه به د امان تو سړي نعم انشب
لب بر لب چون شمع ونگړي نعم انشب
تا خلوت مارانه کله غير تو انشب
پک کوه گران را بهي درمي نعم انشب
باناله جانسوز وږلهاي دل انگيز
اندر دل سنگه تو اوسري نعم انشب
مهرست که فمهاي جهان جان نعم انشب
فمهاي جهان راه شرمي تو روشن
ند کليه تاريخ من ازروي تو روشن
زان روي به تو نام قسري نعم انشب
اکونکه زوئل تو مرا چن به کام
برشام سه مهر سحرسي نعم انشب
چون پر تو خورشيد ز افشان بهاري
مريان تو بر سوده زدي نعم انشب
مظلم نهبال

غزل پشمان

انشب که در سکوت در چشم سياه تو
نور اگري نيابست اندر منسته ام
چون بانوي نرسده غمناک منسته ام
تا باز برنگاه تو غمناک منسته ام
اندر مسير خاطره تنها منسته ام
در دوي نگاه تو اي سرکش اي نسيم
چون زلف شکسته فمهاي زنده غمي
انفسرده در تلاطم دريا منسته ام
عازنه بهار

رخ دمايه چاروشو ناپيان ساني
گل مکتبه به دهاچه شگوان ساني
نازارد و نماند و کتاب از نرد ساني
مهرنود را زمين اي يار جي پنهان ساني
شهر تن را چيز آراستن آباد کي ساني
خانه صبر مويکسرو ساني
که بودم که دگر دل به کس آسان ندم
باز ما را تواني کته پشمان ساني
تبهاري من آن دهکده خاموش ساني
که بروم مرا خرم شادان ساني
گوشن ديده به بيدارمان ساني
شهر تاريک مرا باز چرافان ساني
تسه ام راه کجا نژدي گهم ساني
توخود از لطف مگر شکم آسان ساني
سيد علي شاه روستا يار

غزل

بی همتان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
دیدم عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
جاء و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
دل بنهند برکتی ، توبه کنند بشکستی
این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
بی تو اگر به سر شدی ، زو جهان ز سر شدی
باغ ام سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
گرتو سویی قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بنشسته ای
وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
مونس و فغان من ، بی توبه سر نمیشود
بی تونه زنده ای خوشم ، بی تونه مرده ای خوشم
سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
هر چه بگویم ای سنده ، نیست جدا ز نیک و بد
هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تینا زنگی

راشه کوزه د تینا کوانگور پینه می
(داد خیل بی درده تن نیکنی انامور ی)
پیاپی به بی و نه گوری به ستر گور

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دلشوبه سر وید
ساقی کرم میخانه کن دوشوبه سر وید
بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
اشناراته وای ، شه دیوبه سر وید
قربان بی دلشوبه سر وید
پانه می ورسه شول دلیوبه سر وید
که خه هم ننگاریدل هسی شیه کلی اقیار
خوزما وی وچی شونلوی د خولگوبه سر وید
د تورو لغو منیع نه چی کبری سبینغ را ننگار
غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید
ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید

فاروق فردا

ماه و خسته زان

وقتی ماه را می بینم
که بر هزاران بنم دردمی درخشد
میدانم که در اندوه خزان
من - تنها - نیستم

((اوشه نوچیساتو))

نوح

دوستش دارم
و پیوسته از اومی گزیم
مثل موجی که
در ساحل ((ایتر))
می شکند و یازمی گردد

((بانو کاسا))

زهره

آیا او همیشه مراد دست خواهد داشت؟
من ، نمیتوانم دلش را بخوانم .
اندیشه های من در این بامداد .
مثل موهایی سیاه
درهم واشفته - است
((نانوریکاوا))

بار

در کوستان خلوت
برگ های نیزار .
در باد
پرری می شود ...

من
به یاد دختری استم که اینجانیست
((هیتومارو))

تاتو باورکینی

دشمن از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمای توست
مست غزلهای من ، جوشش لبهای توست
گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرم
وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
جان خراباتان ، بسته به پیمانه ات
عاشق بشکسته دل ، مست زمنای توست
زاهدی بیچاره بین ، عشق فروشده خلق
عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
مستی مستانه کی ازین دهنای توست

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
فروش قدمهای
نگاهت بکم
تو تاباویکی ،
که بهاری زخزان می آید
ای تومولوده شادی ها
به ره آمدنت ،
بره اهوری پیش های دلم
به قدم های تو قربان بکم
تاتو باورکینی
که به هرانه ، ابا ای این ، باورم
همه ابادی بی دور زمان می آید

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې مې مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې مې رتالیدلې ده
 بهیرې چې دا اوښکې نه زمالیدو وسترگو
 د دې اوښکویاران کې مې ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه مې ننداره کړه پرې خبره
 جفاکې داشنا چې مې وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو کوره
 د یوه دامیدو مې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې مې ورته وڅنډي موسکې نس
 د یار دنده کې مینه مې رښتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه مېوانه وېرې
 په زړه و د تورو شپوکې مې محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

ما د لویو همکو غرونو له هوانه
 ما د تورو جاود بڼو له لوښو له تپو
 او اوس بیا لې شراب د مښ خټلې
 او د ستورو د موسکاله باغچو موسکې
 د زړه یې پکې پږه ول ول کلان کښوول
 د زړه

ژوند یوه ښیښه ده
 زموږ د زړو کسې ترمنځ
 رانسې او دایو خاڅکې ژوندون
 چې دایو خاڅکې ژوندون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش دېدم که دلم پرزتمنای تو بسود
 غرقه در خون جگر درې سوداي تو بود
 وعده کړدي که بیا مې به پرستاري وي
 دیده اش تابه سحر فرش قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که بامال جفايش کړدي
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشایم به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستی و شکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولاي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جزگوي ترا
 هر کجا سرزده ام نقش کف بای تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر ولیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکود

سترگو او تورو ورته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو راغلله پرې
 د او وڅرور ورته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تو یې کړلې
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پردیو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو بڼه
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وي
 اخری ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه به منی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی گویم
بسکه بزم آن دلم مستمع نگردد زار
معرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کشتا کشتی تو فشان
قصه مهر سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گفتی ام حرف از عاشق بزن رو-رو
راز عشق را با هر بوالعوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا ببخود
ورنه من غزل ((رفعت)) از هو می گویم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زود عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر سر میایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت بار ببار
ازان دریاچه خاموش ورد آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می ای
و نه من آبی ات آبستن بند اهرای سبز
به لبها پت بلوغ خنده هارا بارور کردی
و فانوس نگاهم جلجلا قرا باکت باد
که توازدور می ای
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش و مغرور می ای
زولشت ((لیان))

جاده رویا

دیده ای که بر سکوت و تنهایی زدم
باده و ناله های تیربار خورشید
آبجای نام آرزوی صبح زنده نیو خدای
از دیده های منبذ و نثار آرزو
بروز در فشاندم و تنهایی

تایخودی

شعر مغرور تیار آکشی می خوانم
رنگ صولت خانه روح خدا مید انمش
آن من تا اوست آن عشق و فحش در دلش
معبد و معبود من تصویر حجابش می
معنی شعر بقای جان حسان جا نش
آیت فواید شوقستان فواید دل است
آن ((افروز)) کشور دلم میماند
گر خودی تاب بخود دید رشع در دل میماند
خاله فسوف

کیر

داونکوی آشنا به رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگی می می نه منسی
د سترگو فیضی و شش زو به زو به باندی
جی رفته ای به سینه آشنا زما میلی نه منسی
زهی می به سینه کی خان خه جی هم جهان نمونم
خودی هیتر زما خودی زما ترخی نه منسی
مابه کاله می انسان ستوری جگر نه منسی
زده ((سیا)) زده ((سیا)) مینه می به سترگو
دلی زما دمنی گل زما د ((زده)) نه منسی

زده ((سیا))

از شام تا مهبوط

من در صبح عشق
با شهر شکسته و دامن لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد و رسد بگوش خیالم پیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد سر زلم
چون قطره از دماغ او پیمان چم بدست
بر شاخ لاله ها
بر سنگ یاد ها
اما بیاد ((تو)) !...

۱۲۲۱ ار ۶۷
شمس علی ((شمس))

بیرار

منم از ساحت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بی زام

فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
دیگانی بیلکی دردست
باز گرد پنجمین فصل خدارا
التجما میکرد...

وهرز

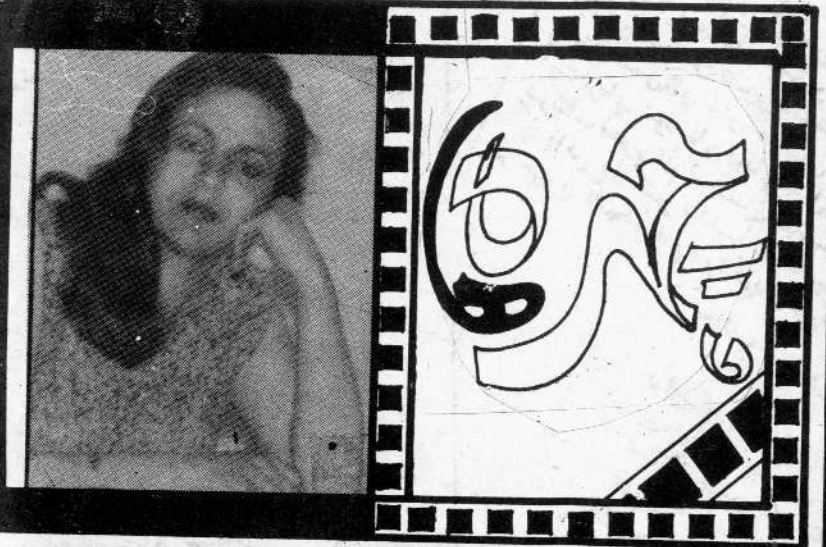
میخواستم ستاره نیمه با سیان ماه
از سبزه های نیلای آرزو
بروزم درم از طری پرو امی
نوی نیمه بیا طری با طری نیو شا
دک او حسرتا که تمام آرزو منی
من با ی میهم
همراه آرزو
سوی د پارخاده رویای سرنوشت
خاله

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت آماده می شود



از عباس بنیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه و سفید)) را دیده ایم و فلیمهایش ((تلاش)) و ((غارتگران)) را در آینده نزدیک خواهیم دید . او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد . عباس بنیان درباره فلم جدیدش میگوید : تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در تیرماه آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد . سناریوی فلم را خودم نوشته ام . غیرت فلم پولیسی جنایی است . داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغیر برای خریدن حیوانات به هوشل که با فروشندگی و عده همدانته اند میروند . با فروشندگی میروند با آنی قیمت بدهد . توافق نمیشوند . در شب همین روز فروشندگی با یک مومیز به قفسل میروند . به جای قاتل کسی دیگری به قفسل دستگیر میگردد . در پایان حیات فلم نقاب از چهره سیاه و سفید

های بازیگر و دیگلمهای تجارتي



نقشی جدید من سید میران فرهاد در فلمهای عامی سفر

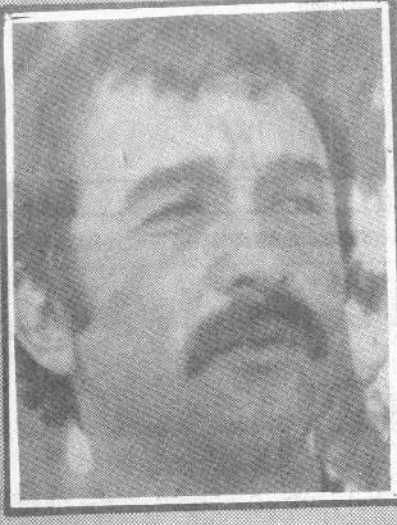
اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های استم که به قول سینماگری : ((در اجرای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن دقت و ابتکار عمل در بازیگری نقش سپرده شده . همبینه تلاش میوزم در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام . همین اکنون درد و فلم هنری ((سینمای)) تلویزیونی ((معروف بازی استم . فلم هنری سینمایی ((سفر)) و فلم هنری تلویزیونی



همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن برنجی بنام او باشد . سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یکلام سامان آرایش و عطریات حتی میواد خوراکی استفاده زیادی به عمل آمده . در این اواخر موتیکاییتی نیز به این کار رو آورده ولی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نموده بلکه عینک را انتخاب نموده خودش می گوید : قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک میپوشم . عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمیبینم و مکمل حرفه من گشته . همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنهای دیگری



نقطه نیرنگی

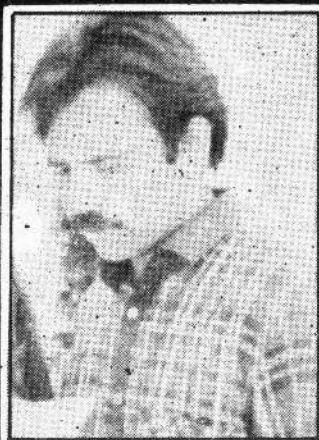


یادداشتی موفقی

محتوای تغییر بین دایرکتور کار و موفقی سینما و تلویزیون . نقطه نیرنگی را که تازه کی رویدست دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود ؟ - این فلم از جمله کارهای دایرکتور است که من زیاد ترس می بخشم و شاید هم اولین فلمی باشد که به این تیپ دایرکت کرده ام . - طوری که قسمتی از فلم نقطه نیرنگی را دیدم ، بیشتر روی پهلوان های روانی و عاطفان کار کرده اید که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دقت شده است ، به نظر شما روانشناسی و به تصویر رسیدن دوران العلم های بر - سوزناو فلم را چگونه بررسی می کنید ؟ - درین فلم قدم قدم (در باب) است ، و بعد شخصیت در باب ، درون و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویر می شد . فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای در باب و روی نوار فلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی باقی بماند . ای وایس زده ، احساس حنارت و خودکم بین ، احساس نفست به محیط ماحول و تلاش که برای



از خاطرات حنان زمیال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستر سمارنا -
 يشی داشتیم هنوز نمايش شروع نشده
 بود و مردم بی صبرانه انتظار
 میکشیدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ریش سفید ایستاده
 بود ، او از يك شخص پرسید :
 ((کو هنرمندان کجا هستند ؟
 بنسبیار از تو دام اتان را
 ببینم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفت : ((یهلویت هنرمندان
 ایستاده است)) ریش سفید
 دغمتا گفت ((وای خدای من
 چه می بینم ، این خورق ماست
 من فکر میکردم شاید آدمک ها
 چرچه باشند که در وارد یوچندین
 تن شان جای می شوند ، تسو
 به خدا هیچ باورم نمی شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولی و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل باهم ازدواج
 نموده بودند ، اخیراً از هم جدا شدند .
 مآخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل
 مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر ؟ در پاسخ دریافتیم
 که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزانده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر مروری این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطر از دواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود
 شوهر از دواج آنها پسری بنام احمد مسیح است که فعلاً به اسار
 فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه میباشد و به ریش صرف در هفته
 یکبار اجازه دارد او را ببیند .
 چرا این جدایی صورت گرفت ؟

به این پرسش ماباش دقیق ندارم ، باشد ولی آنچه مسلم
 است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده و تقریباً
 پشیمانی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه
 مقصر باشد . به محال ما از قضاوت در مورد می گذرم و همینقدر
 می گویم که خوشبختی هر کس در وطنش است و آرزوی من شایع
 که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود
 دارد به واقعیت بپیوندد . و احمد ولی که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پیش گیرد و برای این مردمی که رنج
 دیده اند ترانه :
 بخ خود رانیز فراموش کند .

ترجمه رهناب پدر خوابهای شیرین

فلم بالادهمین العه هنرمندانی که آنک سرگرمی عادی روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گیر انکاف یافت . فلم هایی به گونه
 فلم های جنسی ، موسیقی ، داستانی ، تاریخی و مستند و غیره همواره
 با انصاف رخنه شده . خود ملیون ها انسان را مجذوب خود می سازد .
 دیر زمانی است که راه دوران کودکی لاش را پیچوده و اکنون
 به صنعتی با تکنالژی عالی و مدرن مبدل گردیده است . امروز فلما ی
 ۲۰ ملی متری با کانال های متعدد آواز ، دبله ستهیو (آواز ستهیو)
 عالی و تجهیزات کپیوتری و سایر فلما برداری به کار روزه فلم تعلق می
 گیرد .

مراحل افغانی و راه گشایان این هنر توهمها بدیار فراموشی
 سپرده شده اند . پیش از آنکه دیوانه های انسانی (برادران ریاست)
 به پرواز آغاز نمایند بی بایست بگان مکن های که به حرکت بودند راه
 رفتن را بیاموزند . یکی از پیشگامانی که به عکس هازندگی بخشید
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وی که ۱۲۰ سال پیش بتاريخ ۳۰ اپریل



فریده در فیلم سفر

چهاره جدید



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینما هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ی ذیل پاسخ داده است .

- سوال : چی کسی عاشق دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

- سوال : کجا خواهی زنده کی ؟

جواب : در شهر فلم .

- سوال : اگر یک توه بی از -

جواهرات میبودی

کجا خواهستی باشی ؟

بقیه در صفحه (۷۴)

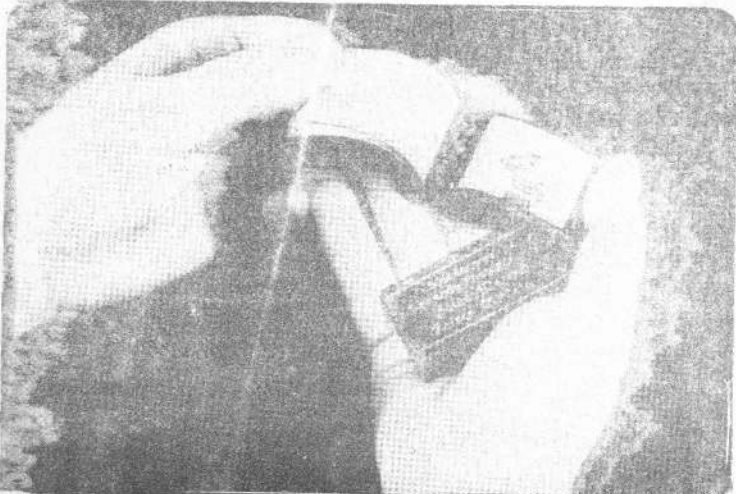
در کربی فلم سینمایی جدیدش راتنها میبیند و میخواهد برای فلمش چهاره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکری آشنا شدیم او را نخست به جهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنر ، ساخت و اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود . همان بود که در فلم سینمایی اثر لیوناس (سفر) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیور در آید بازی کردم . من در خدمتده کی خود را هر روز رهنمایی های کارگردان فلم میدادم . من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش میکنم با این آثار نیکو صد رخنه متصادفانه به هنر و فرهنگ خود شوم .

از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم)) این آرزو در وجودم روز تا روز رشد می یافت و بالاخره تصمیم گرفتم و انجمن تمثیل کلاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل شوم و به این کار موفق شدم . با جوش و هیجان در روس مکتب را دنبال میکردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل می رسانیدم ، چند پستی ناسیوناله را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعرك جوانان در راه یف و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در رشته آرام و نشاطنامه کوتاه و بلند نقشهای مختلف را ایفا کردم . اینکه چگونه و اچس سینما گزیدم ؟ روزی در روضه مکتب ما (لیسه عالی عایشه) در انی (یا معصومه) صحبت داشتیم ، آگاه شدیم که کارگردان روزینه سینما محترم سعید ورکری



توشت : انجنور تخنیک درین جا از کمبودن های لحظوی استفاده نموده و آنها را به پیمانه بزرگتری نشان میدهد . آهانه اینکه بسدی حرکت باشند ، بلکه زنده . اینکه اولین عمل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سیکلانووفسکی که برای نخستین بار در آلمان این نمایش را عرضه داشت (سالها بعد بقیه در صفحه (۷۴)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ (۱۹۷۵ میلادی) در تهران و تهران مستواه انداخت .

مناظره ایل نوامبر ۸۹۵ در روزنامه (برلینر-نو کسال انویگر) اعلان نیم صفحه یی برای پروگرام جدید تئاتر مشهور برلین (روتسبرگرتن) به نشر رسید . درین اعلان صحبت از جالبترین (اختراع عصر جدید) یعنی پروسکوپ (بود . شام همان روز برناطسوف تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود . دو برادر ، ماکس و ایمل سکلاک انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تئاتر پروسکوپ (پروسکوپ) خود را با کار انداخته و در ظرف (دقیقه هشت صحنه فلم را با (عکس هایی زنده) بروی پرده نمایش دادند . ۲۸ متر با صحنه یی از آنکه های صحنه یی از (رقص دلقان ایتالی) صحنه کهدی صحنه یی از آنکه ها در حال بودن و صحنه های زنگی گیری ، تماشاگران صورت زده نمایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد . در پی حرکت و تغییر اولی با احساس و روشا هد اولین نمایش نمایی در تئاتر ما آغاز شد . برین فرق در شیوه و هیله این اعجوبه اختراع گردید و متغییر است . خبر آغاز مرحله نهی را نید داد .

مناظره ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتس ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر به حرکت در می آید .



حرفهایی درباره این دیگلماتور خوب را در صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسریده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید

داده‌دلونی و ستاره



**دو کارگردان معروف سینمای هند
نام امیتابھ را از فیلم‌های خود حذف کردند**

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عرض او شتر بکن - سنه رانامزد بازی در فلش نمود و می خواهد فلم خود را توسط شتر و تکیل نماید .

هنوز این خبر بد تی سبزی شده به سردی نگرانیده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه رابیل رول کارگردان نامی دیگر هم ، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهرمند سپرده است .

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند ، انگیزه تغییر عقیده خود را انشاء نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شبهه برخورد و طرز کار ایشان حل به عجله به مورد تصمیم انی شان شده است . مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با این عمل عاجلانه یک شانس طلایی

لقب ((سیراستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از یللی نام - ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سبکی موفقیت و محبوبیت تراد دارد . اگر چه فلم پر آوازه او ((شهشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر راه همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزجه او در بازارهای سینما برق اسار و به صعود می رود و در بهشتی فراخ او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود .

با وصف اینکه سبعلش گیتی یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه خلس ، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم ، فلمبرداری شده بود که وضع دگرگون شد . بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سبعلش در ادامه

امیتابھ به چن

هنوز چن سلطان بی رقیب در سینمای هند

تغییر و آبی می کنند



نمی توان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسل افتاده باشد . این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد .

ولی سوال درشت و قابل محاسبه این است که راز موفقیت امیتابھ که همانا استیلا به اذعان عامه است در چیست ؟ چه انگیزه ها و عوامل و - موجبات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند . زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم و از لحاظ اعتبارات پولی و از جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود ، هنرمندی است متفرد به خود . چه این هنرمند در میدان بزرگ سرنوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سرآمد دیگران بوده است و به هیچ وجه

در طلسم عشق مدهو بالا

چنانچه گاه از روی ماه در سطره دلی خورشید
ایده ای خلق در سر را بیاورد این طلسم
معدن انوار دامن جانانه

— وقتی برای نخستین بار با عشق تان (مادهو بالا)
مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن پاکد اشتیم
از افتخار یاب نهیاد گد اشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
مادین ودل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خندنگ ناوک سوگان ناز او
داف به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلاد گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ناگد اشتیم
یک مه هلال ایروماه دگر رخس
گزنام اوکه (ماه دوبالا) گد اشتیم
از مشتتری و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (مادهو بالا) را
که از دیدار شما پدیدار شد داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود مادهو بالا پرسید
تا انهم موضوعی است که میتوان برداشت احساس
مادهو بالا را تا اندازه بی درک نمود.

و انهم در وقت گرفتن عکس دنفری باهم مورد
بحث قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
(Bandra Bombay) (بندره بمبئی) منزل شخصی
مادهو بالا گرفته شده، اسم مادهو بالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده،

دیده میشود، و قتیکه از او خواهن نمودن تا یک قطعه
عکس یادگاری باهم بگیریم پس از لحظه بی مکت
بطرف اتاق خواب خود رفته و آینه بی در دست

بنابراین منم خواستم تیرا دالم خیال تماشا کنیم
یعنی در آینه، آینه شیک هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تیرا
و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تودر خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهتر از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده بگفتم: ((شما
راست میگوید))

ادب عشق تقاضا نکند پیوس و کسار
دو تنگ چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع پرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتی، دستم را کشیده گفت:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورت صورت بار مرا متانه کنش

چون بنارش میرسی بگذار من خود میکشم
در حالیکه مادهو با تقه می خندید گفت: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیا بس کن بگفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی. هر دو خندیدیم، عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را باهم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفت: ((جای صر تیار است)) عکاس را مقرر نمود،
من و مادهو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البم های عکس هارا، کتابچه
و دیگر چیزهای انتیک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد. بعد از آن همان شب را که باهم
اشتب نیکش نمایم، همان مادهو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کتابچه یادداشت خود
نوشتیم:

در آغوشم گلی دو شینه جادداشت
که هرگز بباری روناداشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و مهروانه داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق آتشین در وجود
تان باقیست. یا اینکه با همان دیدار نخست شعله
های آن فرونشست.

با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به انزوا و ترسهای اطفالیه خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
و عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش آید و رادوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زهر خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و در زره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله می بیرون جهید از آن نگاه سحرکار
از نفوذ سر بر دنیا و عقبا سوختند
گوشه پند رکنا مسند رتب کشید
آتش زردشت را از گرمی ماسوختند

گفتم: ماهم از گلشن رخسار گلی می چنینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کشید
گفت میدانم که تو کلچین گلشن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی امان چندان.
و من باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بختانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدی.
گفتم من نه نفعیدم بقیه انرا را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:
— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کرد ((آینه را خیال
تو بختانه میکند)) و علاوه کردم من در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بختانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم
خبر میکم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده مادهو بالا در ریار
((مغول اعظم)) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان مجله سپاهین هم فلم
((مغول اعظم)) و یا اقلاً همان صحنه رقص
((مادهو)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟
گفت: خیال بلی، منظورم خیال است،
نقش تصویر بالایی (سکرین) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال گد را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدي، دلباخته این خیال شدی. با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتم، شبها بیدار ماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریندار گفتار و اشعار
خود آنرا به سویه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالای خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سرودی، در دنبای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بهیوگرانی های مراد رجالات
انفانی نشر کردی و برایم فرستادی تا بالاخره
خیال توبه حقیقت پیوست، یعنی باید اری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونس
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی. سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد
شعله می بیرون جهید از آن نگاه سحرکار
از نفوذ سر بر دنیا و عقبا سوختند
گوشه پند رکنا مسند رتب کشید
آتش زردشت را از گرمی ماسوختند



به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
به با و او آتش میهای
اطفایده خاموش
گردد

صاحبه از: لیلایا

با هم خواندم که:

زیلی وایون هولند دودلذاده و شفیقه همدیگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانتیک می اندیشیدند. هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا پدید برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیورمینا پدید زد. زیلی نگران است که نباید هولند را سیردام خوب رویان شود. اما هولند برخلاف وعده میدهد که به عشق آتشین وفادار ماند. وی که در راه سفر به رید و جنیورمینا یکی از ایالات کشور مدتها کوتاهی را اقامت می گیرند ملول و غمگین و حتی به بستر مرض می افتد. زیلی خود را وایون هولند می پندارد. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد. هولند پس از انجام ماموریت و سه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوردست و در حال اقامت گزیده. او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را در گرونی یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی را زاناید بداند نش را جویا شود. پاول هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردین آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام های تینوزاد با من، همپلیورتزی، ماریوتزینو، گیزاری نورف و کارلو سامیامعرفی کرد. هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است. پاول پس از تحمل مشقات زیاد خود را موقعی به همپلیورتزی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتید بود. سرانجام زیلی با زنی بنام پتراند از دوستان همپلیورتزی آشنا گردید. پتراند مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زنیکه به عشق قلبی خود تونیوتزنی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همپلیورتزی منتهی است. او ده سال میشود، زیر همین نام جعلی به سر میبرد و خودش را از انتظار پولیس و نگهبانان استقامت، در فرجام پاول هولند، پس از دید تعاد و روی و فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعاد با زیلی بریالی پیکل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریال:

فرخارجه المان رفتند. لاکن بهوده بود. به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همپلیورتزی اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰۰ لیره باید پیر ازین بنا به سفارش پدر تزیلی، پترانه برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رفلسو را پیدار المان، وضع به ثبات اوضاع گراپیخدا داشت. پتراند گفت که برای باردی ۵۰۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم. پترانا اینجا حادثه را زده کرده و من در سالی مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه ممکن ام را میبینیدم. پسریم: باز شما اطلاعات دیگری، رمورد زیلی به دست نیارید؟ هیچ چیزی! - باز هم در رموند ماندید؟ - نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی. پس شما چه کردید؟ یک زوج از دوستان آشنه کلتوری که مرد کیما - دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنابه سفارش وکیل عمومی مونش، یک قاضی مستطقی وین، به بازجویی من پرداخت. - چرا وکیل عمومی مونش؟ - معشوقه اش از مونش بود. آقای هولند از طرف زیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لورید و به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سیر کرد تا آنکه پدر تونیو را پدید آمد. همان بود که زیلی پیکار می ناید بداند. چون در مرگ تونیو تزیلی او

از خودم پرسیدم: - چه ساعتی زیلی، همپلیورتزی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکند؟ باغ افتید، در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالی. یک پل ایستاده بودم. زیلی من در دوردی بی - پهنای آب نداشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست و دیرای خروشان بودم. از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوف داشت. آهسته سرم را در دوردادم. او در برابرم قرار داشت، چنان نزدیک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا - تنیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد. زیلی بود، زیلی لورید و. وی فریاد برآورد: شام خوشترنم! او بالابوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لبانش را روی لبام گذاشت، لبانش سرد بودند. زیلی تو، تو! زیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم: او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا استقامت پرسید: پترانه توقصه نکرد؟ نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنراهه چیز را قصه کرد. راستی تو همپلیورتزی را کشتی؟ زیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را چنیدم. مکرراً آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم! - زیلی، تو قاتل دواسان هستی. - هولند، هولند... من دین دنیای بی پهنای فقط ترا دارم، مرا ببخش! گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت. به کله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی و صحبت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: تزیلی ترا روزگاری در قناری ((و اکثر هایل)) رفت و آمد داشتی، مشفاحت، نه؟ جوابم را نداد و گفت: سگرت داری؟ نباید سگرت دود کی. - چرا؟ - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با تطلب ضعیف! ناگه سگرتی برایش پیش کردم. زیلی با ششوزده کی و دلهره گفت: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانروز که قتل اتفاق افتاد، به مونش پسر واز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی. به ادا به حرفهایش گفتم: بلی زیلی، در رازی یک کوچ فرو رفته بود. آنرا با خود داری؟ بلی! - پس بد. - بلاد رنگ آنرا از جیم بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود. گفتم: بیبا! پرسیدم: کجا؟ در واز اینجا، نباید مارا ببینند. تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشد، پیوسته بودم. - ۱۶ -

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی. به ادا به حرفهایش گفتم: بلی زیلی، در رازی یک کوچ فرو رفته بود. آنرا با خود داری؟ بلی! - پس بد. - بلاد رنگ آنرا از جیم بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستانش مثل یخ سرد بود. گفتم: بیبا! پرسیدم: کجا؟ در واز اینجا، نباید مارا ببینند. تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشد، پیوسته بودم. - ۱۶ -

ازله های تهنه که به استقامت زیر پل قرار داشت، فرود آمده و دنبال زیلی در حرکت افتیدم. اما سرعت من خواست خوشش را زیر پل برساند. آنسو تر، ساحل چشم میخورد. قیافه زیلی از نور و وحشت واضطراب چون گچ سفید منجمد. آب دریا فوفا داشت و من پنداشتم که در میان ده ضهارتانیاید. ششم قیافه های ما برای همدیگر لحظه به لحظه غیر قابل رعت شده. صورت زیلی آندم نبود. کان گفتم: مرا ببین هولند!

داشتند. - چرا میدانستی؟ - نه... باتاکید گفت: باور کن دروغ نمیگویم... دین میان مونتر غول پیکری از فراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زیلی خودش را در آغوشم رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب من! - ۱۷ -

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها میروم. بیادم آمد که با پترانه نارنجک دستی سوز گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم. در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ تزیلی هیچ اختاری به زیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه اختار نیست. و او را عاشقش بود. اما آنمرد به او دروغ گفته بود. آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل نیاد قوی نمیتواند داشته باشد. اینکار فقط مستلزم یک تصور بی خفم می باشد. با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زیلی این باشد که تزیلی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارش، باید او را دریانت. ماکه قبل در عشق و محبت همدیگر احساس آرامش و خوشبختی می نمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را کتم و زیلی به دوفر منتهی است. این کلمات نواز شرکانه و سرشار از محبت زیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصورات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید. زیلی ادا داد: همپلیورتزی اصلاً به خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که باوش نمیشد به دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تنم را می لرزاند. گفتم: ادا به... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا. من در مرگ پیش منصر نیستم، این فقط اتهام می تواند باشد. - او اینرا میدانست؟ او مرد پیری بود پاول، ۵۰۰۰۰ اوتیس داشت. وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند. با هم قرار گذاشتیم. درست ساعت ۱۶. - او نیز ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟ زیلی جواب داد: او چنین فکر میکرد که این نقطه یک دام میتواند باشد، اینو یو یکساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد. دین هنگام زنگ تلفن صدا آمد. - تلفن کننده، چه کسی بود؟ - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد. - اکنون اینجا در هتل زنده کی داری؟ - بالآخره بایست جایی برای بود و بمانش داشت.

لطفاً ورق بزنید

اینو هتل ایکسکلیوزور را برای اقامت ترجیح دادم.

نیز چه نامی؟

زیلی لوریدو!

آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان و هم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زیلی نیست، پی ببرم به او گفتم: یک عکس ترا به پترانه نشان دادم. او ترا شناخت. - او نزد پولیس خواهد رفت؟ - هنوز نه! - چرا نه؟

- من باید به همه چیز بپردازم زیلی، به اینکه سرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های زالسبورگ را دنبال توفنون کشیدم. در هتل پترانه توشدا بود. تردد، نگرانی و دلولایسی عجیب در زیلی به ملاحظه میرسد؟ با تردید گفتم: من در حالت پدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی، محسوس میشم. گفتم: کجا معلوم که پتراند نشان بدهد. او پنداند من کجا پسر میبرم. بعد بالحن

ارامتی گفتم: چون به کمک تضرورت دارم نسبت به توشق بی پهنای در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان نمید، علی الرغم حساس بودن وضع، خصوصاً اینجا نبودم. برای اینکه ترا طلقاً داشته باشم، اینک در برابر تو و نزد تو قرار دارم. در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها کنی. هم دستم را بگیر و منو گلشاه خوشبختی. وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه ممکن و بهتر بود، آج که به معصا عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطانی میباشد. - ۱۸ -

دارم... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوشه طین می انداخت و مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه می ساخت. ازله ها به من کوازیل در حرکت افتیدم. زیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست، مرا بدست - پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را دنبال کرد.

- فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم. لطفاً ورق بزنید

- 19 -

- 20 -

- ۲۲ -

- ٢٨ -

29

مردم - مردم - مردم

2.

- ۲۲ -

— ٢٤ —

- 27 -

فصل دوم

د وېر فباري

١٠٠

100

گانی راکہ

ان د روع
(۱۱ - ۱۱)

بقية در صفحه (۹۱)

سرنوشت «مکدری تاکیگ»

۴۳ میلیون ریکارد دیتربولن و توماس اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسن های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مکدرن تاکیگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ پلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستان اران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مکدرن تاکیگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و ازهم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مکدرن تاکیگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجوداند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ و سرشلس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



دیتربولن همراه با یک بازوگان ها تقریبا یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خیداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشه هاغ شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات فراغت خود را در آنجا در بزمی * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسستم)) را ایجاد نمود بگذارد * در سال ۱۹۸۱ آنها گروپ جدید ، دیتربولن دووینس آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تاز و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

میگوید :

((تکه سفید لکه شده را دوست ندارم * این حرفیست که یکی هکبار برلیمان میگویم * زیرا درجهان سه سال اخیر کاملاً * وی (توماس) مرا تا * صراحت واره ها با وی به شکل مواجه می شدم * اگرما دقانه بگویم حال گروپ ده تفوک ((بلوسستم)) برای من بار آور و خوش آیند تراز ((مکدرن تاکیگ)) است هر چند آن زمان جای نخست را داشتیم.))

هرابتکار دیتربولن با نام توماس گره میخورد و شهرت وی می افزود * حال است که زمان قریه فال را بنام دیتربولن و نام او را روی نهانها انداخته است *

اگرچه ۴۳ میلیون ریکارد - ((مکدرن تاکیگ)) در سراسر جهان بفروشی رسید ولی بحران درد اخل

ترجمه از: مونا اکبریس سوند

چطور شد ؟

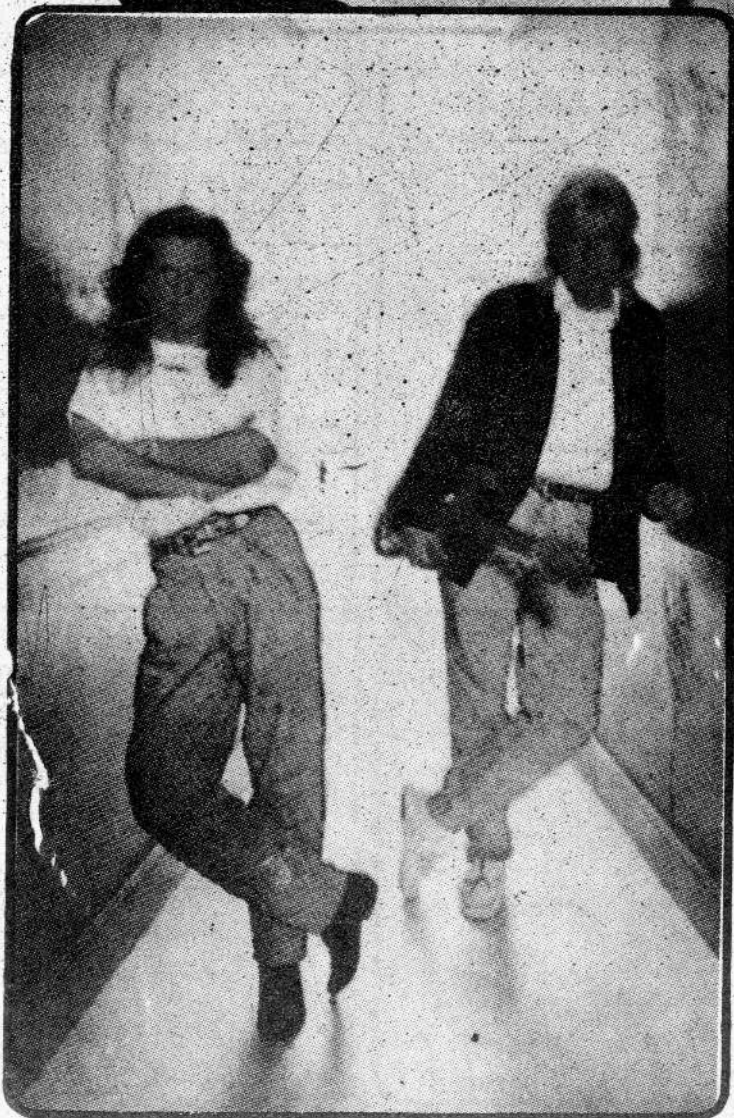


گروپ همیشه باقی ماند تا شمس روزه * آنرا ازهم پاشد * دیتربولن میگوید :

((اندرسن همیشه ۴ الی هفت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیوی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتواند موفقیت بدست آورد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تراز همگاری در ((مکدرن تاکیگ)) گردید

دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مکدرن تاکیگ)) قبل ازهمه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است *

قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگر و مستقل بود * ولی بعدا همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حق ثبت هدیجی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرنس کوچک شهاست یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بکشیم ((سکر پیونس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج روز بعد از وقت موعود بوسه (پیکا معصومین) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بظاهر موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انتقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیکیزلش در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی سی سی) و هریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یانده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه فراورده های موسیقی اش خوشینانه تضاد نمی کند زمانیکه پای شهرت نیلسن بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا دارد تا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مکدرن تاکیگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیو ، ساخته های مرا پخش نمایند شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شینگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدار آتش را روشن و قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیرو بخشد *



د شجاره مشتي

ديارانې يامينې ډولونه

يارانه يامينه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسيله په پناهه ډوله پټونډل شوي ده . د لاسي د حصي په وسيله د لاس کولو د شامسي د حصي په وسيله د بوي کولو د ذاتي د حصي په وسيله د خپل سو د باصري د حصي په وسيله د ليد لسو او د سامي د حصي په وسيله د اوريد لسو مينه .

د لاس کولو مينه هغه مينه ده چې په باري سرويسونوکي د گټي گوني لمبرکته د لاس په لگيدلو سره منع ته راضي . د ډول لاسي مينه په دغه لنډي کي پوره بڼه انځور شوي ده :
لاسدي زما په لاس ټکر شو

په دي خبره چې ياري د سره کر مه د بوي کولومينه هغه مينه ده چې د بوي په وسيله زړه ته لاره پيدا کوي . په دي مينه کي مين د مينې د زلفو په بوي پسې ليوني وي لکه چې وايي :

داسي د يار د زلفو بسوي دي .

که د زار په باريه کوڅه راغلي يمه

د خپلو په وسيله مينه هغه مينه ده چې د شونډواوړي په وسيله د زړه صفيد وچي ته ننوي . او تر ټولو خوږه مينه ده د دغه ډول مينه د ايس کرم د خپلو په وخت کي رامنځ ته کړي . لکه چې وايي :

ستاله نري ژبي قربان شم

چې ايس کرم دي پري غاڼه مين دي کر مه

بله مينه د ليد لومينه ده . د امينه د سترگو له لاري زړه ته سرور ښکاره کوي . چې د نجونو د ښوونځيو تومخ د ډول په يونظر مينيدل پير ليدل کړي . په دي هکله باملرنه وکړي دغې لنډي ته :

په زير و سترگوراته گوره

پي شرمه شپه ياري نه د سره کر مه

اوله مينه هغه مينه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوي . دغه مينه په رسني د فټرونوکي د تيلفوني مينې په نيم هم يادوي . لکه چې وايي :
په تيلفون کي راغز پزړه
زه دي په تشه غږ پدا مينه يمه

اوز د دخلکوله نظره

- د پناه اوز ده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د تارينه اوز ده وېشتان د نتي . تېلي او کوڅه گشتي تېوت دي .
- د اوز د واو د پړو خبرو سرچينه ناپوهي ده .
- د تيري کوونکو لاسونه تل اوز ده وي .
- سري بايد پښي له خپلي پر ستنې اوز دي نه کړي .
- اوز ده بې تونه د سوبه او شر وېو غېلو په وخت کي په خپله تجربه کسري .
- او اوز ده زړه ابو الفرج د سوري د کلاسيک ادب مشهور ليکوال داسي بيانوي : (پوتن په کتاب کي ولوستل چې پوره اوز ده - زړه د حماقت علامه ده . په دي وخت کي پي خپل بحان ته پسه هنداره کي وکتل او وي ليدل چې دده زړه هم له حد نه زياته اوز ده . هاخوا د پخوا پي په بياتي پسې مخ واړوه . خوبياتي پي پيدا نه کړه . وروسته پي خپله زړه په موتي کي ټينگه ونيوه . اوله موتي نه راوتلې زړه پي د پوي لمبي ته نيز دي کړه . کله چې زيري او رواخت نود اور په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله پيري نه پي ليري کړ . په دي وخت کي نه يوازي دده زړه وسو - محيده . بلکي مخ پي هم ورسره وسو محيده . وروسته له دي پېښي نوموړي د کتاب په حاشيه کي وليکل چې :
- د اخبره رښتيا ده . لکه چې په ثبوت رسيد لي ده .

پسرلي په لنډيو کي

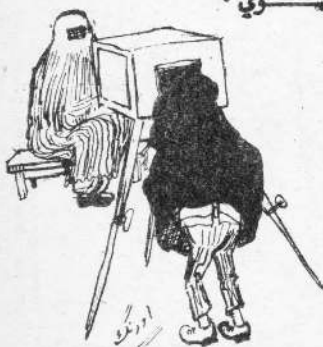
اشپزان شخې غاري گرغسي
وخت پسرلي شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بککه سي خوښي زري
چې تا کسي خوږه شني شوتلې ډانډ يگونه
به شني شوتلومي خوله شنه شوه
اوس به په شني شونډو د يار سلام ته محمه
د پسرلي په وخت کي راشه
ما به اورسل کي سري ملي توبلې وينه



د سرگرم له پېښو څخه

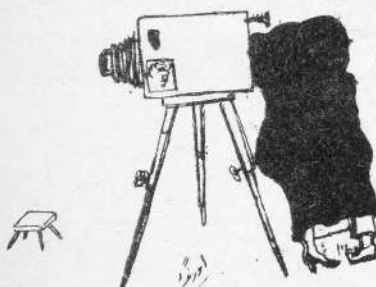
يو څو غلا شوي و چيزي

— اد بي غلا دي اد بانو گاردي .
 — جيب وهونکي دوه ډوله دي .
 يوهغه چي به گټه گټه کي دخلگو
 جيبونه وهی . اوله هغه چي
 د جيب به محاي پردي مضمونونه
 وهی .
 — غل يوازي پيسی او سامان
 پتوي . خواد بي غل انسانان
 پتوي .



پسرلي

پسرلي له دري برخو (په -
 سر - لي) خخه جوړ شوي دي
 د ايه دي مانا چي به دغه موسم کي
 بارانونه ډيري اوجي بارانونه ډير
 شي . نوبه کوچوکي ختي اولاي -
 بيد اکيزي . دغه لي (لاي) ډير
 بله د زار به ښار به کوچوکي د سري
 په سرم راوړي . چي له همدې
 کبله له (په - سر - لي) خخه
 پسرلي جوړ شوي دي .



په ښاري ناروغان ډير دي . که درملتونونه

د ورستيدو قيقوشميرنواولتنو له
 مخي خرگنده شوي ده چي په
 ښارکي له ناروغانو خخه درملتونونه
 ډيري . خوافسوس چي د ناروغانو
 د نسخي دارو کي نه بيد اکيزي .

سرپرست رئيس

د راد يوجردي پرله پسي داستان :
 لومړي برخه

د جردي د پرله پسي داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دې هيله چي د ژبي په سره هواکي له سينې
 خرسيد لو . پوري بهيد لو اوډا کتره د تللو له ناروغيو
 په امن اوسې د دې اونۍ پرله پسي داستان پيل
 کوو : « لنډ موزيک تاسي به خپله وځړ وي »
 راوي : هغه وخت چي زموږ رياست د پټانو
 سپينولو د مستقل رياست په نوم ياد اوږه وروسته د -
 پټانو سپينولو کميټه شوه . او اوس نه پوهيږم چي نوم
 به يې څه شئ وي . ځکه چي ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکي پټانۍ سپينوم .

خداي مي دې غاړي نه بند وي چي د خوشليزو
 خبره ده . ځکه چي په هغه زمانه کي له پټانو خخه
 د چيس جوړولو صنعت زموږ په هيوادکي منع ته
 نه و راغلي ، اوکه راغلي و نوله همبرگ سره يې لا -
 خپلوي نه وه کړي . که څه هم په دغه رياست کي له
 پټانو سپينونکو ، پټانۍ خوږ ونکي ډيرو ، خو ورځنۍ
 کارونه به دومره په چپه چوښتيا کي سرته رسيدل چي
 حتی د پټانو خوږ لوبه وخت کي به د چا دخولۍ
 څر بهار او شربهار هم نه اوريدل کيده ، تردې حد
 چي سري به فکر کاوه د ژوند يو هد پړه ده . « په
 دغه محاي کي يو آرام او غمگين موزيک وځړ وي »

خوله ورځونه يوه ورځ دغه له مود و راهيسې
 ویده رياست سمد لاسه راوېښ شو .

رياست هغه وخت دوه مرستيالان لرل ، يو
 اداري او بل هم فني مرستيال و . موږ دخپل
 پخواني رئيس په ليري کيد ونه پوځبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستيالانو د رياست د چوکي له باره مامور
 رين نه واي راوېښ کړي ، نو تر يو کال پوري چي بيا د
 تشکيل او تعيناتو ساه په موسسه کي چلید له څوک
 د رئيس په برطرفي نه خبريدل .

لومړي اطلاعاتي چي له دغې پېښې وروسته په
 د فېر و نو وگرځيده ، زموږ اداري مرستيال د رياست
 له مقام خخه صاډره کړي وه .

هغه محان د رياست له بنسټ ايښود وڅو خخه باله
 او هغه د چا خبره چي له فني مرستيال خخه پسي
 د چوکي دوه دري توشکي زياتي نري کړي وي ، په
 اطلاعاتي کي راغلي وو چي « له دې وروسته ريا -
 ست ټولي چاري په اداري مرستيال پوري اړه لري » -
 حتی که څوک وغواړي چي له دفتر خخه دباندې
 بسواړتو کړي ، نو مجبور او مکلف دي چي د دې کار له
 باره د سرپرست مرستيال اجازه ترلاسه کړي .

کله چي فني مرستيال له دې موضوع خبر شو
 نو د ژبي په سره خله کي يې مافزه وخوښيدل . په
 دغه ورځ فني مرستيال تر غرمې پوري خپل دفتر ته

نه نه ووت . او دباندې د رياست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده . هغه دي ته سترگي په لاره وچسې
 کله به اداري مرستيال د رياست له چوکي پاڅيږي
 او دي به په چوکي پښه اړوي .

اداري مرستيال هم دومره يې خبره نه وه -
 اخلاص مند انوي اطلاع ور رسولی وه ، اوله دي پسي
 خبر کړي و چي فني مرستيال ورته به کمين کسي
 ناست دي . تر غرمې پوري د چوکي له ويري حتی
 خپلونيږ دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو . او محان
 يې په چوکي پوري نښلولی و . که دي پوهيد لا ي
 چي ډير چاي خښل به يې دباندې وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به يې هيڅ چاي نه و خښلی . کله
 چي غرمه د پنځو د قيقو له باره دباندې ووت ، بيا
 د سترگو په رڼا فني مرستيال چوکي ورغی ونيوله .

د فني مرستيال لومړي کار دا و چي د رياست
 سکرتر ته يې د متحد المال مکتوب د صاډ رولوا -
 وکړ . په مکتوب کي د اداري مرستيال اطلاعاتي په
 ډاگه رد شوي وه . او فني مرستيال محان د رياست
 کليل اعلان کړ . کله چي اداري مرستيال په
 د هليزکي له پېښې خبر شو . دننه د دفتر ته پسي
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخواني دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقيقې به لانه وي تيري شوي چي د فني
 مرستيال متحد المال يې ورته پرميز کښود . اداري
 مرستيال چي د مکتوب په باي کي د فني مرستيال
 لاسليک وليد ، يې له لوستلو يې مکتوب په لاس کسي
 وروږه او باطله دانې ته يې ورگوزاړ کړ « به دي محاي
 کي دي په خپله لوستونکي يوه مه چي او وروږه کي موږ
 نيك وځړ وي »

دوي د وار په پړه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 تر شاي يود بل سيوري ته اورا چاوه ، په خپله د -
 رياست کارکوونکي هم دوه ډلي شول . يوي ډلي له
 فني مرستيال سره سرخوخلوه . اولي ډلي له اداري
 مرستيال سره ملاتړ لي وه .

تر مازد يگړه پوري د وار ، مرستيالان په برابر
 توگه د رياست له صلاحيت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چي سبات به کوم يوله بل خخه مخکس
 کيږي . اداري مرستيال هوسياړي کړي وه او ډير پوري
 ته يې ويلی وو چي د سهار په پنځه بجي کورته ورپسي
 راشي . خو فني مرستيال له دغې پټي نقشې نه خبر
 نه و . خوار کوتي به اووه بجي ټکسي نيولی و . او
 د مامورينو له راتللو د مخه يې محان رياست ته را -
 ورساوه . کله چي د رياست تر مخ له ټکسي کښته شو ،
 وار له وار يې له څوکيدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکي خوه څوک نه وي راغلي ؟
 — اداري مرستيال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و زه ویده م راوېښ يې کړم
 بيامې د روزه ورته پرانستله .
 باتي به بله شماره کي

ای مردک خیله

ای مرد! بدین هیكل زشت
و س م
تا چند بدنبال زنان می روی
هرسو؟!
نبود بخرابات چو توشله
و برو!
نی شک تو زیباست نه رفتار
تو نیکو!
شم است بدین چهره شدن
واله و عاشق.

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
تو گرده.
چشمان تو چون تشله و بلسک
تو فشرده.
دندان تو چون تیشه و رنگ
تو چو مرده.
چون پشت زنی گیری زنی
گام شمرد.
درخیل زنان تنه خود را کنی
تیله.

ای مردک خیله!

XXX

با آنکه دوزن داری و داماد
و نواسه.
روشن شده چشم توبه سیمای
کواسه.
بارش سفیدی تویی نقل
و تاسه.
چشمه بدرآید چو زنی بینی
زکاسه.
ناخانه اش او را کنی چون زیگلو
دنیال.
ای خورد کلان سال!
ارسالی: فروغ و فرح

هفتاد روپیه خام

کیسه برب کدر جستجوی
مرد لوکس و پولدار بود او را
در سر ویس پیدا نمود و به -
بسیار زحمت خود را بهلوی
آن مرد رسانید و جیستر را
برید و دید که هفتاد افغانی
دارد و بسیار حکر خسون
شده و در همیا وقت مرد
لوکس گفته: او برادر چسرا
ایده شور شور می خوری کیسه
برایا فاصله جواب داده -
همراي هفتاد روپیه خامست
بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
از کی آموختی، گفت از آنجده
شاگردان مکاتب که حاخوی شان
در سینما عا گرفته میشود.



خون ناحق دست از دامن
قاتل برداشت
دیده باشی پنبه های
دامن ندان را

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنهیش که زیاد شدن رخ ها
بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
و شلغم بی علت.
ارسالی: احمد فرید خزاعی



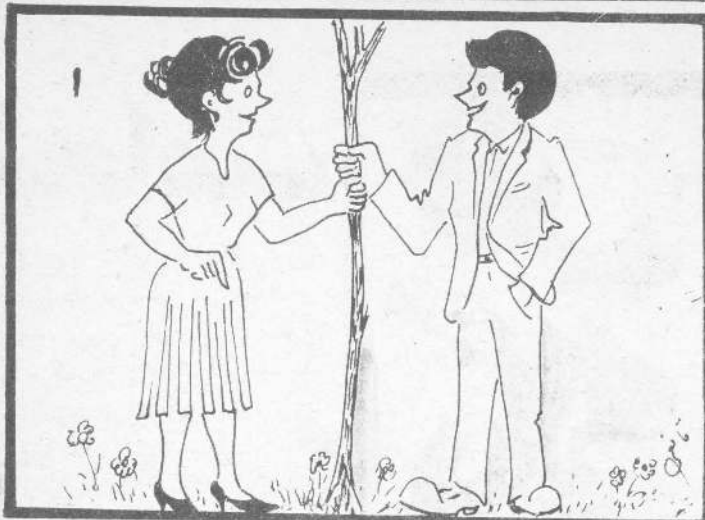
ارسالی: فهمیه حیات و راشیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
همرنگ آمرت باش.

اطلاعیه ملی بسی

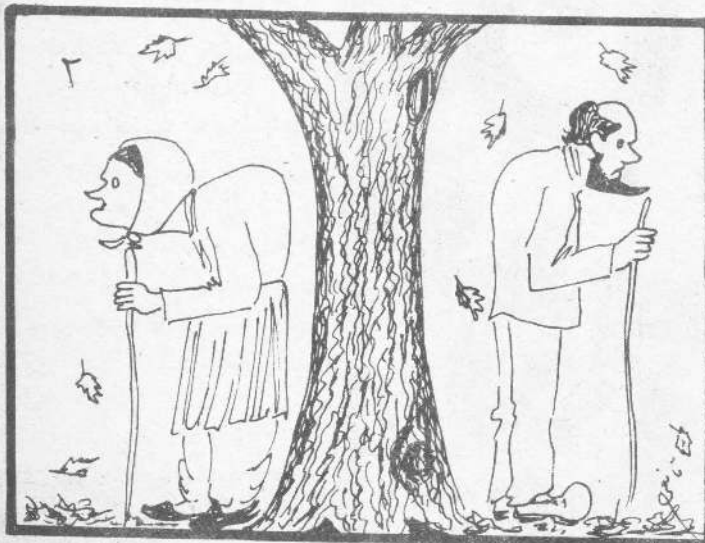
چون از دحام نفوس در شهر
کابل زیاد شده است و موترهای
ملی بس قطعاً نمی توانند در
انتقال موفق شود، لذا به خاطر
کمک به همشهریان گرامی هیئت
رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
موترهای تیلو دار را در لیسن
های خود به کاراندازد.
بناءً قیلاً به آگاهی عمومیتان
باشعامت و دلیر رسانیده میشود
که اگر در تابستان گرمی کردنند
و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
شدند به ما غرض نیست.

قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
و فرمایید يك خوراك برنده د ا د
گارسون برسید :
- قربان مرغابی خوب است؟
- نخیر... من زیاده
غذا نمیخوم
- من بریان بیارم
- نه، زیاد است.
- خوراك كیوتر چطور؟
- نخیر... خیلی زیاده
است.
د رعین موقع از میز پهلویس
يكفر گارسون راصد اكر د رگست:
پتتر است برای آقا يك خوراك
مگس بیارید !!
ارسالی: سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



يكی از روز غامعاً به شا -
گردانش گفت: امروز برایتان يك
سوال علمی دام ان اینکه اگر
من يك سكه پنج افغانگی را در این
گیلاس که در ان مواد کیمیایی
موجود است، بیند انم ایاسکمه
از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
نمیدهد؟ اولاً فکر کنید و بعد
برای نتیجه را بگویید، يك شاگرد
نورا جواب داد که: هیچی واقعیتی
صورت نمیگیرد. معلم گفت:
جواب درست است ولی این را بگو
که چطور به این زودی خواستی
جواب را بگویی؟ شاگرد گفت:
بخاطریکه اگر سكه از زمین میروست
شما انرا نمیانداختید.
ارسالی: میرویس کمین

چندک

ایرو باد و مه و خورشید
و قشک در کارند
تاتوکاری به کف آید و رشوت
نخوری

ارسالی: محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
در رخ.

بعد از مردن تیل و نسان
به درد نمی خورد.

XXX

دوبه روز است که یام نیست
بیدار.

مگر پوره شده رفته گد امها؟
ارسالی: باقی عیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
بد بخت است! از یک غم خلاص
نمیشود که غم دیگری سرافش
میاید. اینده در غمته قبل موشر
بعد یدش تصادم کرد، سه روز قبل
خانه اس حریق شد و به علاوه از دو
روزه اینطرف است که زنش خانه
راترک کرده و خانه بدوش رفتنم
است.

آیا بد بختی از این بیشتر
میشود؟

شوهر بلی عزیزم، بد بختی
بالا تر از این هم میشود و آن وقت
است که زنش تجدید نظر کند
و دوباره به خانه برگردد.



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین
آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها عیتر
رویه منسوبین قوای مسلح خود
کرده گفت: هرکس بتواند
بیرون فرانسه را نزد من بیاورد،
برایش جایزه بزرگ خواهیم داد.
چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی
بیرون فرانسه را بیاورد و عیتر
سپرد.

عیتر خیلی خوش شد با
وی دست داد و گفت: ای
سرباز غیور! آخرین به تو وحایت
کن که چطور توانستی بیرون
فرانسه را به اینجا بیاوری؟
عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی
گفت: بلی صاحب با عسکر
فرانسوی مشوره کردم، بیرون
آلمان را دادم، بیرون فرانسه
را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غذای شرقی

× تیلوفون

بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی
و مزاحمت دیگران.

× میز ماموریت:

یگانه جای پوره کردن بیخوابی
بی‌ها.

× رستوران:

جای که بعد از رفتن به آن،
مجبورستی به شفاخانه هم
مراجعه کنی.

× تلویزیون:

وسیله‌ای که بادی‌دن آن مجبور
ستی بخوابی.
تعیه‌کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند
بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند
گر لوده سرش می‌شکند عیب نیست
آن آدم عویشا ر جرمی شکند
حالا که سرش نشکست است بیا
وین قامت سرش نخمید است بیا

بنابر تجویز مقامات شهر قرار
بدان شد تا به خاطر سهولت
ساکتین محل شفاخانه اعمار
گردد. بدین منظور فیصله گردید
تاج‌جلسه وسیع‌بلانی به اشتراک
همه مسوولین در محیط در شهر
دایر گردد.

عمان بود که در عفته
بعده تداریت جلسه گرفته شد.
همه مسوولین سر وقت معین خود
را حاضر جلسه نمودند. یگانه
اجنداً که پیش‌نهاد گردید، طرح
اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر
محل از شهر بود. بعد از اینکه
منشی مجلس اکثریت آراء مجلس را
منوب بر اجنداً ذکر شده اعلان
نمود، مسوول شعر بعد از گزارش
مفصل پیرامون موضوع یاد شده
جریان را عرض نظر خواهی
صاحب نظران در مجلس ارایه
نمود.

اعمار شفاخانه متکی به نظریه
مسوول صحت عامه باید در محل
آرام دور از شهر بیان گردد، اما
نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورت
رتی وعدم عراده جات کافی به
نظرم بهتر خواهد بود تا این
اقدام در مرکز شهر عملی گردد.
چونکه موقع به ابراز نظر
مسوول اقتصاد شهر رسید،
یلا درنگ ادامه داده میگوید:
بعضی خواهد بود تا به خاطر
جلوگیری از مصارف بی‌لزم رو -
غنیات عراده جات کارکنان شفا
خانه و به خاطر رسانیدن ادویه
و خوراکی به شفاخانه، با آنکه
ادیت‌های شعری در شهر بیشتر
برای مریضان متصور است با آنهم
تطبيق پالیسی اقتصادی شعر
بعضی خواهد بود تا شفاخانه در
مرکز شهر اعمار گردد.

آمر مالی شهر که به گفته
های مسوولین به دقت گوش‌فرا
داده بود، بالاخره تا قش‌تاق

ابتداءً آمر بخش یلان
گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً
این طرح خوب در ماستر پلان
شهر گنجانیده شود. بعداً در
زمینه اعماران مطابق پلان اجراء
گردد.

هنوز گفتار آمر بخش یلان
با بیان نیافته بود که کلید سخن
را مسوول بخش صحت عامه در
دست گرفته ادامه می‌داد: قبل
از همه باید محلی که در آن چنین
شفاخانه اعمار میگردد تثبیت
گردد. زیرا طوریکه وضع شعر
میرساند اعمار چنین شفاخانه
در مرکز شهر نسبت تردد عراده
جات و تراکم کثافات در راز قوانین
صحی بوده، باید برای اعمار آن
محل دور از شعر انتخاب گردد.
در ادامه گفتار مسوول -
صحت عامه آمر بخش ترافیک
شعری بی‌غرض نمائنده، سهم
خویش را چنین ادامه نمود:
به اجازه محترمین: گرچه

شفاخانه



مادون

حسن حسنه

* توازن : قلب به طرف چپ
کیسه بول به طرف راست.
* انسان کهنسای طفل بدون
آئند است.

✱ بعضی از کتاب ها رو دست
از موافقین خود کهنه میزنند .

از زنان در مجموع کم هوش تر
از مردان اند، و اما عزیزان جداگانہ
هوشیار تراز همسر خود است.

✱ کسی که جستجو میکند ، یافت
میشود .

✕ در مورد کارهای خوب گذشته
هیچ چیزی در روزنامه های خوب
گذشته نمی توان یافت.

١٠٠

مہ مہ
محصل مہسم

محصولی در ایام تعطیل
خود بهر مؤسسه می مراجعه
کرد تا کاری برایش پیدا کند ،
اما چیز باع و حش جایی دیگری
برایش کار پیدا نشد ، در باع
و حش برایش گفتند که میمون
ما همین روز ها مرده و تو باید
پوست میمون را بپوشی
و مقابل چشمان ببینند گسان
در داخل پنجره ها مانند شادی
دلّ ق بازی کنی ، محصول
بیچاره مجبور قبول کرد و پوست
میمون را پوشید ماین طرف
و آن طرف خیزك و حشك میزد
که ناگهان پنجره با بین بایش
سكسك و در اتان زیره بالایی -
يك شیر درند افتید و از ترس
زیاد در كنجی خود را پنهان
کرد ، شیر آهسته به طرف او
آمد و او را بو کشید ، محصول
بیچاره قریب بود جان بسیار
اما شیر آهسته در گوشش
گفت : غم نخور به هم
محصل هستم .

✕ اگر ثابت شود که در مرستخ
مردم زندگی میکنند، روزی در
زمین هم مردم زندگی خواهند
کرد.

راقعی میزان یافت.
 ملازمان حایه خروسی میدانند
 که امروز چگونه زندگانی کنند.
 میدان انانی کدام تکیان
 میدانند همیشه مارم و رسوایان

✱ در برابر ابله های که از تک
زدن بندید می آیند ، یاد اش خوب
برداشت می شود .

ترجمہ : حمید خراسانی

شده به نوبه خود مهم شایسته
اش را درین خدمت عام المنفعه
داد^۱ نمود، چنین ابراز عقیده
نمود:

دوستان مسوولين شعبات
مختلف شعرداري نظريات مفيد
شانرا ارايه نمودند. اماه نظرم
بغير خواهد بود تا نسبت عدم
بودجه و تخصيص كافي در زمينه
واظرف ديگر به خارج جلودگيري
از مضارتي بى لزوم الى تكميل طرح
ماستر پلان شعري از اعمار
وساختمان شفاخانه جديد صرف
نظر گردد. حين ضرورت، مريض
داران ميتوانند مريضان خویش
را به شعربماي عمجوار غرض
تداوي انتقال دهند.

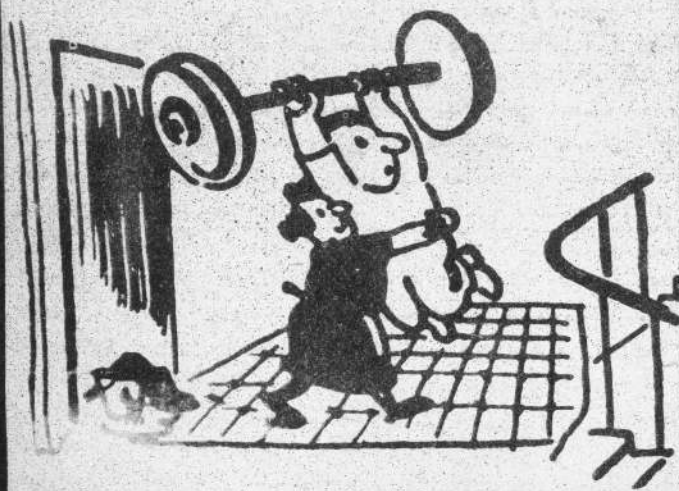
همهٔ مسئولین که ارتد ویر
جلسه چندین ساعته خسته شده
بودند ، نظرآمرمالی شعرا
ترجیح داده و مجلس را موفقاته
به پایان رسانیدند .

سید امان اللہ " اشرفی

منطق دیوانہ‌ئی

يك نويسند ، شوخ طبع
عريف كرد ، است كه روزي -
ديوانه مي باشوق و ششور
زياد مشغول باز كردن يك
كلافه نخ بهم بچيد ، بود ،
است كه ديوانه ، ديگري به او
مي رسد و مي گويد :

- اگر به دنبال سرش
می گردی زحمت بی فایده ای
می کنی چون من آن را قطع
کرده ام .



کمی اینجا نمرین کی چون من باید خانه را جمع و جور کنیم!



حمز شينواری

غزل يی په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

لیکونکی: ناروق نورو

د خیراد بی مکتب خانگري سبک حمز د شاعر منل شو سبب دی

د پښتو ادبیاتو تاریخ د پیر - روښان نهضت، د همدغه نښی هیولای چې دغه نهضت وکولای شو د پښتو ادبیاتو د باره د بیا وړتیا د گرا ت کړي او هغه ته د دوی د پراخه زمینه برابره کړي.

په همدغه بدلانده د دوره کی وه چې زموږ د پښتو ادبیاتو په نړی کی میرزاخان انصاري راوړید او د پښتو شعر د یوه نوي لاروښانه کړه او د ادبیاتو د پرمخ تګ لړی یی پیل کړه. که چېرې موږ د پښتو ادبیاتو په هیڅ یوه نه تمیدونکی لړی کی د - میرزاخان انصاري او کاظم خان - شیدا نومونه د پښتو غزل د عنوانونو کی په توګه نشو هیږولای. نوموړی ته د پښتو غزل د رسونکی په توګه او غزل رنګه کوونکی، پښتون کوونکی او په پښتو غزل کی د پرونو ورومقاتود ایجادونکی په توګه د استاد حمزه شینواری نوم به هم خوچی پښتون وې خوچی پښتو وې، خوچی پښتو وې او خوچی پښتو وې. زموږ د ادبیاتو په تاریخ کی به په زړونو کې ژوبت او تل به ژوند یو او - بدلانده وې، د هغه کی غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښنی له

خو هغه څه چې د حمزه د شعر - بحانګر تیا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانګر تیاوو یو واحد د فتردي چې یو د بل سره د حمزه په شعر کی داسی نه شلیدونکی اړیکی لري چې که چېرې یوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر کی ونه لیدل شې سړي داسی فکر کوي چې د بل چا شعر لولی نه د حمزه.

پار محمد معصوم د حمزه د ((بهری)) په سريزه کی لیکلی چې ((...)) د اوغل د وار و ته پښتون رنګه ورکول د حمزه د شاعري خصوصیت دی. د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف او وېش شې نو شاید چې د غزل یی هغه خوند پاتی نشی کوم چې تراو - سه برقرار پاتی دي د هغه کی د هغه تصوف په اصل کی د پښتون ملت پښتو وې او شعرا واد ب د ښیګړي د باره د غزل په جامه کی یو مسلسل او بی له جهاد دی))

لاړ پیدا کړه. کوم شکلی انغو - رونه، تشبی لانی او استعارې چې اوس په پښتو شعر کی لیدل کېږي یی مبالغی وېلی شو چې د هغوی ښکلا ټیږ پښتو لومړي حمزه په غزل کی ایښی و.

بی لهاد زلفوت سستی په جاود لسی، د هغه خو حمزه زما په برخه یی غزل کړ و د پښتو په ادبی لړی کی هر یو شاعر بحانته بحانګر تیاوید رلودی. څوک په شعر کی صوفی، څوک عارف، څوک نازک خیال، څوک ځه او څوک څه دی، خود به شاعر کی تصوف، نازک خیالی، شاعرانه ښکلا او همدارنګه د ختیځی فلسفی رښی بحالیدلی دی. ((زه چې حمزه غزل بول، متصوف، نازک خیال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې کوم چې حمزه د ختیځی فلسفی معاصره خپره ده))

چینی څخه اوبه ورکړي د غزل رښی یی تازه کړي او هغه یی په حقیقت کی بیا را ژوندی کړ.

کوم خد متونه چې حمزه پښتو غزل ته کړي په حقیقت کی پښتو شعر ته هغه خدمت دی چې هیڅ مخکس - سابق نه لري او د پریزات د لاسل شته دی چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي. خود دا خبره هیڅکله په دی مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دی کړی خو کوم خد متونه چې حمزه سرته رسولی هغه داسی خد متونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه یوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلکه د پښتو شعر لوستونکی به هم له هغه څخه یی برخې نه وي. د هغه غزل کی د ((بنکلا)) عنصره یی داسی بحای او وده ورکړه چې په هغه سره نه یوازې غزل ښکلی بلکی د غی ښکلا د شعر نورو قالبونو ته هم

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی در ((ظروئی)) برلین انزمان درجاء. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشیسن پروچکوری را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداخت. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان-بخشیدن براتعیق میکرد.

چرخ زنده گی، بازچه برای کودکان، قیلا تیرعافه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که او این جمعیه کافذی را به سرعت میچرخاند و از پرده کی تاجایی بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تخنیک تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم براییش آینده خلق نمودند. پیراز کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیق است که چگونه بدون پروچکتور فلم هایش به نمایش گذارد. ماکس سکلاروفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کافذ سلویدین گایی و هر عکس را جدا جدا پرید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرارداد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروچکتور ماشیسن گایی و غیره آلات می‌گوتید و بالاخره موفق به ساختن پروچکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثبات که برادران سکلاروفسکی به انجا رسیدند، چنان انصرده و غمگین گشتند که گها از برهائی بلند اولمپهای فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، با معرفتی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر او لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکافی پارکس برای نخستین بار در معرض نمایش قرارداد شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری با خبر متع قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو مایر سرنخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسیسی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکی آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامهای پیشماری را به گونه لویژر لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروچکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر نیایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلاروفسکی است. ماکس سکلاروفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گشت. خدمات شایان وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قد و مهارش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حاش نصیب شد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر مخ می خطنه ویداشوی چی له - غزل سره بی ار یکه پیداکر ماورثدن ورخی، پوری چی د سراویم وینته بی مپین شوی غزل لیکی اولاهم زسار باسی چی خیل دنه قوت اندیشه ارتول ذوق اود نیگلا پیژند نیسی استعداد غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی، یون پری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د پستو حمزه پیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه دانگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره تخلی ی ستایه انگوکی د حمزه وینسور دی ته شوی د پستو غزل جوان زدی بابا کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه پیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خیبراد بی مکتب دی. دغه مکتب که جیری ترجمه وروسته دوخت حواد ثودل نه کر کولای شی چی د پستو اد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه ویننیدی د بل خبره می تحکه وکر، د پیر حله داسی شوی چی د اد بی مکتب توله موسینور وروسته مختلفی نظر یی رابیداشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیاتوبه تیا خده د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د باور دی چی دغه مکتب به پستو اد بیاتوبه کی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی د پریزات لارویان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غوتو غور پیدلویاندی تینگ باور لری. لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خیبرنه نه لسی د پیری غوتی به غور بدو بنکا ری د خیبراد بی مکتب بحانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره پستو اد بیاتوبه کی به پیر پستو اد بیاتوبه کی هم زیات لارویان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د خیبراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لارویان ویا یوازی د لری یا د پری پستو اد بیاتوبه کی نه لری. دا د مشترکی پستو اد بی مکتب دی.

چی د خیلی و دی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوسری پستو اد بی به هر فرهنگالی پستون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه پراستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب سبق کتاب دی. او عجبله حمزه زمون د پستونی سیمی مخکیتی لارنود اوگه شاعردی.

د هر ی ژبی شاعری حانسه - همانکری نی لری. د یوی ژبی شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو ویند یو ژبو سره سیالسی وکر ی اوهه د هغوی بی تحریرسی به خیلو وینوکی ووزی او وده - ورکر ی چی د حمزه شعرد گاود - د یو یوژب د پیر وولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعردی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری نیکی و خجسه بر دی باقی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنره پستو اد بیکی دا امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تووکی د پستو فارسی او اردو اد بیاتوبه نیکی ی پستونی خصوصیاتو سره داسی گونگی دی. چی د پستو غزل بی به نه سینار کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعرد - بت سره داسی بیل کیزی چی یو د بل سره نه شلید و نیکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی حمزه تل زیار ایستلی دی خجسو همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی.

به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری د دی بوستنی به حساب کی تاسویه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعری داسی وایی:

اول زما داس خیال و چی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د برکول به گاردی. خو حالات داسی پیداشول چی به غیره قضا دغه د غزل خه خاص افادیه موسوس کیده نوخکه بی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما به غزل کی شعریت او تغزل ترک کرل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به بحای باقی شی او مقصدیت هم به کی پیداشی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه پستون جوهر کر واوله برخو - شحاله م چی د سرحد شعرد - د دی قدر وکر))

تن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد و دی خجحه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول او نه هغوی د نیگلا وستانه نه ده غزل د تولنیز ویند سره نزدی ار یکی لری. اوس غزل تولنیز ویند سره نزدی خج چی به هغه حلول مو -

نذیر کی شاہانہ

سہ زنبیل خرد
(تری بی تا کا)

تري پي ناکا ، کتاب مقدس
آيين بوداويه معنى (سه زنبيل
خرد) مپاشد . اين کتاب
پيچيده ترين و مشکل ترين کتاب
مذهبي دنياست . از سه زنبيلي
خرد) اولي شامل قواعد رهبا -
نيت ، دومي شامل طرق نجات
وسومي شامل مطالب فلسفي و
مخصوصا روانشناسي است .
اين کتاب در سال ۲۴۵ قبل از
ميلاد به وسيله مريدان بودا ،
پس از مرگ او تنظيم شده است

[illegible]

فتوای عجیب

[illegible]

اروس

رب النوع عشق در نزد یونانیان
قدیم بود. برخی از یونانیان
در آن زمان او را کهن‌ترین رب
النوع می‌دانستند. او به صورت
جوانی با دار و طفلی با تیرو کمان
تجلیل میشد و جسمه‌هایی از او
ساخته میشد. اروس در دوره
رومان صرنا به صورت طفلی
نمایش داده میشد.

شناخت از نگاه عرفان

است که مستقیماً به روح اضافه میشود روح محل تجلی است. (این مقام عارف است و برتر مرحله علم الیقین است.)

سمو حق اليقين که برترین مرحله شناخت -
حقيقت است. اين شناخت فقط در صورت از خود
بيخود شدن و نفاي بنده در حق و شناخته شده در -
(ذات شايسته شناخت) به دست مي آيد و
اين وحدت طالب و مطلوب است.

عارفان این مراحل شناخت را به ترتیب، طر-
بقت، معرفت و حقیقت می نامند،

درگذشته عرفای بزرگ ما در رابطه به شناخت
جهان و حقیقت سه مرحله و مقام را درجه بندی کرده
اند :

اول علم البقین کہ بہ کمک علم و استدلال حاصل
شود و بہ عقیدہ آنها این دانی ترین نوع شنا-
خت است. مولانا جلال الدین بلخی در مثنوی
اش درین بارہ میگوید :

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود
دوم عین الیقین که آن مرحله بی از شناخت

This image shows a close-up of a book's endpaper with intricate Persian calligraphy. The text is written in a highly stylized, white script on a dark, textured background. The calligraphy is split across two pages, with the right page showing the beginning of the text and the left page showing the continuation. The script is fluid and decorative, characteristic of traditional Persian calligraphy.



همامستندی که خیلی رول خود را ضعیف کرده

د اسرائيل چي يوكمډي سرپال دي د (تسيرا قانو
شپږين گل) په نوم يادېږي. ۲۶ برخي لسري
د سرپال عمده امتيازې دي کي دي چي پر صحن
مسايلو، تونلونه، ناخوالو او د تونلي بڼو نه په مناسبو
باندې د طنز او کومډي په قالبونکي غږيستم تماس
نښل شوي چي د کورنيو د پاره د پروفونکي او پسه
ننه پوري دي.
د زياتو معلوما تود پاره غواړو د دانوري سر
خبري وکړو.
په اوسنيو ستراتيژيکي د سرپال جوړولو ته څه ضرورت
احساس شو؟
د لويه پلوه د يونيسف اداري غونډل د ماشوم

ٽنڪرم جي سريل به ٻي نيمگي تيار ٿي وئي ۽
 محڪم جي لومني سريل دي اود تجربي لعدر
 لود لو پرتمه جو شيدي ۰ بل داچي داس سال
 چي بايد به شيز ومياشتوڪي بشهر شوي ولي ٻه عيني
 مياستوڪي بشهر ڪر و ۰ جي لومني وٽه دمن ددزه
 ڪولونصت ٻي ڪم و ۰ غولہ نيمگي تيارسره سره پوره
 باور لم جي ليد ونڪوت به به زه ۰ پوري اود منلو
 ٿي وئي

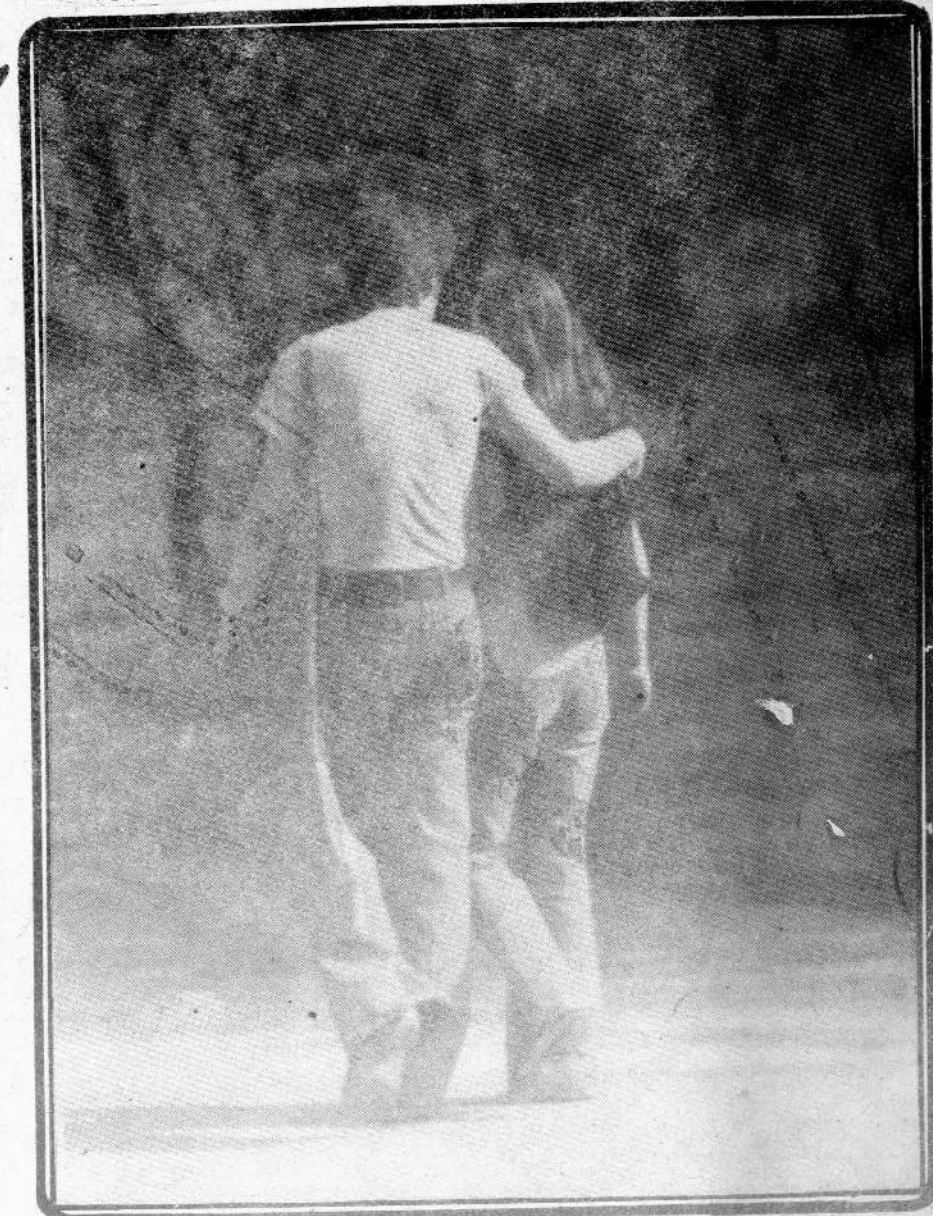
هماستند ي د سريال د لويغاړي په صفت
وايي ډ
په سريال كې تشيل تصرفات امانه وه. خو كه
چې ثبت په يوې محدودې ساحه كې صورت نيسي، خو
موږ يوه ستونزه د زلزلو په هغه ډاچي متن منځ ته
هانه د ثبت په رڼا كې كېده چې د زلزلو كړي د پاره
موږ ته پوره وخت نه د زلزلو. نو هيله منه يم چې
لېدونكي د پرمختگ، ونه اوسي. پراخوالي كې
هم غواړم. سريال كې رول ولوستي امانه داسي رول
په ي سريال كې مادي بي بي بند پاره او د سكونولو،
رولولواوه چې ماته هېڅ په زړه پوري نه و.
كله چې سريال ننډ اري غوراندې شو، بيا به هغه
هكله د ليدونكو او كړو كړنو نظري خبري كړو.



آیا قد کوتاه می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



معمولاً عقیده بر
جذاب اند و این
زیادی دارد، ولی

صرف ورزشکاری برنده شده می توانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرفاً نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتن) را برگزینیم و قد متوسط را در هر گروه محاسبه نماییم آنها متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبیعی در حدود هفت و نیم) این واقعیت توضیح منطقی فیزیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتری با بطور ساده به سبب فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را قادر میسازد تا کارمینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکستایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها یک موقعیت فشرده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تأمین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون و تنفس، دفع مواد زائد و متابولیسم (استقلاب) آنها را به سبب و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و منابع دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تشویش تر و اعضای قوی و بالادستی و همچنین ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد به همان پیمانه تعداد قوی تری را ایجاد میکند. صاف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع سطح مؤثر آن به مراتب گرانتر تمام میشود و بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فیزیکی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرند و از نگاه فیزیولوژیکی غیر فعال اند، به عبارتی دیگر بار دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فیزیکی در تعمیر بلند مثل. از این پس تحلیل چنین استنباط کرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر مطلق داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زائد را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بزرگ میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند و در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف می توانند حداکثری در برابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و میتوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها را اسرار قد را در خود نهان داشته و این واقعیت را تأیید میکند.

دو میلیون سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره "نم" و پیدایش که بنام استرالوپیتکوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، میلیونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره "خولی کوتاه" تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترپوس جایش را به سینانترپوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سینانترپوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترپوس بود. باردگر تپ قد کوتاه و پرمغزی را باید بد آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره "دیگروند" هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه طبعیت بطور باور نکردنی بلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرفاً کمی بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپهله بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نوا پیرو تکامل فیزیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی بدین مضمین خاص ملاحظه آن نیست که آیا اولاده "ما" قد متوسط ما را به دیده ستایش و تحقیر خواهند نگریست ولی واقعیت چنان است که در طول هزارها سال پیرو تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

افراد با قد های مختلف میتوانند به مرحله "پیری" نهایی برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعه پیرانشناسی دارای قد متوسط یا پایتتر از آن بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکنیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و
یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای
زیادی دارد، ولی در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۱۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جارجیتار وجود دارد.

در مورد امید و ابرم مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمود مایه معلومات بدهید؟

دقیق به خاطر ندارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار میخوانند مانند ظاهر...

شباب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلبرخ، نعم شمس، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان...

بعد می از دختران شاگرد اینم اند. استاد آرمان ایما برای ما گفته میتوانید که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است؟

منظورم این است که آیا شایسته چیزی عشق ورزیده اید؟

بله، حتماً. تمام هنرمندان انگیزه یی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان...

احساس ظریف میدهد و حسد و احساس هراهنک و هرید میدهد و بسویح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند بار چه آهنگ در رادیو تلویزیون ثبت کرده اید و کدام آنرا...

بیشتر می پسندید؟

من دو صد بار چه آهنگ در رادیو و بیست بار چه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزدانم تا کام من برآید)) و ((مرگ تو)) برایم زیاد دوست داشتنی اند.

سفرهای هنری تان به کجاها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیا، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو...

پس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصی اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده اید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه،

تحفه و جایزه، راب دست نیاورده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدردانی آنها مهم است و من...

زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد. محترم آرمان طوریکه اطلاع دارم خالد پسر تان هم رنواختن...

گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگویید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت و بعد از اینکه لیسه موسیک را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که...

بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد...

عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا، اوتابه حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرت ها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر بیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وجود داشت و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد البته این را به خاطری نمیگویم که خالد پسر من است. من از یک افغان گپ میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بله، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

افغانی حق الزحمه برداختن تا صحت فرائض تمین شود و لسی اداره افغان موزیک حق الزحمه استاد را بر اساس نوبت معین نموده است و صرف برای چند هزار افغانی محدود و قابل شدن که استاد از آن هم صرف نظر نمود، با تقاضا میمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در پرداخت حق الزحمه تساری برکت الله اقدام لازم نمایند.

مریضان یافته ام. همین حالا هم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه ولادت کرده بود و لسی بلاستمانده بود که زیاد خون غایب کرده بود و مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیمار بود ولی اکنون که می آمدم میتواندست بامن صحبت کند.

مریضانی هم داشته ام که بعد از بهبودی اثنای نگاه های ملائمتار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاست دشمنان نارمان...

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، دوا می راکه عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم...

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم، زن از مرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها...

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، و لسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند، چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جم و...

خالت او صرف برای دو ماه جفت تجدید تربیت کردم. دارالتادیب معرفی اس کردیم. مرورید داشت ملائسی زیوتسون.

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه های سیاستگران همیشه در نگاه های سیاستگران...

بقیه از صفحه (۲۰)

کلام خدا...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسر...

نمیکنم، کوشش دارم. هنر و خوشتر بیاموزم!!

در راه های اخیر کیت های...

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است، من نیز میسر...

نمیکنم، کوشش دارم. هنر و خوشتر بیاموزم!!

در راه های اخیر کیت های...

بقیه از صفحه (۲۵)

مارچ...

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بیموز در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا...

چند وقت پیش بچه یی را آوردند که در یک سرفت دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه...

از دواج های نامناسب، مصروفیت های بیموز در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند، زیرا...



کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد، دوا می راکه عاجلاً به مرض ضرورت بود خودم...

غیر از صفحه (۲۱)

آیا قد کوتاه

کوی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان مسئله انتخاب و ایالت عالی دست یافته است یعنی قد متوسط. ضمناً قابل یادآوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است. اضافه بر آن میتوان گفت که ممکنست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکبایی و تحمل بیرون طولانی ترین ناصله که زندگی انسانی نامند باشد.

طوری که مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد. در نخستین مرحله، این پیرش بسیار طبع خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تیپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجهای بسیار به یکدیگر کامل نامی شده است. در حالیکه اخیراً در مزایای زیادی هم داشته است؟ پاسخ روشن است. علت بقای افراد قد بلند و هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاها را تحمل بیشترشان تا به کرده است. کدام یکی از این مزایا بیشتر به نیاز مرد امروزی است؟ البته که تحمل. پس افرادی که خواهند قدشان رشد کند، نباید به خاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاه ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند. جاپانی ها بطور خاص با افزایش صغیری قد متالاف اندالته به استثنای موارد قد های تعالی کوتاه، پروسورام ۱۰۰ ژوکوفسکی معروفترین ایندو کولو جست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیه را دارد.

تلاش به خاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نهفته است. عمری که در آن به بنیه ظاهر و جذابیست جسمی توجه خاص میزدول میگردد. با گذشت عمر، انسان در به چنگ آوردن قبلی چیزهای مهم دیگری نقش میورزد و با به رانسا دیده میگردد و با اصلاً اثر به فراموش میارود.

برای اجرای نقش او خواسته بودند. بیست و پنج نفر را بجای نقش ۱۰۰۰ را برکن. گفتن من چیزی نمیدانم. شور هم گفت: من در کار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم. بعد کورس مکباز وری گرفتم و تا اکنون به صفت مکبازور تیاتر کار میکنم.

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصروف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت: ((استاد هدایت داده که در ظرف ده دقیقه یک لباس خوب خود را پوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم. به سرعت لباس پوشیدم به تیاتر رفتم، تیاتر پر از تماشاچی بود، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود. یکی از هنرمند های زن که نقش او را داشت غایب بود و مرا

است و همچنان من استاد خالد بودم و مرا استاد از موفقیت شاگرد خود مسرور میشود. خوب حالا به جای رسیدیم که شهادت مردم زنده می خصوصی خود حرف بزنید.

بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم. خانم قبلاً معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار می باشد. خالد بیست و چهار سال دارد، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با و بی شدیداً انسی دارم.

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیاست داری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب را استاد توانا در جهان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و تلوویزیون کشور های خارج را زده اند، داده است، در افغانستان یک یاد و یا چه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افغانستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد. این را میگویند قدر. و انی از هنرمند.

از کسرتش در جابان و از مردم ان خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویدی را از او ثبت کرده اند.

خالد چه وقت به افغانستان مودت میکند و آیا شما از زود اید که نزد او بروید؟

انتخابات هنرمند در وطن و در بین مردم مشرب می باشد. خالد بعد از اینکه کسرت وورد به پارا تصام کند، به افغانستان میاید. من فقط علاقمندم که در یکی از کسرت های شرکت کنم. من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر زره خاک افغانستان پیوند ناگسستنی دارم.

آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید؟

خوشترین لحظه زنده گی من وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول ربه دست آورده است. خوشی من تعاد را این نبود که من پدرش استم، بالاخره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی من

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه، انواع قلم های خود کار، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند.

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
تلفون: ۲۶۷۲۶

غرض اجرای یک کسرت اتحاد شوروی سفر نامم در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم، خاطره آن دیدار همیشه با من بوده است. آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بن احوال فرستاد، گفت: (مادر ت را هاکن اینجا بیا) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است. من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم. غیا بیست مکبازور ریاست تیاتر:

از من راضی نبود، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود. ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم. اولین آواز میروم برین در کشور:

من اولین آواز خوان زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتیهای جهان

دنیای شگفت انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹٫۸ متر میگردد . بزرگترین گوشت خوار خشکی خرس فقهه ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد .

پرندۀ پستاندار

تنها پرندۀ پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می کند که مشهور ترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند .

عجیب ترین پستاندار

عجیب ترین پستانداران روی زمین کانگروها هستند که بطور متوسط ۱٫۶ متر قد دارند . با اینکه یک نوع کانگرو قرمز وجود دارد که تا ۱٫۸ متر می تواند بپرد . همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند .

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی ترین دوره حاملگی پستانداران را دلمورده فیلس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دو سال و یکماه) طول میکشد . در مقابل ابوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد .

حیوان کهنسال

طول عمرایی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فربه ترین اسب روی زمین استنی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت .

بالنکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسنی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست .

دنیای جانوران دنیای شگفت انگیزی است شاید عجیب ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد .

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند . طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است . این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت ۳۷ کیلومتر اطلی میکند . در سال ۱۹۳۲ بالنی را توزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود . تنه ازیان این حیوان ۳٫۲۲ تن وزن داشت .

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلند ترین گردن ها را دارد . طول گردن زرافه به ۷۸۰ سانتیمتر میرسد .

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز پوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند .

پلنگ حیوان سریع

نیرومند ترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر اطلی میکند .

در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردید ، در صورتی که اسبهای مسابقه بیش از ۶۹ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند .

علی مشیری

بقیه (صفحه ۵۷)

راجع به تست دوم سوال شما باید به معنی رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در پرده شما بپوشی صفحه تلویزیون تان می بیند او زنده است شعر شما هم را میخواند او زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در لن زنده باشد به عشق تبت است در جبهه عالم دول ما هزار سال گذشت از عهد معشون هنوز مردم صحرانشین سپه پوش است

بعد از آن زبان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او هم میگوید الهی غیر ... باز صاله خطرناک شد

باید بگویم که ... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نازی ماد هویلا را در دل پر نموده شما ازین خواسته اید که این شخص را بشما معرفی کنم آیا لایق است که حتی او را معرفی کنم؟ و اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده مجله مبارکین - زیرا آتلا یکاه باید در مورد نکسر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مذکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خلص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرساییده و مفاہین مختلف نوشته اند - جرییده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز اندیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله قلم نیر انگلیس و اسکرین انگلیسی - بمبئی - نشنال انگلیسی، گمشان، شمع دهلوی، انداکار، آریو، قلم نایز برهان اردو - قلم کادینا، هیرو، قلم ستاره، گله کاره بزبان هندی و نیزه صا جرییده و اخبار بزبانهای هندی، گجراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده و اگر نورستی مساعد شد و خوانندگان واداره مجله سپاهون موافق بودند ترجمه یک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد دهه شای ازده هار تجاوز میکند اگرچه تعداد آن کم است اما اگر به ربه اداره سپاهون تقدیم گردد

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روزنامه و تمام جراید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از سافرت به هند هم بعد از آن - مجله پشتون و آنکه اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تصویر و معنی درباره ماد هویلا و شعری ازینده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من عطر گیسویش ذوق عشقش بود بخود بالید شمع فارغش ((ماه دو بالید)) بیت همین عذار مشک می ماه روی من بی شد ((نازنین)) شد، دلر باشد ماه سیاه شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میسازد میدانم که اسونکار و ساحر یا میساحش است بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) می ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحی شد، قدح شد جام و میساحش

دلخیز خون زده، بلا تامله از کیشای عشقچه ای راجعون آید چه بخشش؟؟

اعتراف صریح ... زنی گفت که با همین عشقچه هیلیرتزی را ترکشتم ام ... آنوقت آنرا به سنی نشان دادم و فریاد برآورد: خود را تکان ده ... احساس کردم ترس و وجودم سست شد و گفتم: مقلد سرخوش است

بالعن بر روی گفت: پس خود را ازینم گذشت: اما من نمیتوانم فراموش کنم، تنی روی لبش جان گرفت و گفت: یاول عزیز، شاید سرخوش ما همینطور باشد ... جدایی، جدایی با مرگ و فراقه خندید ... طسور فریاد میزد ای منم که شد و من با احساس درد میزدیم ام از هوش رفته

هنگامیکه چشمانم را باز کردم، چنه سفید پویش را دیدم ... یکی از آنان آهویی را در وجودم فروزید نمود ... مرا سپه پرسیدم: زنیلی کجاست ... همه سکوت کردند و با این سکوت تعلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ، مرابه اتاق علیات پردتد ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه، کار علیات من آغاز شد ... در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد ... آنان سوالات زیادی در مورد زنیلی ازین نمودند ... زنیلی قلب خود را نشان فرستاد بود ... آنان گفت: جسد در انستیتوت طبی قرار دارد ... در مورد قتل هیلیر - تزیلی توسط زنیلی ... شاهد عینی نبود ... بخاروند نیز زنیلی را ندیده ... ما بهین پولیس سخت مرا زیر نظر و مراقبت داشته ... معشوران بزودی سرا بخواب میروند

چا رفته شام در شفاخانه ماندیم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زنیلی را از آنجا انتقال دادند ... پس از مرخص شدن شفاخانه، دوباره به هوئل انیسا باور اقامت کردم ... زبان تشنگی با دست کفای زیاد بدین آمده ... هوای وین گرم بود ... اما ماه آوریل انجا گرمی طاقت نرسانید داشت ... من اجازه ترک گفتن شعر را نداشتم ... پروگرام سفر به برانل بوتنا قطع شد ... تابستان بلژی بود ... شکه زخمهای تازه التیام یافته بودند ... مترو انستیتوت چیز چیز بنویسم ... تاریخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت از من دیدن کرد ... او خود تریا الفرید بهتر کار میساخت ... بخانه کتاب معرفی کرد و گفت که شنیده است ... زبان سلفای همین زنده می خود را میسازم ... کشته زنده می و مرده و زنده ای آن ... بهما خسرو و رومان جالبی است

بوقلمون بودن سپاه بر سر زنیلی، دختر کسه بشعرون از شعوت، عشق و محبت بود ... دورا ن آشنای غربی من و ارتباطات او طی زنده می کشی

دو اوجوشده روزی در حرم قلمه یک ... بن محراب شد، بخانه شد، دیو و کلیساشد دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش نهیدم سنان شد، تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته قیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((مدهویلا شد))

خبردار داد و عشق آن سرایه تکبیس زحل شد، ((مشیری)) شد، زهره گردید و دریا شد تو میسبح: نام اصلی مدهویلا منازجهان بیگم دختر عطا الله خان فیض درانی املا ازنده هار شایسته و مدهویلا نام ملی او است که ترجمه آن چنین است: مدهو یعنی غسل و محبت ... یا نشد

و اما بهر حال در هندی به معنای نوشیزه است کسه مدهویلا یعنی نوشیزه، غسل محبت، نازنین، سنگدل آرام سانی و بی هم نام فلم های اندک در آن هاند عو حیت هیروشن کار کرده است، جرییده امیر زیر عنوان گلشن ناز شعری راجع به مدهویلا و هم چنین در شماره دیگر خود بیگرافی مکتوب مدهویلا و تصویر بی راجع به بندم بدست اندر سر کرده اند - که چند فرد آن تقدیم میکرد

بقیه در شماره آینده

چنه بین مرد ... آره که آتیا را سر و کلاه میسازد ... گشتی را روشن کردم و خواستم رفتی به کسرت و لونی که از لوبه میگریه بود ... گوشه هم

مرابه جهت با صبر و ساختن برای زنیلی ... شش ماه حبس محکم ساختند ... اما شش ماهه کسه وکیل مدافع تری ای داشت ... بخاروند برخلاف، به خاطر برهمن زن گاون ملج خانوادگی که شیوا زده زنده می من زنیلی را گنجینه و توانست بود جوا - هرات را بدست بیاورد ... به شش ماهه های زندان نورستاده شد ... اما من برخلاف او ایستاده و با صفت شدم و رها نمود ... هر دو به سنی هوشی راه افتیدیم ... بعد از بیق فریاد داشت با کسرت و تری را شفاخانه اطفال برخوردیم ... من در زنده می می بدین فریاد شمر انسان خوب را وجدان بود ام

روز ۲ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در رستوران مدهان هوای برلین نشسته ... تقوه می نوشید ... تا بهروز ۲۵ به سنی نوشیدن در حرکت افتد ... به جهت تابستان گرم ... بسیاری ها به سنی جنوب ... به سنی ایتالیا و اسپانیا میروند ... در رستوران هنگام صرف تقوه باز هم با زنیلی در سن زنده شد

در همین رستوران بود که دستم را با صبریت لای دستش میسوزد و در همین حالت خلوت گسا ... های دیگر ... همدیگر را فریاد میسوزد ... در همین رستوران بود که هم شدیم رسانش و شوهر شوم و از دست من و تو عاشق همدیگر استم اما به درامه ای ... هرگاه ... مریم کی بالاتر و پایین تر از قلبش اصابت میکرد ... این درامه پایان می یافت ... درامه نبود عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده می انداخت ... اما بهر حال جین بری از من بی شعری ... شگ و نسک

مطمینا زیبا میبود ... باز زنیلی یکمانش و یکماندن من می خواهم زنده ... اما هیچ موجود ملوکوتی و فرشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زنیلی را داشته باشد

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره)) مسافری که از برلین به سوی ریدو - جنوید پرواز بود از ارتفاع ۱۶۰۰ میل در حشر سقوط نمود ... در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید ... در رنج هلاکت شده گان یکی هم یاول هوئلده خبرنگار قرار داشت که قرار بود در ریدو ... می آزاد میسوزد ... در آمریکا ... به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را ایشمال بنامید ((لی)) برخلاف خواست و تمایل یاول هوئلده ... این درامه پایان یافت

بمان

و اما بهر حال در هندی به معنای نوشیزه است کسه مدهویلا یعنی نوشیزه، غسل محبت، نازنین، سنگدل آرام سانی و بی هم نام فلم های اندک در آن هاند عو حیت هیروشن کار کرده است، جرییده امیر زیر عنوان گلشن ناز شعری راجع به مدهویلا و هم چنین در شماره دیگر خود بیگرافی مکتوب مدهویلا و تصویر بی راجع به بندم بدست اندر سر کرده اند - که چند فرد آن تقدیم میکرد

بقیه در شماره آینده



جان آغا



جان آغا

— سوال که ما بکس کار می کردیم، به نسبت بسی
بند و باری ها، یک گد و دی ده کلب خیسست
گریز گریز شروع و کلب لغو شد.

— بعد از آن، کوان، دو شامل کلب معارف
شد و اونجه چمناس تیکه یاد گرفتیم.
بعد از آن که کلب معارف در گرفت و سوخت:
کارش معطل شد و به ورزش (جود و) دلجمی
پیدا کردیم.
— چمناس تیکه چرا دوام نداد این؟
— بعد از آن که کلب معارف سوخت، به رفتن ده مکتب
لامعه، شهید و اونجه تمرین می کردیم، مگر یک کلب
شد که او هم ایلاکم.
— چه کلب شد؟
— هیچ، یک مساله شخصی بود.
— بعد از آن؟
— بعد از آن که جود و روی آوردیم و یکسال او را دوام
دادیم.
— خوب به هر صورت...
— در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک
شده.
— جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد، آفتاب به و
لگن را آورد، دانستم وقت صرف نان شب است.
به ساعت نگاه کردم ۷:۳۰ شب بود.
پس از صرف نان و نوشیدن جایی صحت را دوام
دادیم.
— خوب جان آغا بیاد دار، ایره بگو که ورزش کانگورو
چه وقت یاد گرفتیم؟
— ده سال ۱۳۶۲.
— پیش کسی؟
— پیش استاد عبد الرحیم یوسفی، بنیانگذار ورزش
کانگورو افغانستان، ده دو سال ده کلب استاد
رحیم کارکردیم، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد
های تازه کاره به تمرین می دادیم، یعنی هم شاگرد
و هم همکار استاد رحیم بودیم.
— ده پهلوی او، تکنیک های عالی تیره پیش استاد
شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم.
— آیا استاد شریف کلب رسمی داشت؟
— نه، کلبش نه داشت و نه خانه کار می کرد.
— کلب خود، چه وقت ایجاد کردی؟
— ده اواخر سال ۱۳۶۴ ده منطقه، خیر خانه.
— آیا استاد رحیم یوسفی، برت اجازه داده بود
که کلب واکس؟
— نه، حتی او مخالفت کرد.

در حالی که پیاله را راست میکند تا برای جای بریزد
بدون آن که کسی به پیشانی بیاورد، نگاهی به من
انداخته میگوید:
— ای کاراک آدم، مردم از ارسته، نایق نایق جنگ
که و هر کس لک که کار نامردان نیست هاس.
— جان آغا آدم نا جوان نیست، نامرد هم نیست.
— بلی، ده چند دفعه زد و خورد کردیم، مگر تماشای
به خاطر گرفتن حق آدم های بیچاره و مسکین بود.
و یا هر کس که کرامت انسانی ره زبانی ساخته و قصداً
کسی ره توهین و تحقیر کرده، جزايشه دادیم.
— پس شما از شیوه عیاران و جوانمردان باستانس
پیروی می کنید؟
— آره به بایه او بزرگ کسی رسیده، نمیتانه حد اقل
به حیث یک انسان خوب باید زنده می بکشد.
— خوب جان آغا بیاد دار، بیا که اصل سوال هاره شروع
کنیم.
— صحیح.
— خن، ده شروع قصه کوکه ورزش از کجا آغاز کردی
و هم بگو که از اول به کانگورو آوردیم یا پسان ها؟
— نه، اول کانگورو شروع نکردیم، بلکه یکسان
ورزش های ده که ره کارکردیم پسان ها به کانگورو علاقه
گرفتیم و روی آوردیم.
— اول کدام ورزش هاره کار کردی؟
— ده سال ۱۳۵۶ ده تم فوتبال و کلب بسوکتس
شامل شدم و مدت دو سال ای دو ورزشه کار
کردیم و یاد گرفتیم. وقتی به صنف هفت رفتیم به ورزش
تی، کوان، ده روی آوردیم و یک سال کار کردیم، به
خاطری که کلب بوکس لغو شد.
— چرا کلب بوکس لغو شد؟

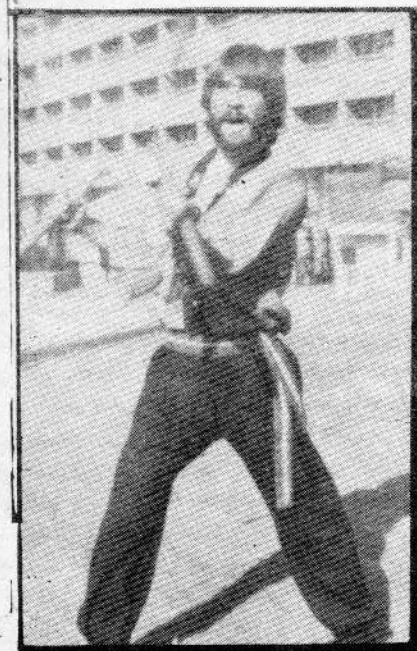
کانگورو را در در ف ورزش های ثقیل جاداده اند،
ورزشی که باتمام خشم و غضبش از تعرض میراست، از
خود خواهی، بلند پروازی و غرور بیجای پرهیزد
و با جهانی از فروتنی در برابر (انسان) سر فرو
می آرد و احترام به جا میگذارد.
کانگورو ورزش دفاع از شرافت و حفظ مقام و الای
انسان است.
... و سرانجام کانگورو تنها ورزش نیست، بسل
طبابت، ساینس، روانشناسی و زنده می هاست
و آنکه با این ورزش به عظمت سروکار دارد، باید از
این ویژه گیها بهره مند ویا در صدد به دست
آوردن آنها باشد. با این پنداشت ها، راهی
منزل کانگور باز و زنده، جان آغا می شوم.
ساعت (۴) عصر است که به منزل شان میرسم.
به اتاقی می رویم، ساعتی از این سو آن سو قصه
می کنیم، بعد از آن اتاق می براید تا چای
بیاورد.
من که حرف های عجیب و غریب درباره اش شنیده
بودم او را خلاف توقع، انسان بسیار صمیمی و مهربان
می یابم و در چشمانش میخوانم که آدم جوانمرد و سر
شعاشی هم است.
لحظه ی بعد دروازه اتاق باز میگردد و او در
حالی که پستوس جایی بدست داخل میشود، از ش
می پرسد:
— جان آغا بیاد دار، بعضی کسا راجع به خودت
یگان میاسیزنه، آیا ای گی را ساس؟
— چه رقم گی؟
— اینه متلا میگن جان آغا مردم از ارسته، نایق نایق
جنگ میبکشد و هر کس که دلش شد، لک میبکشد.

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کانگورو... شاگرد تربیه نموده است



سوال هام به پایان میرسد و من بایست با او
خدا حافظی کرده خانه بروم.
به ساعت نگاه میکنم، پوره ۱۱ بجه شب است.
از جا برخاسته می گویم:
— به احازیت سیم خانه.
— با تعجب سویی ساعتش سویی من دید، میگوید:
— کجایم؟ ۱۱ بجه شواس، همینجه باش باز
صبح برو.
میگویم: نمیشه، باید برم خانه.
— هیچ امکان نداره.
— نمیشه، باید برم خانه.
— او هم بری خیزد، یکجا از اتاق می برام.
— جان آغا میروند گراج، موترش را از دروازه کشید
می گوید:
— بقربان برسانمتان.
— در جریان راه، موتر بر جاده های یخ زده و بزر
برف حرکت میکند و او متوجه است که موترش تلفن
و از سرگ منحرف نشود.
بعد از طی فاصله ها، سوالی به فکر خطور میکند.
سوالی که باید در آغاز می پرسید.
— با خود میگویم: خیرا، ماهی راهروقت از آب
بگیری تازه اس.
— راستی، گفتی که چند ساله استی و ده کجا
تولد شدی؟
— ده چه میگویم، خودت پرسان نکدی.
— اینه حالی خوب پرسان کردم.
— ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف
ولایت پروان تولد شدم.
— ده؟
— ده هیچ، ایره بگو که خانه ده کدام کوجه اس.
— او نه، اونجه دست چپ.
— موتر توقف میکند، میگویم:
— بیا که حالی برم همراهی ما، شو همینجه باش
باز صبح برو.
— عجب، ده ای نصف شوازان، ما برآمدی، باز
حالی صلاح هم میکنی، حالی نمیم، باز یک روز ده
حتما میایم.
— قول اس؟
— قول اس.
— دست هد یگر افشرد، خدا حافظی می کنیم و
تا دیدن بعدی از هم جدا می شویم.



— پوره اجازه، چه کسی کلب واکدی؟
— به اجازه، استاد شریف.
— استاد شریف حالا کجاست؟
— او از افغانستان به خارج رفته.
— تا حال چند شاگرد تربیه کردی؟
— یگان ۴۰۰ نفر میشه.
— همی حالی چند شاگرد داری؟
— همی حالی چون مصروف سپری کردن دوره عسکری
استم، به کلب کمتر، رسم ویک دوشاگرد که رسیده
تراس ده هاره تمرین میده، شاگرد های نوده
حدود ۱۰۰ نفر میشن.
— از عسکری گفتی، ده کجا عسکراستی؟
— ده فرقه هشتاد.
— برخورد مسولین اونجه همراهیت چطور اس؟
— بسیار خوب اس، مخصوصاً قوماندان ما، کوروال
صاحب سید جعفر نادری که یک انسان جوان طبیعت
اس، بهم امکانات زیاد داده.
— ده اونجه هم کانگورو کار میکنی؟
— بلی، ده ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز هار ره
تمرین میده.
— ده کلب شخصی تان به نیاز بجه ها دخترها
هم کار کردی؟
— بلی، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کار کردن.
— آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامرضی؟
— نه، کانگورو با وجود ثقیل ترین حرکات خود،
آره به صورت علمی، کارشوه بی خطر ترین ورزش
ها اس.
— ورزش کانگورو چه رقم اخلاقه ایجاد میکنه؟
— کانگورو جنگ بدون موجب انسان همراهی انسانه
نتیجه، جمل و نادانی میدانه، به همی خاطر کسانی که
نایق باعث اندیت و آزار دگرها میشن یا نایق همراهی دگر
ها جنگ و پرخاش میکنه، ده حقیقت خلاف ای ورزش
کار میکنن.
— ده کانگور ای گیا مهم اس:
— احترام به انسان.
— دفاع از حق خود.
— دفاع از حق دیگران.

یعنی ورزشکار کانگورو، اولین ضربه ره بری دفاع
خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف
و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره،
نه بری تعرض و تجاوز بر دیگرها.

بقیه از صفحه (۱۲)

نیز جوانی که کود کشیده را میخواست
بغواب رفته میگوید: «به ۵۰۰ دخترو
۱۰۰ پسر دادم تا این دختر کسی که
در غم خوابیده و پدر خود ندیده
او هنوز به دنیا نیامده بود که شو-
هر شهید شد چقدر به سر و
روی خود زدم چقدر به سر جنازه
او گریه می کردم، من گاهی
فکرمیکم که جنگ بیشتر از هر کسی
در مرگ تپا که به مرگ برادران
خود و برادران شهریه هم با همی
چشمم دیدم، من بالای سه قطره
که مرده ام برادران شهریه بودند
رفتم من بعلوی تابوت برادرم -
نشستم ام یک برادر در زانجهار
باین شهید شد برادره بگم بنایی
خود از دست داد، من زهر

جنگ را چه شنیده ام، نمیدانم
چه وقت تا کدام سال، تا کدام
روز، تا کدام تاریخ گریه خاتم
در غم آتش روشن شده که آب
هم در راه های دنیایم تپا آنرا
خاموش سازد هیچکس نمیتواند
تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان
میوز و قطره قطره آب میشتند
میزبند
و آن د بگری که جاد رسام
به سردارد میگوید:
شهریه در دنا از خاک جان
خود از دست داد، من گاهی
چشمم دیدم، من بالای سه قطره
که مرده ام برادران شهریه بودند
رفتم من بعلوی تابوت برادرم -
نشستم ام یک برادر در زانجهار
باین شهید شد برادره بگم بنایی
خود از دست داد، من زهر

آیا نشریات تلویزیون ...

بقیه از صفحه (۱۱)

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه ها در سیاسی و اجتماعی
تلویزیون با اصول صحیح تهیه و نشر میشود و نوعی توازن میان
برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی
و ذوقی و هنری و تناسب معین وجود ندارد.
- اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعبد بنسب
اداره روزنامه ها خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف
هشت برنامه نشریات خود را ادامه میدهند.
کمی این ترتیب توازن در برنامه ها از بین برده میشود، سعی
داریم تغییرات جدید در نشریات وارد کنیم و سعی نقد و بیان
برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و این
برنامه ها را با هم خلط سازیم.
- یعنی اینکه از نشریه هم برنامه های جدی خودداری بعمل
خواهد آمد؟
- بلی همینطور.
- میخواستم به سه ساله کادرهای تلویزیون تاسیس یکم از امکانات
موجود تاجه حد استفاده صورت بگیرد؟
- در این زمینه تشویق های است، در صد دهم این نقیصه
با اعمان جوانان در حال تحصیل از خارج موقوف کرد و کادرهای
موجود از طریق کورس های تعمیر آلات کارسلی را فرا میگیرند و سعی
آموزش مسلکی کارشناسی و همچنین و هنری امر ساده پس
نیست که آنرا آسان بگیریم، دوستان محدودی که فعلاً با ما
کار میکنند باقی بقیه کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشریات
را آماده می سازند که فقط باید از آنها سیاست گذار بود.
- من شنیده بودم که فعلاً غیر مسلکی در امور نشریات تلویزیون
بودن موجب برخی پرونده های هادر نشریات شما میگردد، آیا هنوز
چنین وضع ادامه دارد؟
- فعلاً چنین مورد وجود ندارد و از روی بیم از این نسوع
تصبیات غیر مسلکی جلوگیری شود.
- گله هایی از هنرمندان و نطای وجود دارد که گویا در تلویزیون
بودن گاهی محبط برای آنها تنگ ساخته میشود؟
- اگر این سخن شما برآمده از جرحه، با مسئولیت میگویم،
چنین نیست، ولی باید گفت که عده ای چنان بر توقع اند که
میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف
برای آنها باشد حال آنکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن
نیست ما نیاز دانه هایی داشته باشیم، از سوی هم برخی
محدودیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه ای موجود است
که رعایت میشود ولی است یک عده ای که از نام گیری شان خود -
داری میگویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

فرستاده می آید و به هر دو
مان ساخت و ده روز و بیست
زخمی شدن، دختر خود سالم
میبرد مادر پدر و دیگران
هر شب به خانه میاید پدر
چرا مرد، چرا بالایی او خاک
انداختن رویش چرا چنان
همیشه به طرف او میاید من
بوی خود ست میزد، به رویش
ماچ می کردم وقتی بکار می
به خانه میاید و به بی چشم
پدر من را در غم میگرد فکر می
کند و دل به کار میزند و لسم
مثل قرق آتش میوز.
و در میاید آنست که مرده ها بر
را تهاوی هم کسی احساس کرد
... من پدری را دیدم که در
مرگ بر جوانش نمیگرفت و شنیده
بودم اشک مرده ها شک نیست و
کینه ترست، می آید که بخت

کسی که ... میتواند ...

بقیه از صفحه (۱۱)

خوب میخواهم به سه ساله فلم ها که بر جنجال ترین بخش کار
تان است بپردازم چرا فلم های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار
ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر فلم ها تکراری اند؟
- در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصار
برنامه های متعدد فلم را خریداری می نماید و با تانکون حتی یک فلم
را هم خریداری نموده ام، وقتی که زمینه وجود ندارد، نشوا
انتخاب بر آنند است تکرار فلم از همین چشمه آب میخورد و از سوی
معمول نیز است، آنچه از فلم های جدید مخصوصاً فلم های
هنری به سترس مقرر میگرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان
به دست می آید، تصمیم وجود دارد تا از طریق دستگاه
نیز صرف فلم های که مطابق خواست علاقمندی های جامعه
باشد تپ شود، که این فلم ها متعلق به کشورهای جهان
می باشد، اخیراً چند برنامه فلم جدید ایرانی از طریق سفارت
انگلیس و در کابل به دست آورده ام و منتظریم که هیولان ما نیز اگس
فلم های خوب داشته باشند به سترس مقرر میگرد.
- چرا فلم ها در تلویزیون نمیشود صرف یک نفر انرا ترسیم
می نماید، آیا به سبب حق آفرینش در این است؟
- فعلاً امکانات و دلار در دست وجود ندارد، پروژه جدیدی
که نیاز است امکان آنرا به دست میدهند تا بتوانیم فلم ها را در
کمپ.
- میتوانست صرف یک ساعت نشریات تلویزیون را بگوید؟
- شاید باور نکنید که تلویزیون از ان ترسین تلویزیون جهان
است، ما بعضاً برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بگا-
نات تخنیک را صرف می نماییم حال آنکه میکست برنامه کاملی در جهان
طی ۲۰ ساعت تهیه گردد، بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهی
تا ۸ ساعت کار می نمایند.
- میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه
های فرهنگی شما چگونه اند، چند نیت نشریات را تشکیل میدهند
آیا تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد؟
- در هفته بعد و نشریات ساعت برنامه های هنری و ادبی داریم البته
توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود
اخیراً برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام.
ما، شماره های بعدی مجله «سپهر» بازم در سلسله نشریات
بجز این تلویزیون صاحب های دایرگرا و نیز در تخنیک
تلویزیون راه چاپ میروان را خواننده گان خود تقاضا داریم
که سرالهای شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.

پایان

وحشت جنگ

کند - و اما روز سوم صبح
فرزیه شریک که مرد توانست تسلیم
کند همان طوری که به دیوار تکیه
داشت چشمانش برای همیشه
شد.
... و این فاجعه جنگ بود.
جنگی که وقتی شعله ور شد
خشک و تر هر دو را میسوزاند.
و اما در شفاخانه «نمبر ۲ اردو
وحشت جنگ را در چهره سربازانی
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند و بدن خون هایی که
در ریزه یکی آنان ریخته است روان
آنان را مدد زده توان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند و

شجره جان آنان را به لب آورد
است.
ذکر سربازی است که دو کشور
موظف مرضی او را یکون دور تپ
هستری نور میداند، ذکر به
مشکل صحبت میکند:
دو سال میشود که سربازان
از جنگ بد میاید، در جنگ آدم
کشته میشود، ما ۴ نفر بودیم
و اما در شفاخانه «نمبر ۲ اردو
وحشت جنگ را در چهره سربازانی
مشاهده کردم که خیلی جوان
بودند و بدن خون هایی که
در ریزه یکی آنان ریخته است روان
آنان را مدد زده توان غمگین
جنگ را از سر گرفته اند و

دوست داشتم - جنگ تحمیلی
لنعتی بهترین دوستان ما را از ما
گرفت من به خون رفقای سوگند
خورده ام که هیچگاه شهادت خود
را از دست ندهم.
من همیشه میگویم دیگر جنگ
نمیکم، ولی تا وقتی که جنگ را بالایی
ما تحمیل میکند وقتی از راه صلح
نشد جنگ میگویم، ذبیح هیچ-
وقت فراموش نمیشود.
پدر صاحب منصب بود، بایش
قطع شده، مادر مرد، یک
برادر عسکر است.
در یکی از جنگ های که در
بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت
موضع بالایی من غلغله سر مدد
آید، دندانه های شکسته، حالا
آبراهیم بچه بسیار خوب بود، ذبیح
هم کشته شد ذبیح را بسیار
بگفت که...

گل ساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)

- شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید؟
- گل های خاندان مرسل، گله دوپل، ترنگ، سنبل، بنفشه
و انواع و اقسام شکفته ها، هر علاقمندی شخصی من به گل سوس و ترنگ
است و انگیزه ان این شعر سرچشمه گرفته است.
ترنگ غمزه زش این همه بیچاره نداشت
- سنبل پر شکفتش هیچ گرفتار نداشت
- برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده می نماید؟
- برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل خن
جارب، کاف، های گدی پیران، قیچی و سوزن گاهی استفاده میگرد
هر اکون از تکه های ایشی و چوبی که به گل نمایی خاص می
بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده میگویم
و باید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده
میگردد.
- مگر جای بس تافت است نهرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته
میشود و از جمله تولیدات کور می باشد با نصب مارک های کشور
های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی
ما میگردد.
- تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کور به
نمایش گذاشته شده است؟
- در داخل کور ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام
و چند نمایشگاه در چکسلواکیا، آلمان، سوئد، بلژیک،
سوئیس و نمایشگاه هم به توکو، که از همه نمایشگاه دیپلم های
میکردم و نیز از کور موقع میدادند
- حال این هم مقام بسیار بلند هنری
میداشتم.
- آیا اجازه میدید در مورد
زندگی خصوصی تان بپرسم؟
- جوانه، ازدواج کرده ام و سه
پسر دارم، پسر بزرگ نورالدین
نام دارد و به صنف سوم مکتب است،
بسیار خوب بزرگ میرسد، خانه ام
کرایه است از سه و نیم هزار افغانی
معا می دهم هزار آنرا به کرایه میدهم،
دو سال است که مرخص خانسه
داره ام ولی نتیجه آن تا حال
معلم نیست.
- پس شما چطور باید و نیم هزار
باقیمانده فامیل خود را اعاشه
کرده اند، اگر این زود تر شروع

به شکل دورانی بالای آنها
تعرض نمودم که کس به جز تان
ما محاصره ماند هفت شب جنگی
ما توانستیم تعرض دشمن را از ما -
لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگرد
نیم، ما از دشمن خواهش کردیم که
تسلیم شوند، گفتند تر خود را روان
کیده که با هم صحبت کنیم، روان
کردیم او را گفتند ما دیدیم که
رفیق ما را با راجه بارچه کردند، ما
هم با آخرین ضربه دشمن را از
بین بردیم، در جریان بازگشت که
موترا از دره ارگون عبور میکرد چند
اسلحه را با این زد، مرا هم مین
زد ۲۴ ساعت بیخوش بودم، بعد
از ۷-۸ ماه مرخص شدم که بعد
تمام جانم بیخوش میشد، من چهره
بقیه در صفحه (۲۴)

انتخاب و اختصاص بدست آورده ام و در نمایشگاه نیز یک مدال
نقره را نیز نصیب شده ام که این همه افتخارات شخصی نبوده بلکه
انتخاب بزرگیت برای کشور افغانستان.
- شاگردانی نیز دین را تهیه نموده اید؟
- مگر چه هنوز خود دین را تازه قدم هستم، مگر آنچه را که
میدانم در اختیار هیولان خود گذاشته ام، شمار شاگردانم زیاد
بوده شاید بعد ها تن برسد که همین اکنون یک تعداد شان
صرف تر اکون دروس در خارج کوراند.
- از اعضای فامیل آیا علاقمندی به هنر دارند تا دنبال هنر تان
- حوسبتخانه ۵ پسر بزرگ احمد ضیا که نال تحصیل یافت؟
- می باشد سخت به پرورش گل ها صنعت گل سازی علاقمند است و
آینده درخشانی را نیز پیش رو دارد.
- چی تفاوت میان کار و فعالیت شما و سایر گل سازان موجود است؟
- کرجی تفاوت کار است پس مشکل مگر هستند گل سازانیک
بنابر شوق علاقه خشی به هنر گل سازی کل های را طبع و ذیلین میکند
که هیچگونه ارزش هنر نداشته و حتی کل های را که تهیه می نمایند
خیلی قادی بود که روحه هنر گل سازی را نیز بر مده میسازند، اما
تعداد محدود اند که به کل صرف طراوت و تازه گی نمیدهند، مگر
از جهت رنگ ساختن موادیکه، بکار میبرند عینا شبیه به کل های
طبیعی است.
- اگر در اخیر بپرسم که به کدام اساس ساخته های شما در مقام
اول قرار گرفته است؟
- آثار ایراک ماطح منماینم و میسازم هه آن صرف با انگشتان
دست ساخته و تهیه میشود اما در همه کور های دیگر از سامان
آلات برق استفاده میکنند چنانچه دیگی مجله های جایی نگاشته
شده بود (انگشتی که جاد میگرد و سحر می آید) شاید بقیه
من بیشتر دین باشد که من با امکانات محدود صرف با انگشتانم
کار می کنم تا با ماشین.
- حس نمیکند، او را تان به از جا
بر میخیزد و کلاهش را بر سر میگذارد، از وی میپرسم که کدام گفتی دیگر
دست خود را به جیب کرتی اش
بر دوشینک های نمواری رنگ
آفتاب را میبندد و به چشمانش می
گذازد و یک آهنگ (یکی رویی)
خوانده و گان مشهور ایتالیایی
را میخواند و بسیار قبول میروند.
برام حرکتش جالب و خوشمزه
است، فکر میکنم در این سر
استعدادی نهفته است که باید
آزاد پرورش داد، تا روزی بتواند
به هزار گانی بخواند که آهنگ های
شان را با میبندد، نمیدانم چرا
را دیو و تلویزیون را مقابل اینگونه
استعداد های طاوت است و چرا
در تیار دادن آنها مگلفت خود
پایان.

این مقد قرارداد با اولاد و پس
امروزی که شریعت بود طبق میکند ؟
یکی از عوامل این است که
در بعضی موارد استخدام ((استه
(به) برای بازی در فلم ها ، بحث
یک سنت نزد بعضی از اهل سازان قابل
توجه است و صورتی که کند که سنت
شکلی با این متن نیست موجود
تعداد کارهای هنری شان را به هم
چیزد ، روی این متن ، با وجود
اینکه فلم ((شعشاه)) از اهل ساز
بکر تجارتی خوانده است .
((بوگادیه)) در برابر سوال
خبرنگار که در فلم جدیدش کدام
ستاره را در نظر گرفته ، به جواب
داد : «اوهان همانی ((استه))
در فلم جدیدش ((سری دیوی))
را گرفته و در قبال بازی اش حاضر
شده که من لک کلداریه و
بپرداز قرارداد مراحل خود را طی
نکرده اما تکیه میان دارد . این
اگر چه بدین ترتیب که شکل کار در کما
این است که ((سری دیوی)) این
اواخر تصمیم گرفته تا زمانی فلان
را طالع نگد به اعضای قرارداد
بپردازد و نیز و او اعلم کرد
است که دیگر بهرامین همساری
خود بیشتر فکر نمی کند بلکه می
خواهد بداند مایه و درون مایه
ساز و چیت
هرگاه فلان به وقت خواست
میراد او باشد بدین اترام شود
میکند و وقتش قابل او را ((استه))
متعهد باشد .
فعلات اشکال کار با در همس
دایره است . هرگاه ((سری دیوی))
از اهلان نقش فلم استفاده بوزدان
وقت برای هنریشه ، دیگر باید فکر
کردن در هر صورت تا هنریشه
وای هلی وجود دارد . فام نگار
شمع تهره میکند عده از اهل
سازان روی این معاوضه سرگش

کن پول ، که نهایی ((استه))
و ((بوگادیه)) صورت گرفته ابراز
ظفر نموده گنه اندک این قرار
زاد متکی به یک تباری سازش
است تابه فنی دیگر استفاده
نمایند .
ولی هنوز این ارا جمع بندی
نشده بود که ((سری)) یک کارگردان
دیگر سینما ، اعلام کرد که هرگاه
((استه)) پیشنهاد او بپذیرد
و حاضر شود در فلم ((جنگ)) نقش
اول را بیاورد ، ((متن چکری))
را از اهلان اخراج میکند و حق
جدید ((استه)) را برایش می
پردازد .
((سری)) به نماینده شمع
گفت :
نام ((استه)) مثل الماس
است که هیچگاه نمی سوزاند
ولی قدرت درخشش و نفوذ او در
از هان ماه نوال ناپسند است
چه هر فلان که فلم جدیدش
را همراه با نام ((استه)) اعلان
کند ، بدین ترتیب که شکل کار در کما
این است که ((سری دیوی)) این
اواخر تصمیم گرفته تا زمانی فلان
را طالع نگد به اعضای قرارداد
بپردازد و نیز و او اعلم کرد
است که دیگر بهرامین همساری
خود بیشتر فکر نمی کند بلکه می
خواهد بداند مایه و درون مایه
ساز و چیت
هرگاه فلان به وقت خواست
میراد او باشد بدین اترام شود
میکند و وقتش قابل او را ((استه))
متعهد باشد .
فعلات اشکال کار با در همس
دایره است . هرگاه ((سری دیوی))
از اهلان نقش فلم استفاده بوزدان
وقت برای هنریشه ، دیگر باید فکر
کردن در هر صورت تا هنریشه
وای هلی وجود دارد . فام نگار
شمع تهره میکند عده از اهل
سازان روی این معاوضه سرگش

بقیه (صفحه ۱۷)

بیابادی بارپزی

هفتی خیابان به ۵۰۰ بجو به
لایحه ای که به این ده را
لایحه مارتو پیل : هر چه
بهره ، این بجو هفت

منتظر لایحه . حتما به درش .
- ستاسی در حال و شهر به
خوبه رسیدی .
- به راد پوزی شمیرانه غلط
شوی خوب به تلویزیون کی به من

او باشد چنانکه هست .
((من موهن ویلی)) یک
فلماز و کارگردان مشهور دیگر -
است که از فلم های مشهور هکی
((امر و اکبر ، انتهونی)) و دیگر
((مرد)) است ، او در حالیه این
مطلب چنین ابراز نظر میکند .
وقتی من به هم و احساس میکنم
که راه مستقیم بدین خم صیغ
واری و خالی از خطرات دیگر لازم
نیست به سبب ساده هلی صعب
المی و دشوار و ناشناخته و شاید
هم پراز خطر کام برداریم انتباه من
این است که وقتی فلم هلی
((امر و اکبر ، انتهونی)) و ((مرد))
را با شرکت ((استه)) ساخت و اتر
به عنوان یک نهاد اساسی قسین
به ذوق و سلیقه مردم تقدیم کرد ،
به وضع دریافت کرد مردم قسین
چرا است و گری کار هنری ((استه))
اند و از او کارگردان های آیه شد
استقبال عظیمی .
پس که چنین است دیگر چنانچه
دارد که از کار پرتر و در خود توجه
این هنرمند محبوب مردم احساس
کمی به دنبال آن یکی نیگس
برهم که هنرمندی و توانایی و
محبوبت ((استه)) را ندارد
یک فلماز اگر چه خواهد فلم قایل
حساب تهره عرضه نماید ، باید
به دنبال هنریشه قایل حساب
باشد و این تلقی شخصی من است .
او اعلام کرد ، حرف های من کاملاً
غیر حجاب دارانه واری از هر کس
تعصب است ولی از این حقیقت
هم نمی توان چشم پوشی کرد که
((استه)) بعد از شمول در حلقه
اکثره خلق هنر و هنرمند ته د قس
به سترگه نه گوی اوس چنانچه
سند و سر حرکت نه اجرا کم
چی به تلویزیون کی را ستاره
خبره می نویساند می زاین شوکی
شوکی او به وینوا و راکر خ
را می اوجی ورت وای ((بعد می
زویه)) اول ناچی اکثر است
به رخت کی وای چی به بنویس
تا به و ریژی . سند و باید
سنگینه وین ش
بیزد و خیلی میریز دخیبر و
به لری زیاتوی چی : یوه ورخ د
راد پوزی تالار کی د قایل و وزارت
یوه وگرام و . که چی ما ((د تور
زلفواته جبر کر ، بالنتیبه ۱۰۰))

سیاست مداران به آری اندیشه
های ابتکار انهن پیشون نیست
در جانب دیگر ((استه)) در
یکی از صحنه هایش گنه است که
آنها می کنند از هر سیاست نیست
و توفیق را در این دایره حاصل
نخواهد کرد . بنا با ادراک این
حقیقت او تغییر جهت داده و بعد
از این همه تلاش ها و توجیهات خود
را صرف کارگردان های هنری اش
خواهد نمود .
اگر چنین باشد و چنین شود
صرف ها از هرده صدق رضا بیرون
شده باشد ((استه)) برای فلم
سازان ما و هنر سینمای مامساری
است بهتر ، ظیف و پرتوان و
نام و عنوان
علاوه بر این مطالب ، این
اصل هم قابل تأمل است که
استه مردی است صاحب قلب
مهربان و صدور و هر کس
به او اعتماد کند ، از آیه هیچ
شایه دریافت خواهد نمود .
یک خطر بزرگ صی مواجهه
یک قسمت کار ، سرانجام او را سترد
نمودم نزد ملل و انگیزه های نهانی
وجود دارد که یکی از این ملل
صریحت ((استه)) در دایره
سیاست است ، او روی این صریحا
روزانه از این ساعت بیشتر در کنار
حاضر شده نمیتواند و گاهی هم
می افتد در همین پنج ساعت
موجود هم حاضر به کار شود .
مسامحه ، دقیق نشان داده که
با این شکل کار اقتصاد فلم هیچ
وجه تا من و تضمین شده نمیتواند
مضاف بر این ، ((استه)) بنابر
تکالیف صی که دارد نباید در
روز بیشتر از این ساعت کار متواتر
انجام دهد که این خود معضله
بزرگی در کار سینما کی می تردید کار
خاله ، هنر است ایجاد میکند
آن زمان که ((استه)) از
صی به کار با میگرد و تا وقتی
که ختم کار را اعلان نمیکند و صحنه
و اما فقه جرتش کار هایش را پیش

ستاره ده میلیونی

میرد ، دیگر گشته است . لذا
من با خود فکر کردم ، ضرورت نیست
که مطابق به حمل و خواست یک
هنرمند کارهای یک فلم تنظیم شود
بلکه ضروری است که کارگردان ناظر
کارها باشد ، اینکه هنرمند
((استه)) است یا ((انهل
کیو)) ((جکی شوی)) است یا
((شیرکهن شها)) دیگر تفاوتی
ندارد .
در مورد ((استه)) یک مطلب
قابل ذکر دیگر وجود دارد
این شرح که سه سال پیش واقعه
برای او روی داد که در اثر آن
کاهش صده دید بدن کی او
توب به رخت کی و آوری
- داجی زما خوشنهی یانه بیجا
هم زه اکثر خبلی سندی نه
یوای اویم بلکه گوی هم . انگه موز
دخیلو سند و ری وید یوگشته
ثبت کریدی . هند آچی برینا و
زوی من دوار ، بنی به یوه موز کی
کریدی اوای چی موزی گشت خو
- بیزو صاحب تاسی که دخیلو
هنری اختار اتر و هنری سفرو به
هنگه و ریژی نه به و
- هنری اختارات بودند
کاری بداند . د پیلو مونه اونقدی
جایی دی به بهر کی موهمه
لونه ترلاسه کریدی . ما اونری

تعداد اند ، عهده دارند که
علا بهر کترین رقب هندی
((استه)) هانا ((وود کشته))
است ، نه از لحاظ استحکام بازی
تالش های خسته کی ناپذیر برای
بهتر شدن کار ، توانندی هنری ،
تالی ، این هنرمند مغرور به خود
است .
((وود کشته)) کوچکترین بی میلی
و نشود کی در کارش نشان میدهد
هنرمند است متواضع که در
این اواضه تعداد او را دانش
افزایش قابل ملاحظه دیدار آمده
است ، بالخاصه فلم های ((سیت
میردی)) و ((انصاف)) که از هر
لحاظ شهرت و محبوبیت بی حدود
حصر برای او برافغان آورد و سحر
کار هنری اش در ذهن بیننده گان
نفوذ و رسوخ قابل ملاحظه نموده
است .
((وود کشته)) خوش در این -
مورد جانب احتیاط را گرفته ، میگوید
مایلید به ارزش های پیشنهادی -
پیش کسوتان خود ارج بگذاریم به
کارگردان های شان بپذیرد ، احترام
نگاه کنیم ، مواظبه داریم در کار
و ای خود توقع طلب باشیم تا بشود
فامد را کار بگذاریم برای اینکه
هر کس کی برای خود است .
((استه)) صاحب ((استه))
است و من ((وود کشته)) و ((وود
کشته)) همان است که بوده است
و من وظیفه ندارم جای ، قلم
محبوبت و هنر و استعدادی دیگر
را صاحب نمایم .
من عهده دار هر کس در دایره
دائمی و توانایی ، ذکارت و استعداد
کارها را خود به پیش بردن در
پهلوی این عناصر یک نکه را نباید
نادیده گرفت و آن اینکه انسان
باید صاحب شخصیت باشد و من
شخصیت خوب
من هرگز دخیل و صحنای نیست

نیو هیواد کی به موزی کله قدم
د باندی کینود د جاسره به کوی
وی او د جاسره به قلم او کاغد چی
زمن امشا به بی نوشتند .
- تاسی به شخصی ژوند کی خه
روز لری ، عزیزه جان سوال تاسی
ته متوجه دی .
- زه به شخصی ژوند کی خیلی
هلی یوه شمیر . دوه زامن لرم
او د لور د د لور لوهیله نه لرم .
یو اچینی ازین د ژانویه روزنه ا
لور ی زده کریدی .
- تاسی دخیل هنر سینه والوتسه
نیم سوات لری .
- ولی نه . موز لری کال ته بیه
کسرت لوری بینه سند ری به بکی

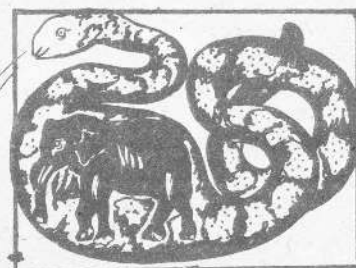
سباوون و کودگان

همچنان یاد آوری شوم که برای صفحه تان بنویسید و بیاورید. مطالب آفرینش تان را به آدرس ما ارسال دارید. درین صفحه مطالبی نه در باره شما، بلکه از شما و برای شما به نشر می رسد. آرزو مند هستیم، مقصدی صفحه را در تهیه و فراهمی هر چه بیشتر آن با مطالب، نقاشی، رسانی، کارتون و همچنان نظریات و مشاهدات سالم و به درد بخور تان یاری رسانید.

کودگان عزیز! بدینوسیله برای همه تان موده می دهیم که مجله سباوون از همین شماره به بعد ((سباوون کودگان)) را نیز به منظور فراهم آوری خاطر شما به نشر می رساند، که کار سودمند و ستودنی ایست. مبنی بر بذل توجه به نسل بالنده شما، شما که سر از همین شماره بجای در سباوون یافتید، پس بکوشید مجله را در وقت و زمانش بدست آرید و سباوون خودتان را با دقت کامل مطالعه نمایید.

قازها و قوها

نویسنده: ...



چشمی شهرزاده

شوی و دیو بومار انجوری تیر استرگو شوی پیو جوان باندی می خوله لگولی و هفه انجور داسی و.

هفه وخت چی شیز کلن دم د و اتمی کسجه نوم کتاب کی می چی دپراخ جنگل به هکله لیکل

بطرف مزرعه د وید و د یسد که قازها و قوها از دورد ریزوازانسد و بزود ترین فرصت عقب جنگلهای انبوه غایب می شوند. در همین لحظه درک نمود که آنها برادرش را با خود برده اند. از زمان های قدیم در سار ه قازها و قوها حکایت میکردند که آنها اطفال خود را دزدی نمود با خود می برند. دخترک تصمیم گرفت تا آنها را تعقیب کند. بنا به شروع کرد به د ویدن در راه دید که تنور ایستاده است.

بود نبود یک مرد و یک زن بود انها یک دختر و یک پسر داشتند. مادر به دخترش گفت: من ویدرت برای کاری روم، تو مواظب برادرت باش! از حویلی دور مرو و هوشیار و عاقل باش! مادر بازگشت برایت دستمال سرمی خریدم. پدر و مادر یکجا رفتند اما دخترک فراموش کرد که والدین اس به او چه امر نموده بودند. برادر خود را بالای سبزه ها زیر کلین نشانده و خودش د ویده، د ویده به کوچه رفت.

- تنورک، تنورک! بگو قازها و قوها به کجا پرواز نمودند؟ تنورک گفت: اگر بولانی سوخته از آرد جود را بخوری، برایت میگویم. - دخترک گفت: او هو بولانی از آرد جود رو سوخته را کی خورده است؟ من بولانی از آرد گندم را در خانه با با جانم نمی خورم. تنور به او نگفت که آنها به کجا پرواز کردند. دخترک به د ویدن

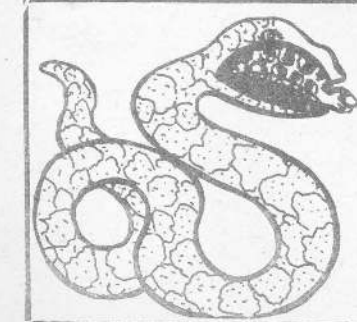
قازها و قوها پرواز نمود، پسرک را گرفته و او را بالای بالهای نشان با خود بردند. زمانی که دخترک به خانه بازگشت، دید که برادرش نیست. و از خفاشده، این طرف و آن طرف د وید. اما از برادرش اثری نبود. دخترک برادرش را صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه شروع نمود. زیرا میدانست که چه نوع جزا را والدین اش به او خواهند داد.

بومار و چی دیو پهل د هضم و لویه حال کی و هفه وخت می د - شوانو دیو هید لولوپاره دیو اگی رسم کره باید هفوی توضحات و کرک ل ش دوم انجوری داسی و.

یه کتاب کی راغلی و دیو ماران خهل بنکار همداسی سلامت می له دی چی هی تری ترستونی تهری وروسته بیاتش کولی چی له غایه و خولجی. ایوره شپیز هاشتی ترخوی هفه هضم و لویه کرا و خوب کوی.

شوانو پهل چی دیو دسار خلاصه یاترلی گیده یو خوپیز دم اوخیل تول حواس باید جفرانیسی تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور ته وارم.

دای چی ولستل، بیامی نود هفه شه په هکله چی په جنگله کی پیچیزی په گلی دول فکر و کر وروسته می پنسل را و اخست اوخیله هلمونی انجور و کینی زمالومنی انجور په دی دول و.



خپله شاهکاری شوانو ته ضوده اوخته می وکر چی تاسو یعنی داهزی؟ جواب می راکی: خوه خولی بلهد خلك وپرو؟ زمان انجور خولی ته وه، یو

ادامه دادند و رنجایی نداشتند
درخت سیب ایستاده است.
درخت سیب در درختک سیب
بجوقارها و قوها به کجا پرواز نمودند.
— بعد سیب و خوشی و میوه
مرا به تو میگویم.
— درختک گفت: در خانه
بد رکلان سیب باغ زانی خوردم.
لذا درخت سیب او را کمک نکسرد.
رنجت که آنها به کجا پرواز نمودند
درختک به جستجو ادامه داد و
بعد رنجایی که در آن شیر ترش جر-
یان داشت رسید.

دریاگه به دریاگه است؟
دریاگه ، دریاگه آیا ندیده ای
که قاز ها و قو ها به کجا پیروز
نمودند ؟

— برایت خواهم گفت در صورتی
که از شیر ترش من بنوشی.
در خنک گفت: من در خانه
بابایم قیاف زانوی خورم و شیر
ترش تراکی خورده است؟
در خنک مدتی تا مدیدی با آن
مزرعه و جنگل دید: روزگناه شد.

آهه دی تڳی می دانو پوری لسه
پکلی کارخه چارچاپره خط
راوکیوداوله دی نه جی لوسری
نقاشی می دهفوی خونه شوی نه وه
خواهدی شوم . فغان ، که هفوی
وی ، هه څنگه په شه نه پوهیږی
اوله خاوند هم سترې کونکې ده
چی تل همداسی هفوی نه تونه
پورکی .

میراثم ہی بخانه میل کار
پیدا کریم ، هغه دواچی ایشم او
پیلوی زده کړم . دواچی اوک نه
تر اوسه پوری یی تولی دنیا ته
اولوتی کړی دی . اوښتیا ښه

جواب میداد: «می‌تابم، مادر کلان!»
جاء و گر حمام را گم و داغ نمود
آمد تا د خترک را با خود بدانجا
پیرود دید که در خانه هیچکس
نیست. جاء و گرفتاراد کشید. قازها
قوه‌العقب د خترک پیرید که طفلك
را در پشت می برد. د خترک با
برادرش تا در یایی که در آن شیر
ترش روان بود، دوید، دید که
قازها و قوه‌العقب آنها را برروا زاند.
د خترک به دریا گشت:
دریا گکه عزیزمن، ما را بنهان کن!
شیه در صفحه (۷۴)

له همدی لاری خخه ده چی
زه به خپل ژوندکی له پیر و غټو
خلکو سره سروکار لرم . له پیر و غټانو
سره می ژوند کېدی او هغوی
می له پیر ژوندی خخه لید لسی

بترك موضع مهم را ميگويم ، و خترك
(به) رنج راه اودان و موشك كه
جاد و گرفت تاحمل را گم گشت
و او ترامي شويد و بعد از آن رتـ
د اخل نمود ، و كاپ ميكند و ميخورد ،
و خترك بدون حركت نشسته و گريه
ميكرد . موشك به او گشت و انتظار
مكش و برادر را بگيرد و من موضـ
تود و ك را گرفته ، سرد و زي تا بـ
و خترك برادرش را گرفته و فرار نمود
جاد و گريه لكن . آمده و پرسيد
و خترك اي تابي يا نه ؟ موشك

دې داسې فکر وکړي چې دا موضوع
د دې سببونه شو چې د هغوي په
هکله ښه باور پيدا کړم .
هرکله مې چې له هغو څخه
کوم پوښی لږ څه وښاته په نظر
رافلې دې پېدا کړې او خپل لومړنی
اندوږم وړندولی دې خوږ کور م
چې رښتانه تاسې ورباندې -
خالصېزي اوکړه ؟ خو هغه هم
د معمول په څېر زمانه جواب کې -
رانتوتې دې : ((دا خو لږ ده)) هغه
وخت هم نه دېواله ناروانڅخه -
خوړې کړې او نه مې دېکړاوالې
نه خوړلې لښکې او نه له ستورو
څخه لمان مې چې د کلف
پېچ ، سياست او دېول بدل ځوانو
په هکله وېشته هغه . هم له دې
اطلې چې له يو معمول سړي سره
مې اشناي پېدا کړې د لږ زيات
خوږ شوې دې .

بنیه از صفحه (۹۱)

معمولاً مراحل اولیه با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدایو کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نهمید، معاینات منظم طبی را فراموش نکنید.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانی که از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از ظرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس با مسوولات فیزی انرژی اتوی میتواند در رشد سرطان بخصوص شکم شکم

Lou k mia کد

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانمی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مرده به هرکوب اشکال و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هرچند برخی از این گروههاک یا ناساد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتر چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات ابرو نظری و تاریخچه بیماری و - معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy)

بیوپسی چیست؟

بیوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از ظرف پتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت مایکروسکوپ معاینه میشود.

آیا تشخیص امراض سرطانسی بگانه دکست که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان از وظایف ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انگکافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکمل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر یا مرکز صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکمل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استخوانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و معاینات دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکپی و سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیر.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپ و سکوپ یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند.

چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز در حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

کرده میتوانند. این انواع سرطان ها در صورتیکه در مراحل اولیه تشخیص شوند تحت تدایو عاجل قرار گیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

نشانه های خطر (رنگال های خطر) سرطان چه فقهوی را رایج میکند؟

علائم و اعراضی که نشان دهند سرطان اندیشه هفت میرسد.

بعد از ظهور رنگال تا چه مدتی باید به داکتر مراجعه کنم؟

انتظار را نباید روا داشت. در صورتیکه تشبیه شود سرطان نیست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

آیا درد رنگال اولیه خطر سرطان است؟

تخمیر، معمولاً دردیکی از امعاء بعدی سرطان مصوب میگردد. سرطان چگونه معالجه میشود؟

آیا سرطان معالجه میشود؟

بیش از (۱۵۰۰۰۰۰) آمیکلی های که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدناست که سرطان را میتوان معالجه کرد. سرطان را بوسیله جراحی و تشعشع یا صرف تشعشع و کموتراپی (تدایو با مرکبات کیمیاوی) معالجه میکنند.

عوامل مهمی که در معالجه سرطان نقش دارند کدام هاند؟

تشخیص در مراحل اولیه و

تدایو عاجل.

سرطان را چگونه معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا جراحی سرطانی معالجه میکنند. طو ر مثال: در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انهدن بدن حجرات سرطانیسی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدایو به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طو ر مسافظون از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد.

این داکتر را در دیورتراپیست میکنند.

ایموتوب و رادیواکتیو چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می شود. می توانند معجزه باشند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمیر نمایند برای تدایو موثر اند؟

تخمیر اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمیر خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمیر خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمیر میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از این روزی بعضی از

آیا میتوان سرطان...

اشکال مشخص سرطان با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا ویروس میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطان ها را با ویروس در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که میباید ویروس موجب بروز بعضی از سرطان ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان ویروس و سرطان تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا اهدی هست که تمام سرطان ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدایو جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

آیا در حال حاضر میتوان بیمارانی بیشتری را از سرطان نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطان را نجات می دهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدایو عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

بایان اضمحان ه تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور رنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می دانیم که چرا اینطور است؟

سرپی که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاند هنده آن است که مردان کتبیه معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا سرت مرگ ناشی از سرطان به بین مردان غالباً به سرت میاید. هیچک با لامپور، زنان به رنگال های خطر توجه بیشتری میوزل میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدایو آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) - حساب میکنند که فشار کار مانع آن میشود. علت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی و ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، امعاء و استخوان کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگه دارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها از طرف داکتر معاینه شود. بایست همپتان روش مناسب متا پستانهایش را بپاموزد و برای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این روش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزینیم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه، شرین وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگ برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است ارزش ش خوشی را بدانید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برای تان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برهه ها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموطنان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد د پگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را انها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . نشان به انداز امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش ورنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کارهای بزرگه گی چیزی نیست که بدون همه و مشور و فوئایه سر برسد شما باید با جدال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر سازید به سویی او بروید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سویی یک باغ . شما این بنجره را به سویی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهربانی نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حساب و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی ها جادگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگ هر انسان بزرگ است . بلی در اطراف زنده گی شما رنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان را هرگز دوست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تصمیم به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دلتان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید به تراس عجله کنید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده و معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و فکر خود باشید . دلیسگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس... گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

معرفی (کودک پنج ساله انسانی که در فاکولت درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مخترع جوان در بوهندون عوایی و چند دانشمند بر اختراع طرب در تماس شدیم و هم صاحبی فصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکاریت در مجله سیاهون بازهم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

در باره خودت. چرا اینقدر کوفتی استی. مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو اکثر میثی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

مرد و پیش. یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قابل تردیدی ندانم، هر انسان میتواند غنمند نیز باشد.

باز هم آیا نگرانی کی که این دو بخش کار، داری د سیلین های جدا از هم اند.

ظاهرا همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالیزم را در ربط به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشور های پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تدوین میکنند.

با استفاده از افکاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالیزم و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستدعی میکنند و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالیزم، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسئله مقدس طبابت و مسک بسیار وسیع و بسیار پربهاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید صرف یک بخش است.

قبول، اینرا بگو که ناچسی وقت با سیاهون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندیت به این مجله چقدر است؟

تا وقتی که من و سیاهون و بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بفرد بودن خود را به اثبات رسانید، نزد حاکم قضای شهر.

و صحت نامه را قرائت میکنند. بعد در محضر هیأت جمعی صدقکار امانت بانک را می گایند و آن دو حریف و دیگران منتشر اند از آن جمعی ملیونها ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پنبه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است...))

و جنس بکر که با دیدن این تخته نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجید بتو گفته بود که محتوی جمعی، کاملا کفایت حال ترا میکند، اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت را به شادمانی صرف کن!))

معروف میشود علت اینکه سارساک مجیدی حتی در بستر مرگ، دست از لبخند بر نمی داشت. تصور از این افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شادی داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد و اینطور هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهات، زیرا روی خطا ساده لوحی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود اینک در لطفات سکوت نداشت گرفته یا چطور، بجای آنکه بخند ((جمعی)) بانک را به همسر و بتول و قصر را به موسسه خیریه بدهد)) چنین ثبت شد.

بود: ((قصر را به همسر و بتول و جمعی را به فلان

جود دارم. یگان کلانکار مایت را در این روزها در نشریه اخبار هفته

می بینم اینرا بگو که خودت جسی معجزه داری که خواننده های گراس، هم در مجله هم در اخبار به کار عایت زیاد علاقه میکنند؟

هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه من ادم حقیر و فقیر سرا با تفصیر، هیچ کاره نیستم.

شما شکسته نفسی کنید انتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

نی جدی میگویم، با ورنه شید من چیزی نیستم.

اگر واقعا اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

شما را به فکر خودتان میگذارم دلان با یسکل ثان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوعی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهرانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره بی بیش نیستم. به ایسن خاخر من سرا! یا تقصیر، تقصیری

تقصیر. راستی، در صفحه بیوز خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیرافاتیونی حالا اینرا بگو که شیرافاتیونی کیست؟

جای که کلانکار باشد شیرافاتیونی را میبراست. منتها افشانی کم که او کیست.

نگند که او سایه تان باشد شاید خود هم اشتباهی هستم.

تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

هکان ۲۰۰ پارچه.

نوره چند سال؟

تقریبا یازده سال.

خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولت طب معالجوی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاهون، ازین که حاضر ندیده به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگمراهم اشتراک کنم و کپ های خود را بگویم.

کدام بزرگمراهم. او به بخشین، صاحبی. بلی، نکران را بگیر بد که کدام اعتک فرمایش ندید.

موسسه خیریه (بسیارید) ولی بیچاره بعدا ایسن وصیت فراموش اوشده هدین ترتیب قصه بتول و قلیان فرسوده به موسسه خیریه اهداشد.

بعدا فرزندم، جنس بکر، بتول را داشت تا آن قصر انسانو را فرورشده... به اتان عنینم.

عزیز کم که... این حریف چندی بعد پولها را بجه زده ناپدید گردید و بتول در میان بی پروا پست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش را هم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد ازین که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتعدادی یکی از بزرگان ما، بنسنام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در ضمانت های رقصی که در کلبه اعیان داده میشد، رفت.

ولی چون دیر زمان نیست با مسائل اشرافی قطع رابطه کرده ام، اخیرا به آنصرها سری نمی زنم، فرزند این از عالم بیرون است... درین حرفی نیست...

شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتما درباره اینکه ((لقه شیرین)) نعل کجاست وجه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟

یک رشته خانواده گسی... تنها... و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما... بسیار خوب فرزند...

خدا نگهدار... سعادت همراه...

موسسه خیریه (بسیارید) ولی بیچاره بعدا ایسن وصیت فراموش اوشده هدین ترتیب قصه بتول و قلیان فرسوده به موسسه خیریه اهداشد.

بعدا فرزندم، جنس بکر، بتول را داشت تا آن قصر انسانو را فرورشده... به اتان عنینم.

عزیز کم که... این حریف چندی بعد پولها را بجه زده ناپدید گردید و بتول در میان بی پروا پست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش را هم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد ازین که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتعدادی یکی از بزرگان ما، بنسنام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در ضمانت های رقصی که در کلبه اعیان داده میشد، رفت.

ولی چون دیر زمان نیست با مسائل اشرافی قطع رابطه کرده ام، اخیرا به آنصرها سری نمی زنم، فرزند این از عالم بیرون است... درین حرفی نیست...

شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتما درباره اینکه ((لقه شیرین)) نعل کجاست وجه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟

یک رشته خانواده گسی... تنها... و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما... بسیار خوب فرزند...

خدا نگهدار... سعادت همراه...

موسسه خیریه (بسیارید) ولی بیچاره بعدا ایسن وصیت فراموش اوشده هدین ترتیب قصه بتول و قلیان فرسوده به موسسه خیریه اهداشد.

بعدا فرزندم، جنس بکر، بتول را داشت تا آن قصر انسانو را فرورشده... به اتان عنینم.

عزیز کم که... این حریف چندی بعد پولها را بجه زده ناپدید گردید و بتول در میان بی پروا پست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش را هم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد ازین که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتعدادی یکی از بزرگان ما، بنسنام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در ضمانت های رقصی که در کلبه اعیان داده میشد، رفت.

ولی چون دیر زمان نیست با مسائل اشرافی قطع رابطه کرده ام، اخیرا به آنصرها سری نمی زنم، فرزند این از عالم بیرون است... درین حرفی نیست...

زنی با هزار و یک نام

حیرانوونکی حافظه

د (۲۱) مخ پاتی

((زه له دې ځايه څخه بلې کڅې ته سم ، تاسې دېوش داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په بېرسي کي لېږدوي کړي . که چېرې سرته ستاسې داسې سره سم راوړئ موږ به شمه ورته کړم اوږد بهادره ټول رنگونه پاله کړي اهاله ټي لېږي څخه په پرله پسې ټول مادې)) لکه څنگه چې ولېدل شول نهکوف په خپل ذهن کي دکړي پوښتې ترکي دحفظ کولو له پاره موږي څو شمې فکر وکړ .

نهکوف دخپلې دغې تجربې پټ راز داډول څرگند کړ : ((دکار داسانهاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې ديو څو نمې زېرمې دېلگي په توگه اېښودل شي . نوږتکي څخه رنگ پوښتې ترکي پېشو ، نوږتکي پېشو اوډاسي

نور په رسي کي لېږدوي شورونکي کړي اوږد ذهني کي په هماغو ټاکلېښادنيو بدلېږي . دحفظ کولو له پاره زموږ پاره ډېره اسانه تاجه ښي ښه عددونه باندې ښي هم دهغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونو نومونه اېښي دېلگي په توگه صفر يعني سېم ، يوه يعني اېسي دو يعني ټول اوډاسي نور په معني صورت د شمېر لوازده کولو پېښه د رنگونو د بدلېدوونکو ترکي پوښتې ترکي جوړېږي اوږد وخت څي وروستي نتيجه تر لاسه شي نوږتکي پېښه په خپل ذهن کي دعددونو په لېږدولم فکر وکړ چې د شمېر څارو المعادې نوږتکي په همدغه ټکي کي مشخص کړي)) .

دغه اوږدې تجربې څي پېښې هم ډېر ژر اوږدې اسانې سره ترسره کړي . همدارنگه د بېلابېلو تجربو سره سم وړي اوږدې د زېرمې څخه

تړدو زېرمې کال پېښې پرته له کچه څاره ټاکلې شي اولگې کله د ستېرې پېښې داهم ثابتې شي د پېښو شمېر ټاکي شاملودل سره يوځای په يوه وخت کي دوسې له هم غږول کېدای شي لکه څنگه چې لېدل شوي دي . نهکوف د پېښو شمېر په يو ځای دوسې بېلابېلې الې هم غږوي .

نهکوف هڅه کوي ثابتې کړي چې هر انسان کولای شي د لږډول وړتيا پيدا کړي اولگې همدغه کله څل داسې نظرونې سره خبره داده چې داډول استعداد د ښي ساري استعداد په نامه نه بلکې دهغه استعداد په نامه یادېږي دتېښتو په نتيجه کي ښي وده اوږدېږي کړي او همدارنگه ، نهانوي چې ((هغه څه چې په نې کي ښي د ښي ساري اوږدې المعادې په نامه یادېږي ډېر لږ ښي ولېدل شي .

په نا آشناو کي آشنا

د (۲۲) مخ پاتی

شمېري داسې وړي دي چې د ستېر او استعمار پېښې څخه وې او د خوشاله اوسېدو راتلونکي زېرمې ورکوي خلک مېاري ته راپېږي او د سکوت او چوپتيا توږ غږونه نري . نېټود ((تېرو)) په درد ، در ديد ، خوله ((سپينو)) سره ښي هم د ښي نه درلوده . هغه د اېښودل نه پخلاکيدونکي د ښي و . دغه شاعر ، طبيب او سياستدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنځوس کلنۍ

په عمر په داسې حال کي چې شپه او ورځ دخپل وطن او وطنوالو څخه په خدمت لگيا ، مړ شو . زېرمې شوي وې . اوږد لرغين قايقي وېر ل شو انسانانوي متروکې واهه اوږد ښارونکي . له هېڅ ټول نېټې پرته وېر ل شو د هغې وروستي ټکي سکې دي پر څلوري برخې لپاره وېر ل شو د لاري په دور کي په تېښتو د سپکاوي گډ پېښي .

هغه تراني چې د راسخ اوبار تايې ښي لږ زوي څلور وېلې توپستان د آزادې لپاره د مبارزې ډگر ته راپېږي . د پوښتې پېښې ښي اېښو سهار ناست دي . او هغه ښي اطاعت کولو ته مجبور کړي خداي او خلکو ، هغه له لاسه ورکړي دي : وطن اود (اوسيدو) تصور . . .

وقتي کودک درآب ...

بقيه از صفحه (۲۱) حقيقت پېر د زېرمې که امروز در جهان ميليون هېا انسان وجود دار د که آبجاري نسي توانيد مواتب خطرناک ناشي از اين حقيقت هم روزه صد هېا انسان رايگم مرگ مي کشاند پاره معتقدې آن مي سازد که طريقه چارکونسي ارزښت ملي نمودن آن رادارد .

د راتاني تولد د خترک (اېيا) ناپېنده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوکتور اوگرهم حضور داشت او د راره د اېښو د رآب نظر مثبت داد . ولي دوکتور وړاندي ونياسي انحصار شوروي اکثره مخالف چنين نوع

ولادت مي باشند ، آنهامي گویند : د صورت تولد د رآب طغسل ازماحول (با ستو ريزه) بهماحول غير با ستو ريزه از حرارت مساعد به حرارت غير مساعد گډي ناپيد و بر علاوه اگر مادر طلق در راتاني ز اېښو د چار خونريزي گړد د جلوري مي توان به او کم کړد ؟ اماد ر واقعيت امر د رحالت تولد هادي آيا طفل د رماحول يا شوريزه تولد مي گړد د رواقع است که به مشک مي توان آنرا با ستو ريزه ناپيد ، بې علاوه تمام تولدات د رشفخانه صورت نسي گړد . مساله د تخمير حرارت است که به ضرورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم صادر تفاوت کيفي دار د . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا متذکر شد يم تولدات که د رآب صورت گړد ، شايد شرايط تولد د رآب خونريزي را کمالا نفي مي کند . دکتوران ولادي ونياسي نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد د رآب) را رد نشايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند وکوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

ستديوي عکاسي جهان نما

عکاسي محاف خوش شاعر طيور رنگه وسياه وسپي مي يږد . د رس شهر مزار شريف متص شفاخانه ملگي شمال روزه شريف نيلون ۲۲۱۴



بقیه از صفحه (۶۲)

يك روزك دلم پراغم بود خواست نزد پدر برم آدرس مكل او را گرفتم برلم گفتند چه حكم ، گفتم كاش دارم وقتي بگويم رفت ((او)) در مقابل آمد ، غزال در آغوش بود ، سلام كرد ، گفت بالاي قبر مادرت بروي ؟ گفتم : ني ، بالاي چه ؟ روح پدرم صبرم ، براي من گفتم كه من در چه حال ، چه بي وفايي هاي كه اين دنيا دارد ، همه لاش در تقدير من خالصه شده اند .

او ظن من ديد ماهاي گفتم : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دار ، واقعا تو ... حرفش را - بديدم و گفتم : زندگي به غش نبي ارزه ، اكه هر چه ميكد ، بين چقدر آرام مي گد رانم .

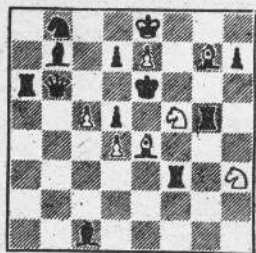
بخانه پدر رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف دركوچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي من وزيد ، نژديك دروازه نمبرتس رسيدم ، كوچه دروازه راسه بارتك نبودم تا آنكه يسري دروا گشود ، اسم پدر را گفتم ، با مشتاقتي كه داشت گفتم : فرماين افنا شيف دارن ، بدرون چولي رفت ، چولي كوچكي بود ، خيلي پاك بود ، در دهليز رسيدم ، خيلي پاك و منظم بعد آن دروازه اتاق صا لون را گشود ، بدرون اتاق پا گذاشتم عكس در اتاق نصب بود ، يك مرگ كه حدود سنهاي سي ساله را داشت بطرفش خيره شدم گمان كردم ،

پدرم است . در چوكي نزديكي كه در پهلوم قراردا نشستم ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام كردم ، او هم سلام كرد و رسيد چكار كن داشت گفتم فبا اتاي ... كار دارم . ايشان تشريف ندارند . گفتند مي آيند ، رفت و لخته بي بعد صداي يك مرد در دهليز پيچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدرم بود بدخل خانه آمد ، حوت زده بطرفم نگاه كرد ، سلام كردم ، دستش را بوسيدم او كه چشم از چشمم برنداشت پرسيد : شما اسم تان ؟ باليخندي گفتم : من يادگار مهم تان هستم ، چشم هاش برقي داشت ، سرازيا نشناخت ، به افش كردت سراپايم را لرزيش فراگرفت ، رهم را بوسيد و گفتم كرد . پرسيد چرا قهقهه قبل تيامدي .

گفتم : پدر ، نميتوانم پدر بگفتم اما بهرحال مرا . بپخش ، من براي تو خاكي يك دردم كه ... براي يكم آمده ام ، قصه زندگم را براي من گفتم ، غم هايم را ، درد هايم را ترسيمي از مادرم را براي من دادم گفتم : پدر ، تو مادرم را در بدبختي انداختي و تو او را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مرگ به رهن لېږد ز د ، تقدير او به تقدير من گنجاييده شد در بين اومن بودم ، من براي باقي غمخايش درايمن دنيا ماندم و امروز مرا شوروي شل تو رانده است ، پدر تخن كه به مادرم نزاع نمودي درمن دروي كي . پدرم را بخدا سپاردم و تنها به تيارش يگهار رفت ، باريگي نخواهم رفت و برماز مادرم باتسي غمهايم را خواهم ريخت .

په خپل وړتيازم بار زندگي زامن كم وماږيښ مي باشم تا شايد روزي غمخوارښ باشم و در زندگيښ پلک اميدي .

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه اندام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱۰- از جمله وسایط

جاد و کرمی - در آغاز انسانسه

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتشو-

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر- همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگ می خورد - خدا یا.

سازمان

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول

خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف

اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نه خ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جوامع -

معکوس آن عددیست - راه.

عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لذیذ دارد.

۲- شادابی - کسار -

نقص - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خو گرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - دو

بار.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- دیروز - نفس پشتو

معکوس آن مادر پره است -

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لبلبوماد آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

افقی: کج

۱- غم در جستجوی

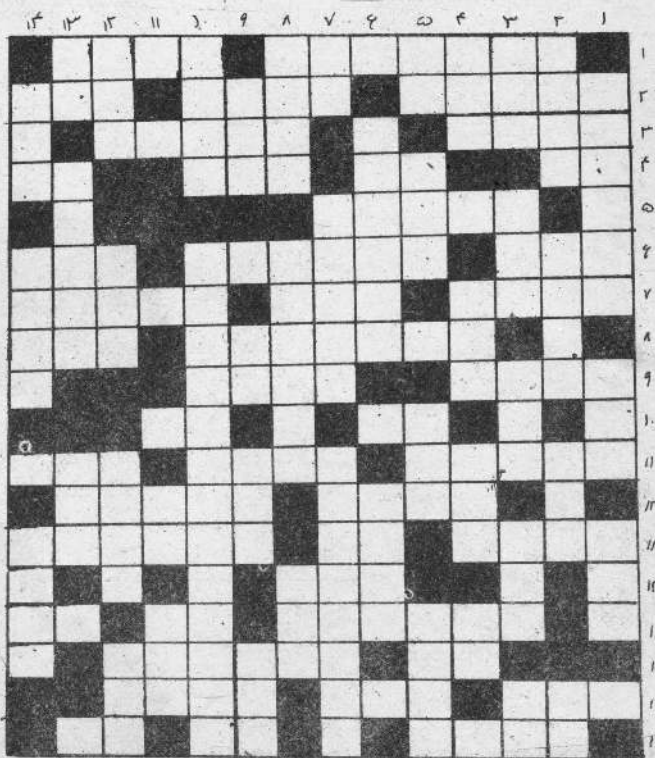
استند - بخت.

۲- آرزو - بعد از هجران

ارزش و بها.

۳- سخن چین - خو -

شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

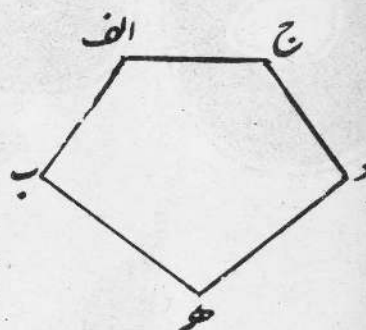
ارتباط را پیدا کنید

چند جفت زن و شوهر به بار رفتند، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتا نوشیدند، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتا نوشید، خانم سیوزی ۳ بوتل، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بروین ۵ بوتل فانتا نوش جان کردند. آقای غلام مسای و ی یاخان محسن شان فانتا نوشید. آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتا صرف کرد. آقای محمدرضا ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتا را سر کشیدند.

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد؟

آنها رفت و آمد نمایند، در آن صورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد. جمعا ۵۰۰ مایل فاصله از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دورا به شهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است. باشند این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا و ن شد، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند.

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و به معنای ذیل جواب ارایه دارید: در شهر (الف) در پیوری از کسی پرسید که چگونه از کوتاه ترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید: «از دورا هیچ»

سرگرمی

سرگرمی های این هفته را محمد حسین در خبرنگار اختصاصی مجله از شما فرستاده است.

و ((صالح)) به شتاب رفتند و - ((عبدالشافی)) جهت خریداری لیمونات رفت.

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند ((صالح)) با ((محمد رحیم)) و ((نجار)) در مورد فوتبال صحبت میکردند. در حالیکه ((مامور)) با ((احمد نواد)) و - ((ظفر)) در مورد اداره کارش صحبت میکرد.

اینهمه تمام معلومات، حال بر شماست تا در یک جدول اسم، تخلص و وظیفه هر یک را به شکل درست جایجا کنید و دزد راه اساس جدلی زمانی که در فوق آوردیم، پیدا می توانید. آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یی در اساق تنها ماند تا که توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند.

سرگرمی دود کنند.

- ساعت ۷:۲۰: ((آهنگر)) با ((ظفر)) و ((حبیب الله)) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند.

- ساعت ۷:۲۴: ((بدخشی)) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت.

- ساعت ۷:۲۵: ((دبیر)) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت.

- ساعت ۷:۲۷: ((غلام سخی)) با ((سلیمان)) به دلیز رفتند تا سرگرمی بکنند.

- ساعت ۷:۲۹: ((نجار)) جهت خریداری لیمونات، ((احمد نواد)) به شتاب، ((عنیزی)) برای چای دم کردن رفتند.

- ساعت ۷:۳۳: ((نادری)) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان ((باغبان)) به شتاب رفت.

- ساعت ۷:۳۷: ((شاهپور))

دارید با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمائید که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید.

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجاست نیست بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت ((نادری)) تخلص میکرد. در اتاق در دوطرف ((هتیر)) عضو دیگر جمعیت، ((محمد نادری)) هکتن دیگرشان که ((دبیر)) بود شسته بودند. ((ظفر)) وظیفه اش ((باغبانی)) است و اسم او ((حبیب الله)) نیست. از ((شاهپور)) شغل اش ((نجار)) است و ((بدخشی)) شغل ((سلیمان)) را داشت.

- ساعت ۷:۵۰: پروانی با مامور و ((محمد رحیم)) به شتاب رفتند.

- ساعت ۸:۰۰: ((هتیر)) و ((لم)) به دلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به هم دیگر نشان دهند. بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گفتگو و قطعه بازی شدند و وقتی که سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و نیمه ۷:۵۰ دقیقه بعد از ظهر بود. ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریاتشان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند. ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند ((هتیر)) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از آلبوم او دزدی کرده، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون

بصورت بد چون از نزد بکترین
دکانهای میزبانان، و طبعاً
مستند از طاهر لعلین در کوچه
بارکیت در شایب نمایین

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود، بر علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکیت چهارمکتب ابد اله، مرهم

تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کست های ویدیویی دلخواه تا نرا از
آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرضاخان دات

فروشگاه روشن



اخبار لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خسیداری از شرکت

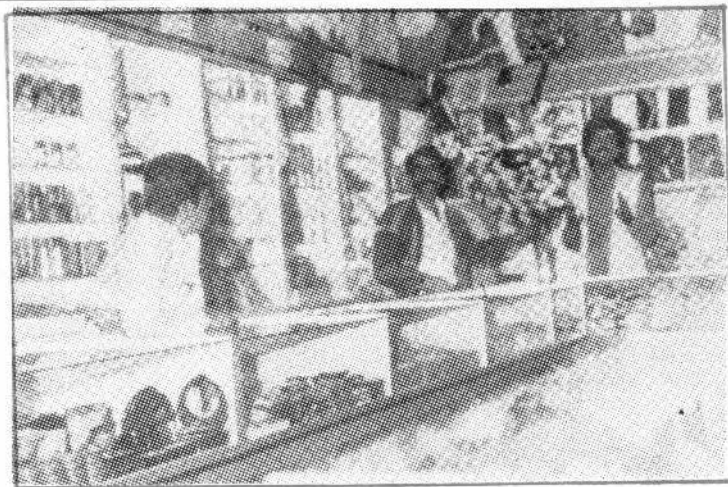
عبیدیان لستد

یعنی اطمینان و صرف جویی

ویا تجارتخانه حاجی سفاک عبید
نزد دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی
تلفن ۱۱۸۶۲

انواع جنرال و داتر بپ های بتولی
و دیلی خوندل، روپین، کیوتایان، ار
و دزدات آنها از با اعتبار ترسین
کسی های جهاز به قیمت های
مناسب بطور عمده و در چون به فرد شر
میروند
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ نداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و باز هم

۵۰ هزار ۲۰ هزار ۱۰ هزار

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بلهای خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بوتهای ساخت وطن همیشه در خدمت شماست
بوتهای خوب قیمت مناسب

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library